

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فارسی (۲)

شاخه نظری – کلیه رشته‌ها

راهنمای معلم

پایه یازدهم
دوره دوم متوسطه

منابع استعدادی آرامش



تمامی جزوات کانال رایگان میباشد.



وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:

راهنمای معلم فارسی (۲) پایه یازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۱۳۶۶

پدیدآورنده:

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

م‌حی‌الدین بهرام‌محمدیان، حسین قاسم‌پورمقدم، سهیلا صلاحی‌مقدم، رضامراد صحرانی، مریم عاملی‌رضانی، محمدرضا سنگری، عباسعلی وفائی، احمد تمیم‌داری، مریم دانشگر، شهناز عبادتی، حجت کجانی‌حصاری، نادر یوسفی، علی واسوچوبیاری و محمد نوریان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)

مدیریت آماده‌سازی هنری:

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی:

لیدا نیک‌روش (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صغری (مدیر هنری) - زهره بهشتی‌شیرازی (صفحه‌آرا) - فاطمه طباطبایی، پری ایلخانی‌زاده، شهلا دالائی، کبری اجایتی و فاطمه رئیس‌سیان‌فیروزآباد (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر:

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱

(داروپخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه:

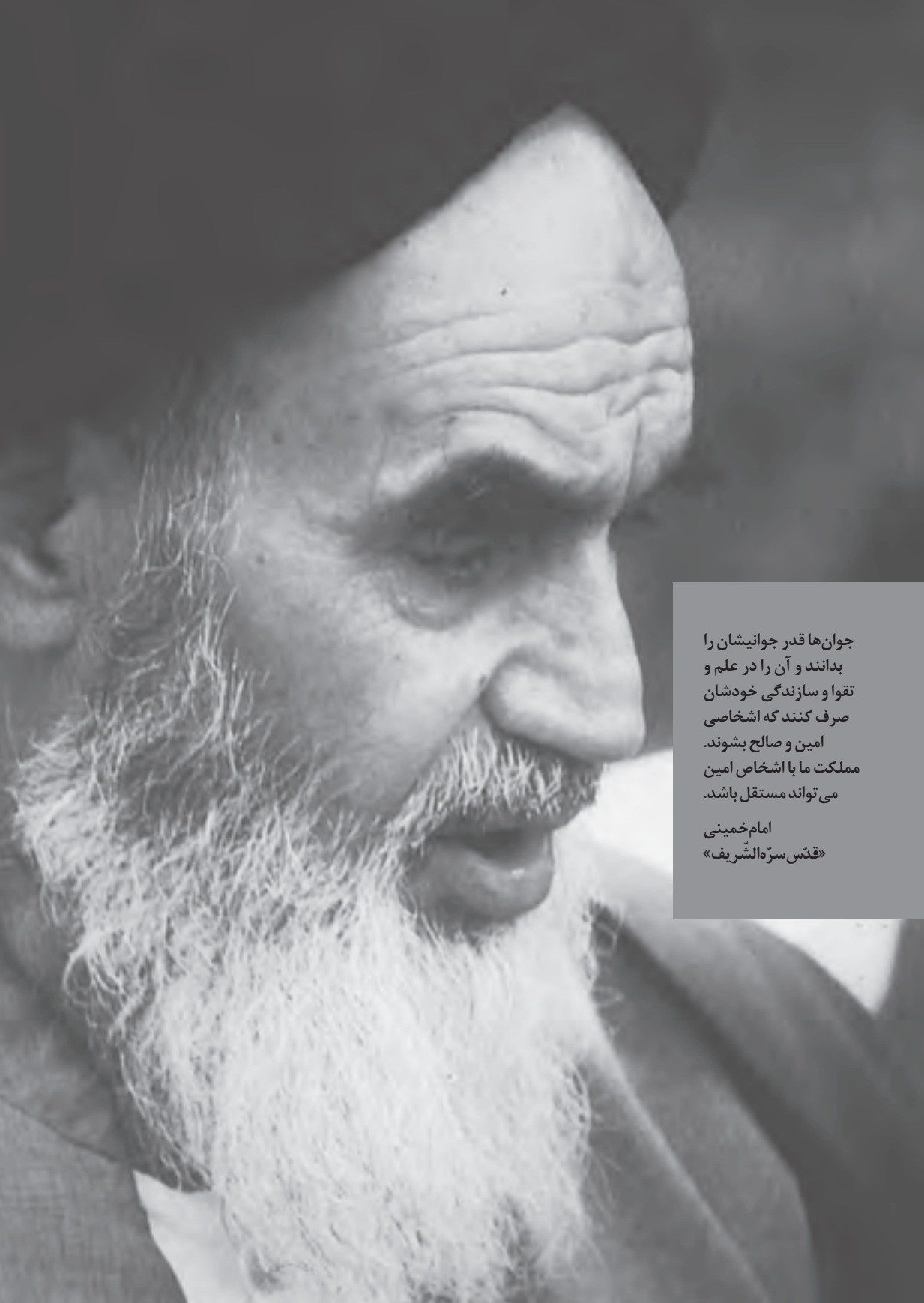
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ:

چاپ اول ۱۳۹۶

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۰۰۴-۷

ISBN: 978-964-05-3004-7



جوان‌ها قدر جوانیشان را
بدانند و آن را در علم و
تقوا و سازندگی خودشان
صرف کنند که اشخاصی
امین و صالح بشوند.
مملکت ما با اشخاص امین
می‌تواند مستقل باشد.

امام خمینی
«قدس سره الشریف»

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز، ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

پیشگفتار : سخنی بادیران زبان و ادبیات فارسی

بخش نخست : کلیات

- ۲..... مبانی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
- ۵..... رویکردهای حاکم بر برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
- ۷..... اصول برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه
- اهداف کلی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه بر پایه
- ۱۲..... عناصر پنج‌گانه
- ۱۴..... کالبدشناسی و تحلیل ساختار کتاب فارسی یازدهم
- ۲۱..... کلیاتی مربوط به خوانش و لحن متن
- ۳۲..... کلیاتی درباره دانش‌های زبانی و ادبی
- ۳۶..... روش‌های یاددهی - یادگیری در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات
- ۴۶..... ارزشیابی در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

بخش دوم : بررسی درس‌ها

۵۴..... ستایش : لطف خدا

فصل یکم : ادبیات تعلیمی

- ۶۰..... درس یکم : نیکی
- ۶۵..... کارگاه متن پژوهی
- ۶۷..... گنج حکمت : همت
- ۶۸..... درس دوم : قاضی بُست

کارگاه متن پژوهی.....	۷۵
شعرخوانی : زاغ و کبک.....	۷۶

فصل دوم : ادبیات سفر و زندگی

درس سوم : در کوی عاشقان.....	۸۰
کارگاه متن پژوهی.....	۸۵
گنج حکمت : چنان باش.....	۸۵
درس چهارم : درس آزاد (ادبیات بومی ۱).....	۸۷
درس پنجم : ذوق لطیف.....	۸۹
کارگاه متن پژوهی.....	۹۴
روان خوانی : اولین روزی که به خاطر دارم.....	۹۹

فصل سوم : ادبیات غنایی

درس ششم : پرورده عشق.....	۱۰۲
کارگاه متن پژوهی.....	۱۰۹
گنج حکمت : مردان واقعی.....	۱۱۲
درس هفتم : باران محبت.....	۱۱۴
کارگاه متن پژوهی.....	۱۲۰
شعرخوانی : آفتاب حُسن.....	۱۲۱

فصل چهارم : ادبیات پایداری

درس هشتم — در امواج سند.....	۱۲۳
کارگاه متن پژوهی.....	۱۲۹
گنج حکمت : چو سرو باش.....	۱۳۱
درس نهم : آغازگری تنها.....	۱۳۳

کارگاه متن پژوهی	۱۳۷.
روان خوانی : تا غزل بعد	۱۳۸.

فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

درس دهم : رباعی های امروز	۱۴۰
کارگاه متن پژوهی	۱۴۳.
گنج حکمت : به یاد ۲۲ بهمن	۱۴۶.
درس یازدهم : سپیده می آید	۱۴۷
کارگاه متن پژوهی	۱۵۰.
شعرخوانی : فصل عاشقی	۱۵۱.

فصل ششم : ادبیات حماسی

درس دوازدهم : کاوه دادخواه	۱۵۳
کارگاه متن پژوهی	۱۶۲.
گنج حکمت : کاردانی	۱۶۳.
درس سیزدهم : درس آزاد (ادبیات بومی ۲)	۱۶۴
درس چهاردهم : حمله حیدری	۱۶۶
کارگاه متن پژوهی	۱۷۱.
شعرخوانی : وطن	۱۷۲.

فصل هفتم : ادبیات داستانی

درس پانزدهم : کبوتر طوق دار	۱۷۴
کارگاه متن پژوهی	۱۷۹.
گنج حکمت : مهمان ناخوانده	۱۸۰.
درس شانزدهم : قصه عینکم	۱۸۱

کارگاه متن پژوهی..... ۱۸۷

روان خوانی : دیدار..... ۱۸۸

فصل هشتم : ادبیات جهان

درس هفدهم : خاموشی دریا ۱۹۰

گنج حکمت : تجسم عشق..... ۱۹۴

درس هجدهم : خوان عدل ۱۹۶

روان خوانی : آذرباد..... ۲۰۰

نیایش : الهی..... ۲۰۱

کتاب نامه..... ۲۰۵

پیشگفتار

سخنی با دبیران ارجمند زبان و ادبیات فارسی

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

آثار ادبی میهن ما، آیینۀ اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملت‌ای است که از دیرباز تاکنون، بالنده و شکوفا از گذرگاه حادثه‌ها و خطرگاه‌ها گذشته و به امروز رسیده است. مطالعه دقیق و عمیق این آثار، جان را طراوت می‌بخشد، روح را به افق‌های شفاف و روشن پرواز می‌دهد و ذهن و ضمیر را شکوفا و بارور می‌سازد.

برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی در نظام آموزشی رسمی، جایگاهی ارزشمند دارد؛ زیرا از یک‌سو حافظ میراث فرهنگی و از سوی دیگر مؤثرترین ابزار انتقال علوم، معارف، ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی است.

کتاب فارسی پایه یازدهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق)، بر پایه اهداف «برنامه درسی فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است. بر این اساس کتاب از هشت فصل با عنوان‌های ادبیات تعلیمی، سفر و زندگی، ادبیات غنایی، ادبیات پایداری، ادبیات انقلاب اسلامی، ادبیات حماسی، ادبیات داستانی و ادبیات جهان، تشکیل شده است.

برای اجرای بهتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

— رویکرد خاص برنامه حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی و ادبی تأکید دارد و ادامه منطقی کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی و دوره متوسطه اول است؛ به همین روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.

— رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراح و به کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی — یادگیری، کلاس را سرزنده و بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

— در بخش مهارت‌های خوانداری، بایسته است، ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده مهارت‌ها به‌طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

— با توجه به رویکرد مهارتی، آنچه در بخش بررسی متن اهمیت دارد؛ کالبدشکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش، در سه قلمرو زبانی، ادبی و فکری بررسی کنیم. این کار، سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر، فراتر خواهد برد.

۱- قلمرو زبانی

این قلمرو، دامنه گسترده‌ای دارد؛ از این رو، آن را به سطوح کوچک‌تر تقسیم می‌کنیم: در سطح واژگانی، لغت‌ها از نظر فارسی یا غیرفارسی بودن، نوع ساختمان، روابط معنایی کلمات (ترادف، تضاد، تضمن، تناسب) نوع گزینش و همچنین درست‌نویسی واژه‌ها بررسی می‌شود. در سطح دستوری یا نحوی، متن از دید ترکیبات و قواعد دستوری، کاربردهای دستوری تاریخی، کوتاهی و بلندی جمله‌ها بررسی می‌شود.

۲- قلمرو ادبی

در بررسی قلمرو ادبی به شیوه نویسنده در به‌کارگیری عناصر زیبایی‌آفرین در سطح‌های زیر توجه می‌شود:

سطح آوایی یا موسیقایی: بررسی متن از دید بدیع لفظی (وزن، قافیه، ردیف، آرایه‌های لفظی و تناسب‌های آوایی مانند واج‌آرایی، تکرار، سجع، جناس و...).

سطح بیانی: بررسی متن از دید مسائل علم بیان، نظیر تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه.

سطح بدیع معنوی: بازخوانی متن از دید تناسب‌های معنایی همچون تضاد، ایهام، مراعات نظیر

و... .

۳- قلمرو فکری

در این مرحله، متن از نظر ویژگی‌های فکری، روحیات، اعتقادات، گرایش‌ها، نوع نگرش به جهان و دیگر جنبه‌های فکری، مانند موضوع‌های زیر، بررسی می‌شود: عینی/ذهنی، شادی/غم‌گرا، خردگرا/عشق‌گرا، جبرگرا/اختیارگرا، عرفانی/طبیعت‌گرا، خوش‌بینی/بدبینی، نگرش فلسفی/روان‌شناختی، محلی—میهنی/جهانی و... .

— در آموزش، به ویژه، در قلمرو زبانی و ادبی، باید از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز گردد.

— مطالب طرح شده در قلمرو زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با محتوای

درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند. بنابراین «متن محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

— روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند. در پایان همه «روان‌خوانی‌ها»، بخش «درک و دریافت» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم گردید.

— تقویت توانایی فهم و درک متن، از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این درس است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و همفکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهن زبان‌آموزان کمک می‌کند.

— درس‌های آزاد، فرصتی بسیار مناسب برای توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی و تحقق آن است تا با مشارکت دانش‌آموزان عزیز و راهنمایی دبیران گرامی از گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و ادبیات بومی در غنی‌سازی کتاب درسی، بهره‌برداری شود. برای تولید محتوای این درس‌ها پیشنهاد می‌گردد به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل، در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنن محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و جوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب، پرداخته شود.

امیدواریم با تلاش شما همکاران گرامی، آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش شایستگی‌های نسل جوان، یاری رسانده و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی، فراروی آینده سازان ایران عزیز بینجامد.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی

[www.literature — dept.talif.sch.ir](http://www.literature—dept.talif.sch.ir)

بخش نخست

کلیات

مبانی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

زبان و ادبیات فارسی، بیانگر اندیشه‌ها، باورها و شکوه فکر فرهیخته فرهنگ ایرانی است و چونان میراث ارزشمند نسل‌ها و سده‌ها از گذشته به امروز، راه یافته است. برگ‌برگ فرهنگ و ادب فارسی را آثار منثور و منظومی سامان داده که بیانگر غنای فکری و بینش‌وری ایرانیان است. توجه به این موضوع حیاتی، وظیفه حساس و خطیر برنامه‌ریزان درسی به ویژه در قلمرو تعلیم و تربیت به شمار می‌رود تا از طریق ایجاد فضاهای مناسب برای دانش‌آموزان، امکان آشنایی آنان با این آبشخورهای فرهنگی فراهم آید و تجارب شایسته برای رسیدن به مراتبی از حیات طیبه و نیکوتر زیستن، کسب شود.

زبان و ادب فارسی به دلیل رابطه نزدیک و ناگسستنی با تفکر انسان، می‌تواند نقشی مهم در تقویت خلاقیت و کاربرد درست مهارت‌های زبانی و ادبی داشته باشد. بنابراین، با طراحی و تدوین برنامه درسی مناسب، می‌توان دانش‌آموزان را با این حوزه، آشنا ساخت و آنان را نسبت به پاسداری از این میراث فرهنگی برانگیخت و توانایی به‌کارگیری آموخته‌ها را پرورش داد و آنان را برای حل دشواری‌ها در محیط زندگی تربیت کرد.

ضرورت برنامه‌ریزی و تألیف جدید در دوره دوم متوسطه

در پی تدوین و تصویب اسناد فرادستی و نوپدید همچون «سند تحول» و «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، زمینه‌بازاندیشی و بازنگری در برنامه‌ها و بازتألیف آنها فراهم گشت. به همین سبب، راهنمای برنامه درسی زبان آموزی دوره ابتدایی، که تولید اولیه آن مربوط به سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ بود و اصلاح نهایی آن تا سال ۱۳۸۵ به طول انجامید، دگر بار می‌بایست خود را با اسناد تحولی جدید همسو می‌ساخت، از این رو، کار همسوسازی این برنامه با برنامه درسی ملی، تقریباً از سال ۱۳۸۸ آغاز گردید و در سال ۱۳۹۰ به فرجام رسید و پس از آن، تألیف کتاب‌های فارسی ابتدایی از سر گرفته شد.

به دنبال تغییرات ایجاد شده در ساختار نظام آموزشی (تبدیل ۵-۳-۴ به ۶-۳-۳) که نتیجه اجرایی شدن برنامه درسی ملی بود، تغییر و تحول از برنامه دوره ابتدایی به برنامه دوره دوم آموزشی نیز راه یافت و عنوان دوره تحصیلی از راهنمایی (پایه‌های اول، دوم و سوم) به دوره اول متوسطه (پایه‌های هفتم، هشتم و نهم) تغییر نام یافت و بدین سان فرایند تغییر و تحول از سال ۱۳۹۰ به دوره اول متوسطه رسید. نخست راهنمای برنامه درسی آموزش زبان و ادبیات فارسی این دوره، بازنگری، اصلاح و بهسازی شد و در پی آن، بازتألیف کتاب‌های درسی فارسی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر گردید. تألیف کتاب‌های این دوره فارسی (آموزش مهارت‌های نوشتاری) بر اساس اسناد جدید تا سال ۱۳۹۳-۹۴ تداوم یافت.

برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی در دوره اول متوسطه یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین برنامه‌های درسی است که از یک سو با دوره ابتدایی و از سوی دیگر با برنامه‌های درسی این دوره، ارتباط معناداری دارد، به گونه‌ای که ذهن و زبان دانش‌آموز را نسبت به دنیای یاددهی - یادگیری علوم، پویاتر و گویاتر می‌کند و آنان را از برزخ بلوغ می‌رهاند و برای ورود به دنیای متوسطه دوم و پیوند واقعی با زندگی و محیط اجتماعی آماده می‌سازد.

برنامه‌ریزی برای تغییر در متوسطه دوم، از سال ۱۳۹۲ هم‌زمان با تألیف در دوره اول متوسطه، آغاز گردید. نخست با تشکیل کارگروه ویژه و پس از نشست‌های فراوان، «راهنمای برنامه درسی متوسطه دوم» تدوین شد. با تدوین برنامه و مشخص شدن چهارچوب اصلی فضای پیش‌رو، جلسات متعددی برای چگونگی سازماندهی محتوایی و جهت‌گیری‌ها برگزار گردید. در پی آن، از تیرماه سال ۱۳۹۴ کارگروه‌های انتخاب محتوا شکل گرفت و خردک خردک، درس‌نامه‌های دوره دوم متوسطه، پیکره‌ای به سامان پیدا کردند. با تصویب جدول عناوین دروس و زمان آموزش برای هریک از موضوع‌ها، از سوی شورای عالی آ.پ، هویت، ساختار و محتوای آموزشی کتاب‌ها با عناوین: علوم و فنون ادبی، فارسی و نگارش، شکل گرفت و بدین‌سان کتاب‌های جدید دوره دوم متوسطه، پس از گذشت حدود بیست سال، از مهر ماه ۱۳۹۵ به چرخه رسمی آموزش عمومی کشور وارد شد.

دلایل تغییر برنامه

۱ تغییر رویکردهای آموزشی زبان فارسی در ابتدایی و لزوم تداوم آنها در دوره اول و دوم متوسطه

در برنامه‌های جدید آموزش زبان فارسی، محتوای دروس، فعالیت‌ها و تمرین‌ها و حتی نحوه مدیریت کلاس و درس، مبتنی بر همیاری، مشارکت و فعال بودن دانش‌آموزان است. در تمرین‌هایی چون «به دوستان بگو»، «با هم بخوانیم» و ... کارهای گروهی در کلاس‌ها صورت می‌گیرد و انتظار می‌رود در امتداد و استمرار برنامه آموزش زبان فارسی دوره ابتدایی، این نگرش در دوره متوسطه نیز در قالب گفت‌وگو، بررسی، نقد، تجزیه و تحلیل، کالبدشناسی و کالبدشکافی متون، تحقق یابد.

۲ تغییر در سیاست‌ها و نگرش‌های آموزشی و برنامه‌ریزی

نظام آموزشی باید دانش‌آموزان را به خودباوری و خودشکوفایی برساند و دانش‌آموزان، توانمندی‌های خود را کشف و استخراج کنند تا در آینده در مقابل چالش‌های پیش‌رو بتوانند، موفق شوند. از این گذشته، ظرفیت‌های علمی و توانایی‌های منطقه‌ای در نظام آموزشی ما، معمولاً فرصت، جایگاه و امکان بروز نمی‌یابند. توضیح اینکه معرفی زبان و فرهنگ و ادبیات مناطق به‌طور دقیق و سنجیده، به دلیل ظرفیت

اندک کتاب درسی تا کنون مجال طرح نیافته است. در کتاب‌های فارسی ابتدایی و دورهٔ اوّل متوسطه به این موضوع به خوبی توجّه شده است و درس‌های آزاد، مجال و فرصتی فراهم آورده‌اند تا دانش‌آموزان بتوانند ناگفته‌های کتاب درسی، را که دوست داشتند در کتاب درسی بیابند، از حوزهٔ ادبیّات بومی خود (با هدایت معلّم) تهیّه و تولید کنند.

این دیدگاه آموزشی می‌باید در کتاب‌های فارسی دورهٔ دوم متوسطه استمرار یابد و کتاب‌ها آینه‌ای باشند که دانش‌آموزان، خود را در آن بیابند. توجّه بیشتر به مبانی دینی، هویت ملی، فرهنگ بومی و قومی ایران، و تأمل و درنگ دانش‌آموزان در زبان فارسی و ادبیّات منطقه‌ای، خود از دستاوردهای این دیدگاه نوین خواهد بود.

۳ ترویج فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و پژوهش

در برنامهٔ جدید زبان‌آموزی ابتدایی و دورهٔ اوّل متوسطه به کتاب‌خوانی توجّه ویژه شده است و بخشی از محتوای برنامهٔ هفتگی آموزش فارسی به کتاب‌خوانی اختصاص دارد. معلّم متناسب با هر درس، می‌تواند منابع مفید را در کلاس معرفی کند و بخش‌هایی از آنها را بخواند و بقیّه در فرصت‌های دیگر توسط دانش‌آموز خوانده می‌شود. این نیاز باید در کتاب‌های فارسی دورهٔ دوم متوسطه نیز برآورده شود و فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و پژوهش در متن برنامه، مورد توجّه قرار گیرد.

۴ ادامهٔ منطقی ساختار و محتوای کتاب‌های فارسی ابتدایی در دورهٔ متوسطهٔ اوّل و دوم

هرچند محتوا و ساختار کتاب‌های فارسی در دورهٔ دوم متوسطه متفاوت با دورهٔ ابتدایی است اما لازم است ادامهٔ دورهٔ ابتدایی و دورهٔ اوّل متوسطه باشد تا از این طریق، امکان تسلسل و جامعیت طرح مباحث و مفاهیم آموزش زبان و ادبیّات فارسی برای برنامه‌ریزان درسی و معلّمان فراهم شود و دانش‌آموزان بتوانند بدون سردرگمی و تکرار بیهوده، به‌طور منطقی، مطالب را دریافت کنند.

مجموعهٔ این دلایل و تفاوت ساختار و محتوای کتاب‌های فارسی ابتدایی با کتاب‌های فارسی متوسطه و لزوم تداوم و استمرار برنامهٔ آموزشی فارسی ابتدایی در دوره‌های متوسطه ایجاب می‌کند که فارسی متوسطه در قالب برنامه‌ای جدید طراحی و تدوین شود.

۵ توجّه به نیازهای مخاطبان و انتظار زمانه

نیازسنجی و همسویی با نیازهای مخاطبان هر دورهٔ تحصیلی، گام بنیادی در طراحی و تدوین برنامه است که باید هم با نیازهای جوانان و آیندهٔ زندگی و شغلی آنان در پیوند باشد و هم ذائقه و افق انتظار زمانه را رعایت کند. از این رو، توجّه به افق انتظار اهل روزگار و همسوسازی برنامه و محتوا با شرایط روحی و روانی و خواهانی‌های هر گروه سنی، ایجاب می‌کند که برنامه‌ها و محتوا هر چند سال یک‌بار، نوزایی را تجربه کنند و خود را با سامانهٔ روان‌شناختی و پسند زمانه، همراه سازند تا منجر به شکاف‌های فرهنگی – اجتماعی نشود.

رویکردهای حاکم بر برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات دوره دوم متوسطه

رویکرد، جهت‌گیری اساسی نسبت به یاددهی و یادگیری و ابعاد گوناگون آن در حوزه برنامه‌ریزی درسی است. رویکرد عام این برنامه، بر بنیاد «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»؛ یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و تألیف و سازماندهی کتاب با توجه به عناصر پنج‌گانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار بهنه (خود، خلق، خلقت و خالق) انجام گرفته است.

در این برنامه درسی، برای آموزش مهارت‌های خوانداری یک رویکرد اصلی و چند رویکرد فرعی مورد توجه بوده است که عبارت‌اند از:

□ رویکرد اصلی: رویکرد مهارتی

رویکرد اصلی برنامه در تألیف و سازماندهی محتوای آموزشی این دوره، «رویکرد مهارتی» است؛ یعنی توانایی‌های خوانداری زبان، مهارت‌هایی هستند که در پی آموزش، تمرین، تکرار، کار و گفتار، کسب می‌شوند. توانایی خواندن یک هنر زبانی نیست، بلکه مهارتی اکتسابی است. از این رو، این درس، کاملاً ورزشی و عملی است. از کشاندن آموزش کتاب به سمت مباحث دانشی و حفظ‌کردنی باید پرهیز شود. دانش‌آموزان می‌بایست در کلاس، فرصت تمرین خوانش مناسب و بازخوانی و نقد گفته‌های همدیگر را تجربه کنند. مناسب‌ترین راه، همین است؛ یعنی کار عملی در کلاس. پس، کمتر حرف بزنیم و بیشتر به دانش‌آموزان برای کار و گفت‌وگو، فرصت بدهیم.

با توجه به انتخاب این رویکرد که در حقیقت جهت‌گیری کل برنامه را نشان می‌دهد، از نگرش حافظه‌بنیاد، آگاهانه پرهیز شده است. در این درس، تأکید اصلی ما، «متن پژوهی» است. آنچه در بخش بررسی متن، اهمیت دارد، کالبدشناسی و سپس کالبدشکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش در سه قلمرو (زبانی، ادبی و فکری) بررسی کنیم؛ این کار سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر فراتر خواهد برد و دانش‌آموزان را در نقد عملی به مهارت خواهد رساند.

□ رویکردهای فرعی در تدوین و سازماندهی محتوا:

— رویکرد پیکره‌نگر (کلی): بر اساس این رویکرد (مبتنی بر روان‌شناسی گشتالت)، انسان هنگام برخورد با امور و پدیده‌ها، ابتدا به پیکره یا کل آنها توجه می‌کند و پس از آن، به اجزای سازنده پیکره می‌پردازد؛ به همین جهت در برنامه‌های درسی و مراحل یاددهی — یادگیری نیز باید نخست، صورت‌های کلی را به دانش‌آموزان یاد بدهیم، سپس با استفاده از شیوه تجزیه کل به عناصر سازنده، عناصرسازهای یا اجزای آن را معرفی کنیم؛ مثلاً به جای آنکه دانش‌آموز شعری را بیت بیت حفظ کند، باید کل شعر را چندبار بخواند و پس از دریافت مفهوم و پیام کلی آن، شعر را حفظ کند. سپس آن را از منظرهای مختلف

زبانی، ادبی و فکری، بررسی و تحلیل کند.

— **رویکرد فعالیت محوری** : با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از ماهیت زبان و ادبیات فارسی، مهارتی است و از طریق این رفتارها و مهارت‌ها به جنبه‌های درونی و برونی فرد پرداخته می‌شود، سعی شده است به‌طور متعادل در طراحی برنامه درسی فارسی متوسطه به جنبه‌های مختلف دانش‌آموز دوره متوسطه، توجه کافی شود و متناسب با آن، عناصر محتوا و فعالیت‌های یادگیری سازماندهی گردد.

— **رویکرد تلفیقی** : درس زبان و ادبیات فارسی، ماهیتاً تلفیقی و درهم تنیده است، به همین سبب، کوشیده‌ایم برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی به نحوی تلفیق و ارائه گردد که در نهایت، توانایی‌های ذهنی، درک و فهم، تجزیه و تحلیل، ترکیب و بازسازی، نقد و داوری، برقراری ارتباط با دیگران، ابراز وجود و بیان احساسات، افزایش قدرت خلاقیت و ... تقویت شود. این رویکرد در حوزه‌های زیر، انعکاس خواهد داشت :

۱ تلفیق مهارت‌های زبانی؛

۲ تلفیق مهارت‌های ادبیات فارسی؛

۳ تلفیق اطلاعات و دانش‌های زبانی و ادبی و فکری متون؛

۴ تلفیق مفاهیم فرهنگی، اجتماعی، دینی و ملی در محتوا؛

۵ تلفیق زبان و ادبیات فارسی با سایر دروس؛

۶ تلفیق آموخته‌ها با پیش‌داشت‌ها برای بهره‌گیری از آنها در موقعیت‌های زندگی.

— **رویکرد ساختاری** : زبان و ادبیات، نظامی از عناصر و مؤلفه‌های مرتبط به هم است که برای رمزگردانی معانی به‌کار می‌رود. هدف از یاددهی و یادگیری، تسلط پیدا کردن بر سازه‌ها و عناصر این پیکره نظام‌مند است که معمولاً در حوزه‌های آواشناسی، واحدهای دستوری و واژگانی قرار می‌گیرد. بر اساس این رویکرد، برنامه زبان و ادبیات باید به‌گونه‌ای باشد که در نهایت، دانش‌آموز نسبت به ساختارهای تشکیل‌دهنده زبانی و ادبی آگاهی پیدا کند و از طریق مهارت در شناخت جنبه‌های توصیفی زبان، به معانی موجود در آن پی ببرد.

— **رویکرد نقش‌گرایی** : در این رویکرد، زبان و ادبیات وسیله و ابزاری برای بیان معانی است. به جای توجه ویژه به عناصر زبانی، به جنبه کاربردی و تولیدی زبان و ادبیات تأکید می‌شود. از عناصر زبان و ادبیات فقط در حدی سود جسته می‌شود که معنا و کاربرد زبان، تسهیل‌یاب و محتوای برنامه بر اساس معنا سازماندهی شود. بر اساس این رویکرد صورت و ساخت ظاهری زبان، اصل نیست بلکه نقش و معنای زبان، مهم است.

— **رویکرد ارتباطی** : در این رویکرد، زبان، وسیله‌ای برای ایجاد روابط، انتقال و درک پیام متقابل و تعامل سازنده میان افراد در شرایط واقعی اجتماعی، تلقی می‌گردد. به همین دلیل، به جای توانش زبانی و ادبی به توانش ارتباطی اهمیت داده می‌شود. درک مطلب، بیشتر از تولید زبان و ادبیات مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه، امکان تماس دانش‌آموز با زبان و ادبیات واقعی، بیشتر می‌شود و امکان تعامل بین افراد و گروه‌ها افزایش می‌یابد. مهم‌ترین نکته در این رویکرد، این است که هم رویکرد ساختاری و هم رویکرد

نقش‌گرایی را در بر می‌گیرد. بنابراین می‌توان رویکرد ارتباطی را به‌عنوان یک رویکرد کاملاً تلفیقی در حوزه زبان و ادبیات، به شمار آورد.

اصول برنامه‌درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

اصل ۱- در برنامه این دوره، باید اصل بر جنبه‌های کاربردی و مهارتی زبان و ادبیات، استوار باشد. راهکارها:

- تدوین محتوا بر اساس روش فعالیت محوری؛
 - تقویت همسو و هم‌زمان مهارت‌های شفاهی و کتبی زبان و ادبیات فارسی؛
 - در نظر گرفتن تمرین‌ها و فعالیت‌های عملی و کاربردی؛
 - در نظر گرفتن فعالیت‌های اضافی در کتاب روش تدریس؛
 - آموزش مهارت‌های زبانی و مهارت‌های تفکر و نقد به‌صورت موازی و هماهنگ؛
 - ارزشیابی از پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان بر اساس چهار مهارت زبانی و دو مهارت تفکر و نقد.
- اصل ۲- برنامه باید بتواند توانایی اندیشیدن و تفکر انتقادی در جوانان را تقویت کند.

راهکارها:

- پیش‌بینی و سازماندهی داستان‌هایی با پیام‌های غیرمستقیم؛
- پیش‌بینی فعالیت‌ها و تمرین‌های آشناسازی دانش‌آموزان با مراحل تفکر منطقی؛ دسته‌بندی، مرتب کردن و ...

- آموزش غیرمستقیم توانایی‌های ذهنی مثل مقایسه، نقد و تحلیل و ترکیب از طریق فعالیت‌ها؛
- پیش‌بینی تمرین‌هایی به منظور توانایی اظهارنظر، پیشنهاد و ارائه راه‌حل به دانش‌آموزان؛
- در نظر گرفتن فعالیت‌هایی برای تقویت درک سمعی و توانایی برداشت مناسب از مفاهیم؛
- پیش‌بینی تمرین‌ها و آزمون‌های خلاق و فعال در ارزشیابی.

اصل ۳- لازم است از جدیدترین دستاوردهای علمی و پژوهش‌های حوزه زبان و ادبیات جوانان در تدوین برنامه استفاده شود:

راهکارها:

- بهره‌گیری از پژوهش‌های مراکز دانشگاهی و نهادهای داخلی و خارجی در حوزه زبان و ادبیات؛
- کاربست یافته‌های پژوهشی در حوزه زبان و ادبیات؛
- پیش‌بینی ساختار و محتوای برنامه بر اساس یافته‌های پژوهشی زبان و ادبیات.

اصل ۴— سیر برنامه‌ریزی محتوایی زبان و ادبیات فارسی باید از «ساده» به «تکامل» یافته، باشد. راهکارها:

- تسلسل منطقی برنامه از زبان به ادبیات به تناسب پایه‌ها؛
- ادامه منطقی مباحث زبانی، ادبی، نگارشی و املائی دوره‌های قبل؛
- آموزش نکته‌های زبانی، دستوری، املائی، نگارشی و ادبی بر اساس بسامد، تکرار و ضرورت توسعه و گسترش مفاهیم.

اصل ۵— فرایند سازماندهی برنامه باید از زبان طبیعی به زبان معیار باشد. راهکارها:

- ارائه تمرین‌ها و فعالیت‌های تبدیل زبان گفتار به زبان نوشتار؛
 - طراحي و تدوین تمرین‌ها و فعالیت‌های یادگیری از مهارت‌های شفاهی به مهارت‌های کتبی؛
 - بهره‌گیری از ویژگی‌های زبان و فرهنگ مردم برای ساده‌نویسی؛
 - انتخاب متون مناسب زبانی و ادبی با رعایت حرکت از محتوای ساده به پیچیده.
- اصل ۶— زبان انتخابی باید ساده و صمیمی و متناسب با ذهن و زبان دانش‌آموزان باشد.

راهکارها

- بهره‌گیری از زبان متناسب با نیاز مخاطبان در نوشتن متن‌ها؛
 - استفاده از اصول و مبانی ساده‌نویسی در نوشتن متن‌ها؛
 - تهیه متن‌های متنوع زبانی و ادبی با توجه به سبک‌ها و گونه‌های مختلف نوشتاری.
- اصل ۷— باید به گسترش حوزه‌های زبان فارسی (آواشناسی، معناشناسی و دستور) توجه کافی شود.

راهکارها

- پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه آواشناسی (آواشناسی مقدماتی) و پاره مهارت‌های آوایی؛
 - پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه معناشناسی؛
 - پیش‌بینی تمرین‌هایی در زمینه سطوح آوایی و معنایی؛
 - پیش‌بینی فعالیت‌هایی برای پاره مهارت‌های آوایی؛
 - پیش‌بینی فعالیت‌هایی برای ساخت واژه و صرف و نحو.
- اصل ۸— برنامه باید بر اساس آخرین یافته‌ها و نظریه‌های حوزه زبان‌شناسی و ادبیات باشد.

راهکارها

- توجه به تمامی مهارت‌های زبانی و فرا زبانی؛
- رعایت رویکردهای نوین در تمامی مراحل برنامه‌ریزی؛
- بهره‌گیری از اصول یادگیری نظریه‌های شناختی و فراشناختی؛

□ توجه به جنبه توصیفی و کاربردی دستور زبان.

اصل ۹— رسم الخط باید بر اساس آخرین مصوبات شیوه‌نامه سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی باشد.

راهکارها

□ نظارت گروه ویرایش بر رسم الخط مصوب؛

□ هماهنگ کردن رسم الخط کتاب‌های فارسی با مصوبه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (دستور خط فارسی)؛

□ ایجاد هماهنگی در رعایت و تعمیم این رسم الخط در سایر کتاب‌های درسی، مجلات رشد و کتاب‌های

کمک آموزشی.

اصل ۱۰— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت مهارت‌های زندگی در جوانان باشد.

راهکارها

□ آشنا کردن دانش‌آموز با مسئولیت‌های فردی و اجتماعی در سطح ملی و جهانی؛

□ گستردن و به‌کار بردن نمونه‌های اساسی مهارت‌های زندگی در سراسر کتاب؛

□ بهره‌گیری از متون زبانی و ادبی در جهت پرورش و تقویت مهارت‌های زندگی.

اصل ۱۱— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت روحیه مطالعه و کتاب‌خوانی باشد.

راهکارها

□ پیش‌بینی بخش کتاب‌خوانی؛

□ طرح مباحث شیوه‌های مطالعه مطلوب؛

□ پیش‌بینی ساعت مطالعه و کتاب‌خوانی؛

□ تجهیز کتابخانه مدارس متناسب با اهداف برنامه؛

□ جذب و جلب مشارکت نهادهای فرهنگی برای تحقق اهداف مطالعه و کتاب‌خوانی.

اصل ۱۲— آموزش نکات زبانی، اخلاقی، ارزشی و شناختی باید غیرمستقیم باشد.

راهکارها

□ آموزش مفاهیم و نکات از طریق روش‌های فعال؛

□ انتخاب قالب قصه، افسانه، داستان و شعر برای آموزش؛

□ بهره‌گیری از فیلم، نوار صوتی، لوح فشرده و سایر فناوری‌های آموزشی، رایانه و دیگر کار افزارها؛

□ استفاده از مواد کمک آموزشی (مجله، روزنامه، کتاب کمک درسی و ...).

اصل ۱۳— برنامه باید زمینه‌ساز تقویت و پرورش خلاقیت و ذوق هنری و ادبی جوان باشد.

راهکارها

□ پیش‌بینی محتوا بر اساس الگوهای خلاق و فعال؛

- پیش‌بینی تمرین‌هایی در کتاب به منظور تقویت قوهٔ خلاقیت و ذوق هنری؛
 - طراح‌ی تمرین‌هایی جهت تقویت روح جست‌وجوگری و کشف و حل مسئله؛
 - بهره‌گیری از گونه‌های متنوع هنری و ادبی با تأکید بر جنبه‌های زیباشناسی، حسی و عاطفی؛
 - استفاده از شعرخوانی، قصه‌خوانی، قصه‌گویی، نقالی، قصه‌سازی، نمایش خلاق؛
 - بهره‌گیری از شیوه‌های خلاق نوشتن و سرودن.
- اصل ۱۴- برنامه باید زمینه‌ساز رفتارهای اخلاقی، اجتماعی و تربیتی مناسب در جوانان باشد.
- راهکارها:
- طرح الگوهای متعالی دینی، ملی و جهانی؛
 - مقاوم‌سازی جوانان در برابر آسیب‌های اجتماعی از طریق پیش‌بینی متون و فعالیت‌های مناسب؛
 - توزیع مفاهیمی مثل مشارکت و همیاری، آینده‌نگری، خودشکوفایی، انتقادپذیری، دوست‌یابی،
 - همدردی با دیگران، کمک به هم‌نوع، اعتماد به نفس، گذشت و فداکاری، خودباوری، مسئولیت‌پذیری
- و واقع‌بینی در محتوای برنامه.

اصل ۱۵- به نقش سازندهٔ زن و مرد به‌طور متناسب توجه شود.

راهکارها

- معرفی چهره‌های بزرگ با توجه به تناسب و توازن میان جنسیت در محتوای برنامه؛
 - بهره‌گیری از آثار چهره‌های بزرگ زن و مرد؛
 - بهره‌گیری از نویسندگان، شاعران و معلمان زن و مرد در تهیهٔ برنامه.
- اصل ۱۶- موضوعات و مطالب نباید به یک محدودهٔ جغرافیایی منحصر شود.

راهکارها

- استفاده از زبان فارسی معیار؛
 - ارائهٔ تمرین‌هایی برای آشناسازی دانش‌آموزان با زبان و ادبیات و فرهنگ منطقه‌ای و محلی؛
 - توجه به فرهنگ عمومی و ملی در کنار فرهنگ منطقه‌ای و بومی.
- اصل ۱۷- در برنامه لازم است از دانش‌های بشری به منظور ارتباط و تعامل با زبان و ادبیات استفاده شود.

راهکارها

- در نظر گرفتن مباحثی پیرامون دانش‌های بشری و دانشمندان مرتبط با دانش ادبی؛
- ارائهٔ تمرین‌ها و فعالیت‌هایی در این زمینه؛
- بهره‌گیری از فناوری آموزشی در جهت تقویت و تعمیق مفاهیم این اصل؛

□ بهره‌گیری از نمونه‌های نشان‌دهندهٔ تعامل دانش و ادبیات.

اصل ۱۸— باید به تقویت و تعمیق حافظهٔ دیداری و شنیداری توجه کافی شود.

راهکارها

□ بهره‌گیری از تمرین‌های مناسب برای تقویت حافظهٔ دیداری و شنیداری (مقایسه، شعرخوانی، حفظ

شعر مورد علاقه و ...).

□ تولید مواد کمک آموزشی مناسب برای تقویت سواد دیداری و شنیداری.

اصل ۱۹— برنامه باید زمینه‌ساز ابراز وجود، بیان احساس و اعتماد به نفس در دانش‌آموزان باشد.

راهکارها

□ پیش‌بینی درس‌هایی از زبان دانش‌آموز جهت طرح دیدگاه‌ها، عقاید، عواطف و احساسات آنها؛

□ پیش‌بینی فعالیت‌هایی مانند بازی، نمایش، کار گروهی، روزنامهٔ دیواری برای تحقق این هدف؛

□ پیش‌بینی تمرین‌هایی برای نقد و اظهارنظر دربارهٔ فیلم و

اصل ۲۰— مواد برنامه باید با علایق، سلیقه‌ها و نیازهای دانش‌آموز هم‌سویی داشته باشد.

راهکارها

□ انتخاب متون و داستان‌های جذاب و پرکشش؛

□ توجه کافی و لازم به دنیای جوانان در کتاب درسی و مواد کمک آموزشی؛

□ توجه به هماهنگی تصاویر با دنیای ذهنی جوانان؛

□ بهره‌گیری از الگوها، قهرمانان، اسطوره‌ها و شخصیت‌های مورد علاقهٔ جوانان؛

□ توجه به اصول روان‌شناسی جوانان در طراحی و سازماندهی برنامه.

اصل ۲۱— عناصر و مؤلفه‌های برنامه در عین بنیادین بودن، باید انعطاف‌پذیر باشند.

راهکارها

□ تدوین اهداف برنامه بر اساس ساختار رشته و نیازهای جامعه و دانش‌آموز؛

□ انتخاب سرفصل‌ها و مفاهیم متناسب با اهداف برنامه؛

□ فصل‌بندی محتوا برای تنوع بخشی به برنامه و گنجاندن بخش‌های کوتاه و متنوع در دروس؛

□ بهره‌گیری از تمرین‌های متنوع زبانی، نگارشی، نقد و تحلیل و ...؛

□ پیشنهاد روش‌های تدریس مناسب با چهارچوب برنامه؛

□ استفاده از تمامی امکانات فنی و هنری، فناوری آموزشی و کمک آموزشی؛

□ ارائهٔ فعالیت‌های گوناگون و آزاد برای استفاده در کلاس، کتاب معلم و روش تدریس و ...؛

□ ارزشیابی بر اساس مصوبات و یافته‌های حوزهٔ سنجش و اندازه‌گیری.

اهداف کلی برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه بر پایه عناصر پنج گانه

برنامه درسی ملی

اهداف			پایه ها
۱- تفکر و تعقل			
★	★	★	استدلال منطقی در مهارت های خوانداری
★	★	★	استدلال منطقی در مهارت های نوشتاری
★	★	★	توانایی درک معنای متون زبانی و ادبی
★	★	★	شناخت تضادها، شباهت ها، تفاوت ها
★	★	★	مقایسه نوشته ها، استخراج پیام ها و نکات کلیدی
★	★	★	تفکر در مورد شنیده ها، خواننده ها و نوشته ها
★	★	★	نقد و تحلیل مطالب و موضوع های متنی
★	★	★	آفرینش تصاویر ذهنی و خیالی درباره امور و پدیده های زبانی و ادبی
★	★	★	توانایی تعمیم یافته های علمی و ادبی متون فارسی
۲- ایمان، باور و علایق			
★	★	★	باور و ایمان به مفاهیم دینی، تربیتی، اخلاقی و فرهنگی
★	★	★	نگرش مثبت به ارزش های اسلامی و انقلاب اسلامی
★	★	★	علاقه به تحقیق، پژوهش و مطالعه در آثار نظم و نثر ایران و جهان
★	★	★	توجه به جنبه های زیبایی شناختی آثار نظم و نثر فارسی
★	★	★	علاقه به زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی
★	★	★	تقویت روحیه زیبا شناختی و تلطیف احساسات
۳- علم			
★	★	★	آشنایی با مفاهیم و موضوعات دینی، ارزشی، انقلابی و اخلاقی
★	★	★	شناخت نمونه هایی از نظم و نثر جهان و چهره های بزرگ ادبی و فرهنگی معاصر ایران و جهان

★	★	★	شناخت نمونه‌هایی از نظم و اثر چهره‌های ادبی بومی و محلی
★	★	★	آشنایی بیشتر با واژگان متون زبانی و ادبی دوره معاصر
★	★	★	شناخت دقیق‌تر ساختارهای نحوی زبان فارسی معیار
★	★	★	آشنایی با شیوه‌ها و ابزارهای آفرینش زیبایی سخن
★	★	★	آشنایی با قالب‌های مختلف نوشتاری
★	★	★	آشنایی با کارکردهای مختلف زبان (دستور زبان، ارتباط و...)
★	★	★	آشنایی با مراحل تحقیق مطالعه و پژوهش
۴- عمل			
★	★	★	تمرکز در خوب نگاه کردن به امور و پدیده‌ها
★	★	★	تمرکز دیداری بر متون زبان و درک معانی
★	★	★	نگاه انتقادی به دیده‌ها و نوشته‌ها
مهارت گوش دادن			
★	★	★	توجه به پاره مهارت‌های آوایی زبان فارسی
★	★	★	دقت و تمرکز در سخن گوینده و تشخیص آهنگ کلام
★	★	★	عادت به درست گوش دادن و دریافت پیام
★	★	★	درک شنیداری انسجام متن
★	★	★	توانایی درک پیام دیگران
★	★	★	توانایی در بررسی شنیده‌ها
★	★	★	تشخیص انواع ساخت واژه در زبان فارسی
★	★	★	توانایی نقد و تحلیل گفته‌ها و شنیده‌ها
مهارت سخن گفتن			
★	★	★	توانایی سخن گفتن مؤثر، در برابر جمع با تأکید بر فن بیان
★	★	★	توانایی غلبه بر کم‌رویی و پیدا کردن اعتماد به نفس
★	★	★	توانایی در به‌کار بردن زبان فارسی معیار در گفتار
★	★	★	توانایی در طرح افکار و اندیشه‌های خود در قالب گفتار
★	★	★	رعایت پاره مهارت‌های آوایی زبان فارسی معیار

			مهارت‌های خواندن
★	★	★	توانایی خواندن متون نظم و نثر همراه با درک معنا
★	★	★	روان‌خوانی گونه‌های مختلف متون زبانی و ادبی
★	★	★	به‌کارگیری رفتارهای مطلوب در خواندن
★	★	★	رعایت سرعت و لحن مناسب در خواندن متون
★	★	★	مشارکت فعال و گفت‌وگو با دیگران دربارهٔ پاره مهارت‌های خوانداری
★	★	★	توانایی به‌کارگیری کارافزارهای خواندن
			مهارت‌های نوشتن
★	★	★	توانایی تبدیل نمادهای صوتی به نوشتاری (املا)
★	★	★	توانایی تبدیل دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌ها به نوشته (نگارش)
★	★	★	درست نوشتن، خوانا و زیبائوسی
★	★	★	رعایت نشانه‌گذاری‌ها در متن
★	★	★	توانایی نوشتن خلاق و بدیع (انشا)
★	★	★	رعایت هنجارهای نقد و تحلیل علمی، هنگام کالبدشکافی متن
★	★	★	توانایی بررسی مکتوب متون در سه قلمرو
★	★	★	استفاده از آرایه‌های ادبی در نوشتن
			۵- اخلاق
★	★	★	توجه به ارزش‌های اخلاقی، دینی و انقلابی در مهارت‌های زبانی
★	★	★	به‌کارگیری الگوهای اخلاقی بزرگان دینی و ملی
★	★	★	توجه به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی
★	★	★	رعایت آداب اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی
★	★	★	رعایت اخلاق علمی و پژوهشی در حوزهٔ زندگی فردی و اجتماعی

کالبدشناسی و تحلیل ساختار کتاب فارسی یازدهم

در دورهٔ متوسطه، کتاب فارسی با توجه به ساختار رشته و مادهٔ درسی و بر پایهٔ نظام منطقی برنامهٔ درسی دورهٔ ابتدایی در دو بخش فارسی (مهارت‌های خوانداری) و نگارش (مهارت‌های نوشتاری) سازماندهی و تدوین شده است.

<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس یکم</div>	}	ستایش	}	فصل یکم : ادبیات تعلیمی
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– شعرخوانی</div></div>	<div>درس دوم</div>				
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس سوم</div>	}	فصل دوم : ادبیات سفر و زندگی	}	
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– روان خوانی</div></div>	<div>درس چهارم</div>				
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس پنجم</div>	}	فصل سوم : ادبیات غنایی	}	ساختمان کتاب فارسی و محتوا
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– شعرخوانی</div></div>	<div>درس ششم</div>				
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس هفتم</div>	}	فصل چهارم : ادبیات پایداری	}	
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس هشتم</div>				
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– گنج حکمت</div></div>	<div>درس نهم</div>	}		}	
<div><div>– متن درس</div><div>– تصویر</div><div>– کارگاه متن پژوهی</div><div>– روان خوانی</div></div>					

<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس دهم	فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی	ساختار کتاب فارسی و محتوا
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - شعرخوانی 	درس یازدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس دوازدهم	فصل ششم : ادبیات حماسی	
درس آزاد (ادبیات بومی ۲)	درس سیزدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - شعرخوانی 	درس چهاردهم	فصل هفتم : ادبیات داستانی	
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس پانزدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - روانخوانی 	درس شانزدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس هفدهم		
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - گنج حکمت 	درس هجدهم	فصل هشتم : ادبیات جهان	
<ul style="list-style-type: none"> - متن درس - تصویر - کارگاه متن پژوهی - روانخوانی 	درس هیجدهم		
نیایش واژه نامه کتاب نامه			

این کتاب علاوه بر مهارت خواندن، مهارت‌های شنیدن، سخن گفتن، نقد و تحلیل را زیر پوشش دارد. **توجه:**

- (الف) کتاب با ستایش، آغاز و به نیایش، ختم می‌شود.
 (ب) در همه فصل‌ها ۲ درس و در فصل‌های دوم و ششم ۳ درس آورده شده است.
 (پ) کتاب شامل ۱۸ درس است.
 (ت) متون نظم و نثر به‌طور متعادل و مناسب، چیش و سازماندهی شده است.
 (ث) در این کتاب دو درس آزاد (ادبیات بومی) پیش‌بینی شده است.

تحلیل ساختار

— سازه‌های درس‌ها، عبارت‌اند از:

- ۱ متن درس
 - ۲ تصاویر
 - ۳ کارگاه متن پژوهی، در سه قلمرو: زبانی، ادبی، فکری
 - ۴ گنج حکمت
 - ۵ روان‌خوانی (معمولاً متن‌هایی هستند که زبان و ساختار روایی — داستانی دارند)
 - ۶ شعرخوانی (این شعرها با هدف تقویت حافظه، انتخاب و تدوین شده‌اند؛ اما در آزمون پایانی دانش‌آموزان را در انتخاب و ارائه شعر حفظی آزاد بگذارید. شاید دانش‌آموزی، شعر متن درس را حفظ کند؛ این هم پذیرفتنی است).
- تذکر: همه این سازه‌ها در آموزش و ارزشیابی، هم‌سنگ هستند؛ بنابراین در آزمون‌های پایانی از همه بخش‌های کتاب، می‌توان، چیزی در کفه‌های سنجش نهاد. به دیگر سخن، هیچ پاره‌ای از کتاب، از دایره آموزش و ارزشیابی، بیرون نیست.

۱ متن درس

درس‌ها به دو روش مستقیم و غیرمستقیم ارائه شده است:

(الف) مستقیم: ارائه اطلاعات از سوی دانای کل.

(ب) غیرمستقیم به کمک قالب‌هایی چون: داستان، خاطره، حسب حال و ...

۲ تصاویر

از تصاویر زیبا، جذاب، پرکشش با رنگ‌آمیزی زنده، همخوان با درون‌مایه درس، در جهت تقویت فهم و درک محتوا استفاده شده است.

۳ کارگاه متن پژوهی :

پرسش‌هایی از متن درس با دو رویکرد «همگرا، واگرا»، در سه قلمرو (زبانی، ادبی و فکری) نوشته شده است. برای آنکه آموزش و یادگیری، آسان‌تر و بر بنیاد نظم استوار باشد، هر قلمرو را به سطح‌هایی بخش کرده‌ایم. جنس و جوهر قلمروها یکسان نیست. دو قلمرو زبانی و ادبی، همگرا هستند ولی قلمرو فکری، ماهیتی واگرا دارد.

بر اساس برنامه درسی مدون، دو بخش برای آموزش فارسی در دوره متوسطه در نظر گرفته شده است :
 الف) فارسی «مهارت‌های خوانداری» شامل مهارت‌های شفاهی و گفتاری زبان.
 ب) نگارش «مهارت‌های نوشتاری» شامل مهارت‌های نوشتاری و کتبی زبان.
 هر دو بخش، ارزش آموزشی یکسان دارد. آموزش مهارت‌های زبانی و ادبی را باید به‌طور موازی و مساوی و با آهنگی مناسب و متناسب پیش‌برد.

این دو بخش در امتداد و استمرار کتاب‌های فارسی ابتدایی، مهارت‌های شفاهی زبان (گوش دادن، سخن گفتن، خواندن) و مهارت‌های کتبی زبان (املا، انشا و نگارش) و مهارت‌های فرازبانی (تفکر و نقد) را پرورش می‌دهند.

در آموزش فارسی، خواندن، مقدم بر نوشتن است؛ بدین معنا که دبیران گرامی از بخش خواندن آغاز می‌کنند و پایه‌ای آن به بخش نوشتن می‌پردازند. خوانشی مفید و اثرگذار است که به ادراک بینجامد.

اهداف اساسی خواندن

- ۱ درک متن‌ها و دریافت پیام اصلی آنها
- ۲ توانایی بلندخوانی، صامت‌خوانی و خواندن با لحن و آهنگ مناسب
- ۳ گسترش دایره دید در خواندن
- ۴ توانایی بحث و بررسی و نقد موضوع‌های مطرح شده در متن درس‌ها
- ۵ توانایی شناخت و به‌کارگیری مهارت‌های زبانی
- ۶ به‌کارگیری کارافزارهای مناسب خواندن (تکیه، درنگ یا مکث، گسست و کشش آوایی، فراز و فرود، لحن و آهنگ)
- ۷ تقویت و تلطیف ذوق ادبی.

در پایان هر فصل «شعرخوانی» یا «روان‌خوانی» آمده است که این شعرها و روان‌خوانی‌ها (روان‌خوانی‌ها غالباً داستان‌اند) برای تقویت مهارت خواندن و درک و به‌عنوان مکمل محتوا و مفاهیم فصل آمده‌اند. شعر و نثر (روان‌خوانی) یک در میان در پایان فصول قرار گرفته‌اند.

حکایت‌ها (گنج حکمت) در بین درس‌ها آمده‌اند. این حکایات از متون کهن برگزیده شده‌اند تا به تعادل

و توازن کتاب کمک کنند.

در فصل‌های آزاد (ادبیات بومی) دانش‌آموزان می‌توانند، شعر خوانی، روان‌خوانی و بخش‌های دیگر را با کمک معلم تولید کنند.

کارگاه متن پژوهی

در کارگاه متن پژوهی، طرح دانش‌های زبانی و ادبی، مجال و فرصتی برای طرح مباحث دستوری، نگارشی، ادبی و زبانی و گسترش و ژرفابخشی به آموزه‌هایی‌اند که دانش‌آموزان در کتاب‌های ابتدایی و متوسطهٔ اول، کسب کرده‌اند.

در طرح این نکته‌ها، سعی بر آن است تا دانش‌آموز علاوه بر تلاش برای رشد و تقویت مهارت‌های زبانی، نقش فرازبانی زبان را دریابد، واژه‌ها را درست تعبیر و تفسیر کند، به تشریح و تبیین عناصر زبانی بپردازد، سازمان درونی کلمه‌ها و جمله‌ها را بشناسد و بتواند جمله‌های صحیح دستوری را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کارگیرد. شناخت ساختمان نحوی زبان فارسی، روابط هم‌نشینی زبان در زبان فارسی معیار، از دیگر اهداف قلمرو زبانی است.

در قلمرو ادبی، آشنایی با مسائل شعر و نثر، قالب‌های شعری، زیبایی‌های ادبی و آموزه‌های نگارشی برای نوشتن خلاق و آمادگی برای نویسندگی و مهارت‌های آفرینش متن زیبا صورت می‌گیرد.

در قلمرو فکری، سواد ادراکی دانش‌آموزان، پرورده می‌شود. هر خواننده در این بخش می‌باید درک و دریافت خود را از خوانش متن، بتواند بگوید و بنویسد. فعالیت‌های این بخش، مجالی فراهم می‌کند تا دانش‌آموزان به درون دنیای متن، شیرجه بزنند.

آنچه در این بخش، باید رعایت شود :

۱ هنگام پاسخ به پرسش، فرصت اندیشیدن، مشورت کردن و گفت‌وگوی دانش‌آموزان فراهم شود.

۲ دانش‌آموزان را تشویق کنید، پاسخ‌های خود را شرح دهند. از پاسخ‌های کوتاه و گفتن «بله» و «خیر»

پرهیز کنند.

۳ دانش‌آموزان را آموزش دهید، زمانی پاسخ بدهند که پرسش به‌طور کامل خوانده شده باشد.

۴ از دانش‌آموزان بخواهید علاوه بر پاسخ، نظر خود را دربارهٔ سؤال، بیان کنند.

۵ به دانش‌آموزان فرصت دهید تا پاسخ خود را در مراجعه به متن بیابند. این کار باعث مرور متن می‌شود و جز درک معنا، در املا و یافتن شکل درست واژگان مؤثر است.

۶ دانش‌آموزان در وقت پاسخ‌گویی دیگران، سکوت کنند و گوش دهند و احترام پاسخ و پاسخ‌گوینده

را حفظ کنند.

۷ تشویق پس از دریافت پاسخ و ایجاد انگیزه برای مشارکت در پاسخ‌گویی بسیار مهم است.

شعر خوانی و روان خوانی

یکی از نکات بدیع و تازه‌ای که در این کتاب آمده و در آینده استمرار می‌یابد، طرح مباحث مربوط به درک خواننداری، پرورش سواد ادراکی و تقویت روحیه مطالعه و کتاب خوانی است که در بخش‌های روان خوانی و شعر خوانی و پرسش‌های وابسته به آن (درک و دریافت) سازماندهی شده است. در این بخش دانش‌آموزان باید با مطالعه، درک و تحلیل محتوا و حرکت از مطالعه به سمت پژوهش و تحقیق آشنا شوند و زنجیره خوانش را به فهمش پیوندند.

در فارسی دوره متوسطه اول، شعرهای منتخب در این بخش، مکمل مفاهیم درس یا گسترش‌دهنده مفاهیم فصل محسوب می‌شدند. در دوره متوسطه دوم نیز، بر مبنای همین رویکرد سروده‌هایی از شاعران کهن و معاصر انتخاب شده است.

این سروده‌ها گذشته از ایجاد نشاط و شکفتگی روح، زمینه‌ای مناسب برای زبان‌آموزی، شناخت واژگان، آشنایی با ادبیات و فرهنگ، تقویت ذوق و تکیه‌گاه انتقال و طرح مفاهیم، ارزش‌ها و بایسته‌های اجتماعی، اخلاقی، دینی و فرهنگی است. ویژگی‌های دیگر این سروده‌ها عبارت‌اند از:

- ۱ سروده‌ها با موضوع فصل پیوند دارند.
- ۲ از نظرگاه موسیقی شعری و درون مایه همخوان با متن و ذوق مخاطب‌اند.
- ۳ نمونه‌های کوتاه استفاده شده است تا اجرای آنها در کلاس امکان‌پذیر باشد، بنابراین گاه ابیاتی از اصل شعر حذف شده است.
- ۴ کوشش بر آن بوده است که سروده‌ها تنوع وزن و مضمون داشته باشند.
- ۵ به تنوع شاعر نیز توجه شده است. معیار انتخاب روایی، زیبایی‌گرایی و همخوانی شعر با موضوع و مخاطب است.

توصیه‌ها

سروده‌ها را به صورت گروهی می‌توان در کلاس اجرا کرد. می‌توان هر شعر را به یک گروه، اختصاص داد تا هم آن را حفظ کنند و هم در کلاس اجرا کنند.

- ۱ اجرای گروهی شعر، نوعی آموزش همیاری و همکاری و انجام کار به صورت جمعی است.
- ۲ می‌توان از کارافزارهای مناسب موسیقی استفاده کرد تا شعر تأثیرگذارتر شود.
- ۳ از توضیح بیت به بیت شعر پرهیز شود. بهتر است مفهوم و مضمون محوری شعر با گفت‌وگوی دانش‌آموزان روشن شود.

۴ بحث در باب نوع شعر و قالب و ... لازم نیست.

۵ برای درست خوانی شعر می‌توان از نوار یا خوانش دقیق معلم بهره گرفت تا دانش‌آموزان آهنگ،

درنگ، تکیه و تلفظ درست واژه‌ها را دریابند.

۶ از سروده‌ها در مناسبت‌ها می‌توان استفاده کرد (با هماهنگی مدیر و مربی مدرسه).

کلیاتی مربوط به خوانش و لحن متن

روان‌خوانی‌ها ساختاری داستانی دارند و برای رشد، گسترش و تقویت مهارت‌های خواندن در پایان فصل‌ها قرار گرفته‌اند.

بنیاد هر کالبدشناسی، کالبدشکافی و نقد و داوری درست، ریشه در خوانش رهوار و به هنجارِ متن دارد؛ خواندن صحیح و به آیین، ما را به درک درست راهنمایی می‌کند. از راه خواندن، نبض متن را شناسایی می‌کنیم.

اهداف خواندن

۱ رشد توانایی درک خوانداری؛

۲ تقویت توانایی درک پیام متن؛

۳ توانایی بررسی محتوای یک متن از طریق خوانش؛

۴ توانایی به کارگیری شیوه‌ها و لحن‌های مناسب در خواندن؛

۵ توسعه و تقویت آداب و عادات پسندیده در خواندن؛

۶ گسترش وسعت دید در خواندن؛

۷ رشد توانایی دقت بصری و سرعت مناسب در خوانش.

یک سوی متن، گوینده یا تولیدکننده (شاعر یا نویسنده) است و سوی دیگر آن شنونده یا خواننده که گیرندهٔ پیام است. در قلمرو ادبیات این پیوند از شاعر یا نویسنده آغاز می‌شود و برای تکمیل آن به خواننده‌ای معنا آفرین و تصویرساز نیاز است تا با نیروی درک و تخیل و آفرینش ذهن خود، خلق هنری را به پایان برساند؛ از این روی، ارج و شأن «خواندن» در خلق آفرینش ادبی آنچنان برجسته است که فرایند خواندن را یکی از کارکردهای مهم و اثرگذار کنش‌های زبانی در فره‌سازی اندیشه و رشد و پرورش شخصیت فکری به شمار می‌آورند؛ زیرا «خواندن» یک اثر مکتوب، متن نوشتار را به گفتاری پویا و زنده تبدیل می‌کند که در جریان شکل‌گیری آن، عوامل دیگری نظیر فضای فکری و جهان‌نگری خواننده، زمینه، موقعیت، لحن کلام و... سبب می‌شوند تا معانی و برداشت‌های تازه‌ای از اثر پدیدار شود.

بنابراین خواندن یک اثر، پیوندی است میان جهان متن و جهان خواننده؛ به بیان دیگر، خواندن یک عمل دوسویه و تعاملی است که بین عناصر متن و خلاقیت‌های ذهنی خواننده ایجاد می‌شود.

به همین سبب، برخی به دو گونه «خواندن» اشاره می‌کنند: الف) خواندن پذیرا، ب) خواندن پویا.

در خواندنِ پذیرا، خواننده خود را تنها به درک و دریافت جمله به جملهٔ متن محدود می‌کند. در این

شیوه چون خواننده، پیکره کلی متن را نمی بیند و به اجزا و پاره های نوشته، توجه می کند، تصویر و ادراک درستی از کلیت اثر نمی تواند به دست آورد.

در خواندن پویا، خواننده بر پایه جریان فعال ذهنی خود و دریافت معنا و تصاویر و تخیل حاکم بر فضای کلی اثر، فرایند خواندن را پیش می برد و ارتباط ویژه ای با متن برقرار می سازد. در این شیوه، کنش خواندن یک فعالیت پویا و اثرگذار است. (برای اطلاعات بیشتر در زمینه خواندن، رک: مبانی خواندن در زبان فارسی)

روان خوانی

بهره گیری از قصه و داستان و حکایت های آموزنده و سازنده، بهترین وسیله برای غنی سازی هدفمند اوقات فراغت و لذت بخش و سودمند کردن لحظه های فراغت دانش آموزان و ابزار بسیار مناسبی برای پرورش مهارت های زبانی دانش آموزان است.

خواندن قصه و داستان، عادت به مطالعه و خوگیری با آن را در فراگیرندگان پرورده می سازد و باعث رشد کلامی، پویایی ذهن و خلاقیت بیشتر فکر و اندیشه می شود و گنجینه واژگانی و افق دریافت مفاهیم را در دانش آموزان گسترش می دهد.

خواندن به گونه ای آموزش غیرمستقیم املا نیز است؛ زیرا دانش آموزان در کتاب، شکل درست کلمات را می بینند، آن تصویر در ذهنشان جای گیر می شود و به هنگام نوشتن در منظر دیدگان آنها پدیدار شود. از طریق خواندن نمونه های خوب روان خوانی، فراگیرندگان با ساختار دستوری صحیح جمله ها و ترکیب های رایج زبان نوشتاری معیار نیز آشنا می شوند و در نتیجه به بسیاری از مهارت های مندرج در برنامه زبان آموزی دست می یابند.

خواندن کتاب های داستانی، ابزار مناسبی برای پرورش استعداد و تخیل و رشد و ساماندهی شخصیت نوجوانان و جوانان است. قصه خوانی مجالی فراهم می کند تا بسیاری از ارزش های اخلاقی و خوی و منش پسندیده در دانش آموزان درونی و نهادینه شود. آنان با الگوپذیری از قهرمانان و شخصیت های داستانی به اصلاح و بازسازی رفتارهای نامناسب خود می پردازند و تخیل موجود در آثار داستانی، سبب پویایی ذهن و خلاقیت تخیلی می شود و رنج های روحی و فشارهای روانی ویژه دوره نوجوانی و بلوغ را در آنان کم رنگ می کند؛ به همین سبب است که معمولاً نوجوانان آثار داستانی – ادبی را پناهگاه روحی خود می بینند و مشکلات رفتاری زندگی و ناکامی های اجتماعی خویش را از طریق خواندن این آثار بی اثر می کنند.

بر همین بنیاد باید افزود که رشد و پرورش همه جنبه های شخصیتی نوجوانان و جوانان را می توان در استمرار خواندن کتاب های داستانی یافت.

همچنین زیبایی های حسی – عاطفی موجود در کتاب ها و نمونه های داستانی، حس عاطفی و زیباشناسانه نوجوان را برانگیخته، سبب رشد و پرورش جنبه های عاطفی و نگرش آنان می شود.

با خواندن داستان های حکمت آمیز، بسیاری از رفتارهای اجتماعی و راه برقراری ارتباط مؤثر را

می‌آموزند و به شناخت و کسب تجربه‌های ارجمندی نسبت به جامعهٔ پیرامون و جهان امروز دست می‌یابند و مطالب فراوانی دربارهٔ دانش‌های دیگر همچون تاریخ، علوم تجربی، جغرافیا و ریاضیات فرامی‌گیرند. بر پایهٔ آنچه گفتیم، برنامهٔ درسی زبان‌آموزی تأکید بسیاری بر فعالیت کتاب‌خوانی دانش‌آموزان دارد و توصیه می‌کند که دانش‌آموزان در هر هفته، حداقل یک کتاب را بخوانند و در کلاس در مورد عناصر داستان (شخصیت‌ها، زاویهٔ دید، درون مایه، لحن و...) گفت‌وگو کنند. چکیده‌ای از داستان را بازگو و دربارهٔ علت و چگونگی رویدادها، اظهارنظر و احساسات خود را بیان کنند. همچنین بایسته است دانش‌آموزان به اطلاعات کتاب‌شناسی، نظیر «نام نویسنده»، «مترجم»، «ناشر»، «سال» و «مکان» نشر هر اثر توجه کنند. شایسته است فضایی در کلاس فراهم شود تا دانش‌آموزان در گروه‌های ۴ یا ۵ نفره برای یکدیگر کتاب بخوانند و دیگران پس از گوش دادن، با یکدیگر دربارهٔ آن گفت‌وگو کنند.

لحن در زبان فارسی

لحن و آهنگ خواندن، مهم‌ترین فرایند هستی‌بخش به هر اثر ادبی – هنری است. خواست ما از «لحن» فضاسازی در بافت آوایی سخن است؛ لحن، گرفتن نبض متن است. وقتی خواننده هنگام خواندن، خود را در فضای حسی – عاطفی اثر می‌یابد، در واقع با آن همراه و هم‌حس می‌شود. این ایجاد همسویی و هم‌حسی با متن، سبب می‌گردد که خواننده، هستی خود را با خوی و منش قهرمان اثر یا جریان متن، همراه و یکسان ببیند و در خود دگرگونی و تحولی احساس کند. تبدیل به دیگری شدن در جریان خوانش یک اثر، چنان شناخت حقیقت و هویت خویش، با ارزش است؛ البته ناگفته نماند که کُنش خواندن، افزون بر کارکرد تعالی‌بخشی و دگرگون کننده، ممکن است به سبب آگاهی‌های نادرست و نارسای خوانندگان نه تنها قابلیت‌های زبانی، تصویری و شنیداری متن را آشکار نسازد، با خوانش سطحی و ناقص، ویژگی‌های اثرگذار نوشته را بی‌اثر گرداند. در این جا اشاراتی کوتاه به انواع لحن را فرایش می‌نهیم. (ر.ک: مبانی خواندن در زبان فارسی، اکبری شلدره‌ای).

لحن حماسی:

حماسه به معنای دلاوری و شجاعت است؛ کسی که شعر حماسی را می‌خواند، باید به گونه‌ای بخواند که این دلاوری‌ها را از راه گوش به شنونده منتقل کند؛ پس لحن حماسی، لحنی کوبنده و استوار است و خوانندهٔ شعر حماسی، به ویژه شاهنامهٔ فردوسی، با توجه به ویژگی‌های این گونه اشعار، باید لحن خود را متناسب با محتوای این اشعار کند؛ فضای عمومی این اشعار بیشتر جنگ‌ها و نبردهای پهلوانان با یکدیگر، با دشمنان و با موجوداتی چون دیو و اژدها و کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده است.

در هنگام خواندن شعر حماسی باید:

۱ آهنگ شعر را که مساوی با «ت تن تن، ت تن تن، ت تن تن، ت تن» (فعولن فعولن فعولن فعل) است

حفظ؛ مانند شعر زیر:

«به مغز پشنگ اندر آمد شتاب
چو دید آن سهی قد افراسیاب
بر و بازوی شیر و هم زور پیل
وز او، سایه گسترده بر چند میل
زبانش به کردار بزنده تیغ
چو دریا دل و، کف چو بارنده میغ
(فردوسی)

۲ کشیدن آخرین هجای کلمه پایانی هر مصراع (ایجاد کشش آوایی).

در بیت‌های زیر از فردوسی، آخرین بخش «شتاب» و «افراسیاب»، «آب» است؛ همچنین آخرین بخش «جای» و «رهنمای» «آی» است که خواننده باید به هنگام خواندن، آن را بیشتر از کلمه‌های هر مصراع بکشد:

«به مغز پشنگ اندر آمد شتاب
چو دید آن سهی قد افراسیاب
«خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای»
(فردوسی)

۳ آشکار ساختن درست و کامل تشدیدها در خوانش.

۴ خواننده می‌تواند در حین خواندن متن‌های حماسی با استفاده از حرکات دست و بدن و حتی حالت‌های صورت، آن را ادا کند به گونه‌ای که مخاطب صحنه‌هایی را که می‌شنود، بتواند تجسم کند و با آن همسو شود؛ مانند کاری که شاهنامه‌خوانان (نقالان) در گذشته در بسیاری از قهوه خانه‌ها هنگام نقل داستان‌های شاهنامه انجام می‌دادند.

۵ حماسه‌ها معمولاً داستان‌های بلندی هستند که به فراخور پیشرفت رویدادها، بر شمار شخصیت‌ها نیز افزوده می‌شود؛ لحن و آهنگ خوانش متن لازم است با تغییر شخصیت‌ها، هماهنگ شود. به همین سبب، این گونه متن‌های بلند، تنوع لحنی هم دارند و انواع لحن را در خود جای می‌دهند؛ تعلیمی، غنایی، ستایشی، مدحی، وصفی، گفت‌وگویی و...، خواننده باید با توجه به همه شرایط موجود در متن، به کار خود بپردازد و به این آهنگ‌های فرعی در فضای حماسه، توجه داشته باشد.

لحن داستانی - روایی

داستان، قصه و حکایت، تعریف کردن و بازگویی صمیمانه روایتی، با آهنگی نرم و ملایم است؛ به گونه‌ای که شنونده یا از آن، پند بگیرد و یا تحت تأثیر قرار بگیرد. آغاز چنین لحنی از روزگاران گذشته در قصه‌خوانی‌ها معمولاً با عبارت «یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود» همراه بود؛ قصه‌ها، داستان‌ها و حکایت‌ها با مفاهیمی چون آموزه‌های زندگی، پندها و اندرزها همراه بوده‌اند.

حکایت‌ها معمولاً با عباراتی نظیر «آورده‌اند که...»، «یکی را شنیدم...»، «روزی...»، «شنیدم...»،

«نقل است که ... آغاز می‌شود؛ مانند :

— «شنیدم که خروسی بود، جهان گردیده...» (وراوینی، ۴۴۵: ۱۳۸۰)

— «یک روز به وقت نیم روزان شد پیش شبان، ز درد سوزان» (جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون)

— «شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت» (سعدی، ۱۸۶: ۱۳۷۶)

به‌طور کلی به هنگام خواندن متون روایی (قصه، داستان و حکایت) باید :

۱ موضوع و محتوا و فضای کلی متن را در نظر گرفت و لحن خاص را برگزید؛

۲ آن را شبیه تعریف کردن یک واقعه یا حادثه پندآموز یا طنز خواند؛

۳ سجع‌ها را رعایت کرد و تأکید کلمات را روی آنها گذاشت؛

۴ اشعار داخل حکایات را با لحنی مناسب آن خواند؛

۵ علائم نگارشی را دقیق، رعایت کرد تا تأثیر کلام بیشتر شود؛

۶ مانند فردی که از قضیه آگاه است، با آرامش و اطمینان آن را خواند؛

۷ با سکون‌ها و سکوت‌های به هنگام، بر تأثیر کلام افزود؛

۸ به گونه‌ای خواند که شنونده، مشتاق و منتظر شنیدن بقیه ماجرا باشد؛

۹ سرعت خواندن حکایات، کمتر از دیگر نوشته‌ها باشد؛

۱۰ خواننده با نگاه‌های مناسب در حین خواندن به فهم مخاطبان، یاری رساند؛

۱۱ در میان لحن روایی به تغییرهای مناسب آهنگ به تناسب شخصیت‌ها توجه کرد؛

۱۲ با رعایت دقیق فراز و فرودهای آوایی در لحن روایی، متناسب با جریان داستان، حالت کشش

و انتظار را در شنونده برانگیزانیم و با ایجاد گسست‌های آوایی و وصل و درنگ‌های مناسب، او را به گوش‌دادن، ترغیب کنیم.

لحن گفت‌وگو (مناظره/ پرسش و پاسخ)

گفت‌وگوها انواع مختلفی دارند :

۱— مناظره : گفت‌وگوی رویارو با هدف چیره شدن بر دیگری، با یکدیگر در بحث و گفت‌وگو یا پرسش و

پاسخ سخن گفتن است. در این نوشته‌ها معمولاً لحن پرسش‌کننده، تند و محکم، به دور از خردگرایی و همراه

با فخر فروشی است؛ در حالی که لحن پاسخ‌دهنده، همواره آرام و متین و توأم با خردورزی است؛ به بیان دیگر،

پرسشگر که فکر می‌کند بر حق است، سؤالی را از طرف مقابل می‌پرسد، اما چنان پاسخی می‌شنود که دیگر

حرفی برای گفتن نمی‌ماند. خواننده چنین متنی می‌تواند همانند یک بازیگر، نقش آفرینی کند؛ یعنی در عین حال،

دو لحن را با دو چهره متفاوت بیان کند. گاه با این طرف و آن طرف رفتن، جایگاه و صدای خود را تغییر می‌دهد

که مفهوم را بهتر بتواند بیان کند. بهترین مناظره‌های ادبیات فارسی عبارت‌اند از : «مست و محتسب» از پروین

اعتصامی، «فرهاد و خسرو» از نظامی :

در خواندن چنین متن‌هایی باید به نکته‌های زیر توجه کرد :

- ۱ به کشش‌های آوایی و جملات پرسشی توجه شود؛
- ۲ به فروکاستن‌های لحن پاسخ‌گوینده توجه شود؛
- ۳ حس غرور و خودخواهی در جملات پرسشگر حفظ شود؛
- ۴ حس گفتن جملات عاقلانه و حکیمانه در جملات پاسخ‌گو، در نظر گرفته شود؛
- ۵ استفاده از دست و صورت و حرکات بدن در تفهیم موضوع، بسیار مفید و مناسب است.

نمونه :

نخستین بار گفتش کز کجایی؟	بگفت از دار ملک آشنایی
بگفت آنجا به صنعت، در چه کوشند؟	بگفت انده خرنده و جان فروشنده
بگفتا جان فروشی در ادب نیست	بگفت از عشق بازان، این عجب نیست
بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟	بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان
بگفتا عشق شیرین، بر تو چون است؟	بگفت از جان شیرینم، فزون است
بگفتا هر شیش بینی چو مهتاب؟	بگفت آری چو خواب آید، کجا خواب؟
بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟	بگفت آنکه که باشم، خفته در خاک...

(نظامی، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

۲- رجزخوانی : که هر دو نفر به شرح دلاوری‌ها و نژاد و افتخارات خود با لحنی حماسی می‌پردازند؛ مانند : رستم و اسفندیار یا رستم و اشکبوس در شاهنامه فردوسی.

۳- عادی : گفت‌وگوهای عادی، می‌تواند به دسته‌های مختلفی تقسیم شود. این گفت‌وگوها با توجه به فضای داستان‌ها و عواطف موجود در آنها شکل و لحن خاص خود را می‌یابند؛ مانند : گفت‌وگوی رستم با سهراب پس از زخمی شدن.

در هنگام خواندن گفت‌وگوها باید :

- ۱ لحن دو طرف گفت‌وگو را با توجه به شخصیت آنها در نظر گرفت؛
- ۲ اگر گفت‌وگو، دارای راوی باشد، لحن راوی را نیز باید به دیگر لحن‌ها افزود؛
- ۳ رعایت عواطف و احساسات دو طرف مکالمه، کار را برای شنونده، جذاب می‌کند؛
- ۴ هم حس شدن و گرفتن حالت دو طرف به خود، باعث تمایز گفته‌ها می‌شود؛
- ۵ تغییر مناسب لحن گفتار به تناسب موقعیت شغلی و اجتماعی افراد و حالات آنها، مورد توجه باشد.

لحن طنز

طنز از قدیم در نظم و نثر فارسی رایج بوده و بیشتر در قالب حکایت، خودنمایی کرده است. طنزها معمولاً در پایان به نتیجه می‌رسند و خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهند و می‌خندانند. برخی نیز از همان ابتدا کار خود را شروع می‌کنند؛ مانند:

«نه! -هان - این زمین رو چی یه؟ - روی شاخ گاو - گاو رو چی یه؟ - روی ماهی - ماهی رو چی یه؟ - روی آب - آب رو چی یه؟

- وای وای! الهی روده ت ببره، چقدر حرف می‌زنی! حوصله م سرفه...» (دهخدا)
در طنزها معمولاً جملات پایانی باید بیشترین تأثیر را بر روی خواننده بگذارند و خواننده از طریق آن بتواند لبخند را بر روی لبان مخاطب بنشاند.

لحن میهنی / وطنیه

سروده وطنیه که به آن «ماد وطن یا میهنی» نیز می‌گویند، شعری است که در وصف میهن، سروده می‌شود و شاعر در آن می‌کوشد تا با تحریک احساسات ملی‌گرایانه و وطن‌دوستانه مخاطبان خود، آنان را به پاسداری و محافظت از کشور خود برانگیزاند. شاعر این‌گونه اشعار، با شور و حرارتی وصف‌نشدنی، مردم را به دفاع از میهن خود فرا می‌خواند و در این کار، وطن را به مادر، مانند می‌کند؛ مادری که هرکس برای دفاع و حمایت از او باید به پا خیزد و از خود غیرت نشان دهد. یا به حال او می‌گیرد، یا درس وطن‌خواهی را تعلیم می‌دهد. مانند شعر زیر:

«وطن ما به جای میهن ماست	میهن خویش را نگهبانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس «حب الوطن» همی خوانیم
چون که حب الوطن زایمان است	ما یقیناً ز اهل ایمانیم
گر رسد دشمنی برای وطن	جان و دل، رایگان بیفشانیم»
(ایرج میرزا)	

لحن ستایشی

ستایش مخصوص خداوند است و شاعر یا نویسنده در آن خداوند را به خاطر آفرینش بی‌همتا، قدرت بی‌نظیر و الطاف فراوانش می‌ستاید. در این هنگام خواننده نیز باید خود را موجودی از آفریده‌های او بداند که تسلیم او و شاکر بخشش‌ها و آفرینش اوست، مانند مثال‌های زیر:

آفرین جان آفرین پاک را	آنکه جان بخشید و ایمان خاک را
آسمان چون خیمه‌ای بر پای کرد	بی‌ستون کرد و زمینش جای کرد
(عطارد، ۱۳۷۷: ۱)	

لحن مدحی

مدح، نوشته‌ای درباره انسان است که شاعر از طریق آن، با کوچک‌تر دانستن خود در مقابل ممدوح به بیان مطلبی می‌پردازد. مدح‌ها نیز به پیروی از ستایش‌ها شکل گرفته‌اند و در آنها همان حالات باید رعایت شود؛ اما با ستایش اختلاف دارد، زیرا در ستایش شاعر یا نویسنده آزادانه‌تر می‌تواند حرف خود را بزند اما در مدح‌ها، به ویژه مدح حاکمان، این کار امکان‌پذیر نیست. مدح را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد :

الف) مدح بزرگان دینی و مذهبی چون پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام که در آن شاعر خود را از مریدان آنها می‌داند و زندگی‌اش را وابسته به وجود و اعتقاد به آنها می‌داند تا جایی که حاضر است جان فدایشان کند. گفته‌های آنان را بسیار با اهمیت می‌داند، در این مورد شاعر ممدوح را فردی فرا انسانی می‌داند و چهره و قامتش را در دنیا زیباترین می‌پندارد، کارها و اعمالش را نیز کارهایی خارق‌العاده می‌شمارد و به بیان معجزات و کرامات او می‌پردازد :

محمد کافریش هست خاکش	هزاران آفرین بر جان پاکش
چراغ افروز چشم اهل بینش	طراز کارگاه آفرینش
سر و سرهنگ میدان بلا را	سپهسالار و سرخیل انبیا را
ریاحین بخش باد صبحگاهی	کلید مخزن گنج الهی
(نظامی، ۱۳۸۲: ۱۲۹)	

علی آن شیر خدا، شاه عرب	الفتی داشته با این دل شب
شب ز اسرار علی آگاه است	دل شب محرم سرالله است
فجر تا سینه آفاق شکافت	چشم بیدار علی خفته نیافت
ناشناسی که به تاریکی شب	می‌برد شام تیمان عرب
عشق بازی که هم آغوش خطر	خفت در خوابگاه پیغمبر
(شهریار)	

لحن تعلیمی (اندرزی)

این لحن که به لحن اندرزی نیز موسوم است، تلاش می‌کند با گویشی آرام و آهسته، در دل شنونده نفوذ کند و نکات مهم خوب زیستن را به مخاطب خود القا کند. در ایران این گونه نوشته بیشتر برای پند و اندرز به کار می‌رود. نویسنده این گونه متون، خود را به جای انسانی آگاه می‌گذارد و از زبان او که بیشتر شبیه پدران یا معلمان دلسوز است، با مخاطب خود سخن می‌گوید، به همین دلیل لحن متن‌های تعلیمی، لحنی پدرا نه است و خواننده نیز باید هنگام خواندن، خود را پدر یا معلمی فرض کند که می‌خواهد نکاتی را به

فرزندان یا دانش‌آموزانشان بگوید. در این گونه اشعار نیز ممکن است با لحن‌های گوناگون مواجه شویم. به این اشعار توجه کنید:

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک
حریص و جهان‌سوز و سرکش مباش	ز خاک آفریدنت، آتش مباش

(سعدی، ۱۳۷۶: ۱۸۹)

این ابیات لحنی واعظانه و اندکی حالت تحکمی دارد؛ یعنی انسانی روحانی خطاب به دیگران آنها را با جملات امری به پرهیز از کارهای زشت (نهی از منکر) و انجام کارهای نیک (امر به معروف) سفارش می‌کند. در این گونه اشعار، لحن گوینده بسیار محکم و کوبنده است و خواننده چنان با شور و حرارت سخن می‌گوید که گویا از عاقبت انسان خطاکار کاملاً آگاه است و دلش به حال او می‌سوزد.

لحن مناجات

مناجات به معنی راز و نیاز گفتن و نیایش با خداوند است. انسان در این زمان خود را بسیار کوچک فرض کرده، آنچه را که در حضور دیگران نمی‌تواند بیان کند، با آه و زاری یا شکر و سپاس بیان می‌کند. در این گونه اشعار، شاعر چیزهای معنوی از خدای خود طلب می‌کند و از او می‌خواهد که عاقبت به خیرش کند. لحن مناجات‌آکنده از عاطفه و احساس و بیانگر حالت فروتنی و خاکساری و تواضع بنده است.

خداوندگارا نظر کن به جود	که جرم آمد از بندگان در وجود
گناه آید از بنده خاکسار	به امید عفو خداوندگار
کریم، به رزق تو پرورده‌ایم	به انعام و لطف تو خو کرده‌ایم
گدا چون کرم بیند و لطف و ناز	نگردد ز دنبال بخشنده باز
چو ما را به دنیا تو کردی عزیز	به عقبی همین چشم داریم نیز
عزیزی و خواری تو بخشی و بس	عزیز تو خواری نبیند ز کس
خدایا به عزت که خوادم مکن	به ذل گنه شرمسارم مکن

(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

هنگام خواندن نیایش‌ها و مناجات باید:

- ۱ حس و حال عمومی حاکم بر فضای نیایش، حفظ شود.
- ۲ حالت خشوع و خضوع در آهنگ کلام رعایت گردد.
- ۳ لحن ملایم و متین که بیانگر ادب در پیشگاه خدای رحمان است، حفظ گردد.
- ۴ به کشش‌ها زیر و بمی حروف و صداها برای تأثیرگذاری بیشتر توجه گردد.

لحن توصیفی

توصیف یعنی وصف کردن و بیان جزئیات و ویژگی‌ها یا آوردن صفات و قیده‌های حالت پیاپی برای چیزهایی که قرار است برای شنونده، بازگو کنیم. این صفت‌ها می‌توانند یا به ظاهر افراد و اشیا بپردازند یا به حالات مختلف رفتاری یا حرکات او مانند:

دیدمش خرم و خندان، قدح باده به دست و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

در توصیف، نویسنده چیزی را که می‌بیند، با شور و حال فراوان و با استفاده از آرایه‌هایی چون تشبیه و تشخیص به زبان می‌آورد. در تشبیه، نویسنده با تخیل خود می‌کوشد میان چند چیز شباهتی ایجاد کند و با این کار شنونده را به شگفتی وا دارد؛ مثلاً در بیت‌های زیر منوچهری دامغانی با تشبیه کردن قطره باران به اشک عروس و تشبیه برگ گل به صورت او، هنر خود را به نمایش گذاشته است:

آن قطره باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار
روش دیگر شاعران و نویسندگان در توصیف کردن، استفاده از جان بخشیدن به اشیا (تشخیص) است. در این هنگام نویسنده همه چیز را زنده و مانند انسان می‌بیند و کارها، گفته‌ها و حرکات با اعضای انسانی به آنها می‌بخشد.

شعر زیر از ملک الشعرای بهار سرشار از جان بخشی به کوه دماوند است:

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی، ای دماوند
از سیم به سر یکی کله خود	ز آهن به میان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر، چهر دل بند
چون گشت زمین ز جور گردون	سردوسیه و خموش و آوند
بنواخت ز خشم بر فلک مشت	آن مشت تویی، توای دماوند
نی، نی، تو نه مشت روزگاری	ای کوه نی‌ام ز گفته خرسند
تو قلب فسرده زمینی	از درد ورم نموده یک چند

توصیف معمولاً برای انسان‌ها، اشیا، طبیعت و عناصر آن چون درخت و سبزه و گل، دریا و کوه و جنگل است:

در خواندن چنین متن‌هایی باید به نکات زیر توجه داشت:

۱- لحن توصیف می‌تواند در کنار دیگر لحن‌ها کامل شود؛ یعنی توصیف چیزی مثبت یا با شکوه یا توصیف زشتی‌ها و پلیدی‌ها متفاوت است.

۲ در لحن توصیفی آهنگ کلام، معمولاً نرم است و آرامش خاصی دارد.

۳ هنگام خواندن، دقت نظر و عنصر تخیل، نقشی مهم دارند.

۴ این لحن از نظر فضای کلی آهنگ سخن، به لحن روایی نزدیک است. (مبانی خواندن در زبان

فارسی، ۱۳۹۱)

گونه‌های خواندن

۱ روش بلندخوانی

بلندخوانی در شروع خواندن روشی مؤثر است؛ زیرا در آن از دو فرایند ادراکی یعنی تمیز شنیداری و تمیز بصری استفاده می‌شود. اما در دوره متوسطه با توجه به آموزش‌های دوره ابتدایی و ویژگی‌های شناختی دانش‌آموزان بهتر است از شیوه‌های مختلف صامت‌خوانی استفاده شود. این روش برای تندخوانی و مطالعه صحیح مفید است.

۲ روش صامت‌خوانی

روش‌هایی که در زیر می‌آید بیشتر مبتنی بر صامت‌خوانی اند:

۱-۲ دقیق‌خوانی: در این نوع خواندن دانش‌آموز به درک کامل متن خواندنی و نگهداری آن به‌طور منظم در حافظه می‌رسد. او به افکار اصلی نویسنده پی می‌برد. به ارتباط بین مطالب می‌پردازد، خلاصه متن را بیان می‌کند و از آن نتیجه‌گیری می‌کند. معلم برای سنجش این نوع خواندن صامت می‌تواند، سؤالاتی از متن بپرسد که مفاهیم متن را مورد سنجش قرار دهد.

۲-۲ خواندن تجسّمی: هدف این نوع خواندن درک عمیق‌تر، تحریک حس کنجکاوی و مشارکت فعالانه در مطالعه است. برای رسیدن به اهداف مذکور لازم است قبل از مطالعه سؤالاتی از بین متن انتخاب شود تا از طریق ذهن دانش‌آموز به هنگام مطالعه به سمت یافتن پاسخ‌ها هدایت شود.

۳-۲ خواندن انتقادی: در این روش دانش‌آموزان متن درس را مطالعه کرده، سپس درباره ویژگی‌های متن و نوع نوشته و سبک نویسنده یا شاعر و قالب درس بحث و گفت‌وگو می‌کنند و در پایان نظر نهایی خود را نسبت به متن خوانده شده ارائه می‌دهند.

در این روش، دانش‌آموز به تجزیه و تحلیل مطالب، ارزش‌گذاری و قضاوت مطالب و برقراری ارتباط بین جوانب مختلف مطالب می‌پردازد.

۴-۲ خواندن التذافی: خواندن برای درک زیبایی‌ها، روش مؤثری برای پرورش حس زیبایی‌شناسی و تقویت ذوق ادبی است. بهتر است دانش‌آموز بیشتر به دنبال یافتن زیبایی‌های موجود در نثر و شعر باشد؛ مانند: یافتن آرایه‌های ادبی مثل تشبیه، ضرب‌المثل، وزن و قافیه، موسیقی موجود در شعر و ...

با توجه به اینکه یکی از اهداف آموزش زبان و ادبیات فارسی تلطیف عواطف و التذاذ ادبی است، در متون هنری و ادبی مانند اشعار برتر و متن‌های تأثیرگذار داستانی و ادبی به این نوع خواندن تأکید می‌شود. معلم می‌تواند به تناسب سرفصل‌ها و عناوین دروس قطعات زیبایی به نظم و نثر را انتخاب کرده و در کلاس با لحن و آهنگی مناسب بخواند. در این نوع خواندن، باید متونی ارائه شود که التذاذ و پرورش ذوق ادبی عملی شود.

کلیاتی درباره دانش‌های زبانی و ادبی

دانش‌های زبانی (دستور زبان)

در برنامه درسی فارسی، نگاه به آرایه‌ها و دستور زبان، نگاه کارافزاری است. متن و تحلیل متن، هدف اصلی است. تحلیل متن به ابزار نیاز دارد. یکی از ابزارها در کالبد شکافی متن، دانش دستور زبان است. دستور یا هنجار شناسی زبان، «مجموعه اصول، مفهوم‌ها، تعریف‌ها و قاعده‌هایی است که اهل زبان آن را در کودکی به‌طور ناخودآگاه فرا می‌گیرند و از آنها برای فهمیدن سخن دیگران و سخن گفتن استفاده می‌کنند» (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷). زبان‌شناسان و دستوریان می‌کوشند تا این مجموعه اصول و قواعد را کشف و توصیف کنند و با عنوان دستور زبان ارائه کنند.

در ابتدای سخن شاید بهتر باشد در مورد ضرورت آموزش دستور بیندیشیم. بسیاری از متخصصان معتقدند وقتی اهل زبان به راحتی سخن می‌گویند و سخن دیگران را درک می‌کنند و در کاربست دستور، مشکلی ندارند، نیازی به آموزش دستور نیست. برخی دیگر بنا به دلایل زیر آموزش دستور را لازم می‌دانند:

□ دستور زبانی که در کودکی فراگرفته می‌شود، ناخودآگاه است و با علم آگاهانه درباره زبان (زبان آگاهی) تفاوت دارد.

□ دستور زبان کودک، دستور زبان گفتاری غیررسمی و گاه عامیانه است؛ حال آنکه در زبان رسمی نوشتاری آموزش دستور، اجتناب‌ناپذیر است.

□ پژوهش‌ها حاکی از آن است که درک ساخت جمله در افزایش درک متن بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر وقتی دانش‌آموزان نحوه خرد کردن جمله به اجزای آن را بیاموزند، درک آنها تقویت می‌یابد.

آموزه‌های زبانی در برنامه فارسی

در دوره دوم متوسطه، دستور زبان فقط برای گره‌گشایی و بررسی متن به کار گرفته می‌شود. بنابراین، دستور زبان در نه پایه گذشته در دوره ابتدایی و دوره اول متوسطه، آموزش داده شد. دوره دوم متوسطه، مرحله تمرین و کاربست آموخته‌های دستوری است.

برای آشنایی همکاران گرامی، سرخط مباحث دستوری در دوره اول متوسطه را در پی می‌آوریم:

در کتاب فارسی پایه هفتم، دانش‌آموزان با این مباحث آشنا شده‌اند: جمله و انواع آن، فعل (گذشته، حال، آینده)، شخص، شمار، بُن (ریشه یا ستاک فعل)، شناسه، نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل اسنادی، ضمیر (پیوسته و جدا) و واژگان ساده و غیرساده.

در کتاب فارسی پایه هشتم: یادآوری فعل و...، اسم، گروه اسمی، هسته گروه، وابسته‌های اسم، صفت بیانی، وابسته‌های اسم، صفت اشاره و شمارشی، وابسته‌های اسم، صفت پرسشی و تعجبی، وابسته‌های اسم، صفت مبهم و...

در کتاب فارسی پایه نهم، علاوه بر یادآوری گروه‌های اسمی که در درس دوم کتاب بیان شد، مباحثی چون صفت برتر و برترین، ساخت انواع فعل ماضی و مضارع، قید و ساخت واژه در زبان فارسی مطرح می‌شود. در کتاب فارسی پایه دهم، مباحث واو عطف و پیوند، جهش ضمیر، ساخت واژه وندی - مرکب، جمله ساده و غیر ساده، شبکه معنایی، مُمال، شکل نوشتاری کلمه، نشانه ندا و منادا مطرح گردیده است.

زنهار و پرهیز:

آنچه درباره ساخت واژه در فارسی پایه هفتم، گفتیم؛ رهن‌دهن برخی از همکاران شده است. به همین سبب، به کوتاهی آن موضوع را توضیح می‌دهیم:

واژه از دید ساختار برونی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده بخش می‌شود:

الف) ساده، مانند «گل، دل، شب، سیب، خوب».

ب) غیر ساده، مانند «گل‌ها، شب رو، سیبک، خوب‌تر».

در مرحله دوم، غیرساده‌ها را از دید کارکرد وند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

- صرفی، مانند (نشانه‌های جمع، نشانه‌های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل و...)

- اشتقاقی (فراوان هستند و دامنه بسیار فراخی دارند.)

اکنون در نگاهی عام، غیرساده‌های غیرصرفی را بررسی و بخش‌بندی می‌کنیم:

۱ وندی، مانند سیبک؛

۲ مرکب، مانند شب رو؛

۳ وندی - مرکب، مانند «گل‌خانه‌ها».

بنابراین، کلماتی مانند «گل‌ها و خوب‌تر»، از دید ساخت، غیرساده صرفی هستند.

همکاران گرامی می‌بایست از دادن دانش‌نابایست به دانش‌آموزان پرهیزند و به اهداف برنامه درسی و گنجایی ذهن یادگیرندگان توجه فرمایند.

مبانی نظری آموزش دستور

با بررسی تاریخچه دستورنویسی در ایران، پی می‌بریم که نگرش عمومی به دستور زبان، گونه‌ای قاعده محوری حاکم بوده است؛ آن دیدگاه اکنون، به دلایل زیر، کنار گذاشته شده است :

۱ تجویزی بودن : یعنی به جای اینکه زبان را همچون دستگاهی نظام‌یافته ببینند و قواعد حاکم بر آن را کشف و توصیف کنند، بنای کار خود را بر قاعده آموزشی نهاد، کاربرد صحیح قواعد زبان را متذکر می‌شوند. به همین دلیل دستور زبان را این‌گونه، تعریف می‌کردند : «دستور زبان، قواعدی است برای درست گفتن و درست نوشتن». (دستور پنج استاد ...) انتخاب واژه دستور در زبان فارسی برای این شاخه از مطالعه زبان، گویای همین نگرش است. در صورتی که دستور زبان مجموعه قواعدی محدود است که اهل زبان آن را به‌طور ضمنی و ناخودآگاه فرا می‌گیرند و در ذهن خود نگهداری می‌کنند و کار دستورنویس و زبان شناس باید توصیف این دانش ناخودآگاه باشد.

۲ انعطاف‌ناپذیری : دستورنویسان سنتی گمان می‌کنند در هر مورد فقط یک صورت «درست» وجود دارد و هرچه جز آن، «نادرست» است؛ در صورتی که تمایز درست و نادرست، مشخص نیست. در بسیاری از موارد دو یا چند صورت زبانی برحسب بافت و کاربرد، می‌توانند درست باشند. تنها معیار برای تمایز بین درست و نادرست، نحوه کاربرد اهل زبان است.

۳ ایستایی : یکی دیگر از گمان‌های نادرست دستورنویسان سنتی، این است که زبان، ایستا است و تغییر نمی‌کند یا نباید تغییر کند و اگر دستور زبان جامعی برای یک زبان نوشته شود، می‌تواند برای همیشه معتبر و مستند باشد. پیداست که چنین سخنی، خلاف ماهیت زبان است، زیرا زبان همواره در حال تغییر است و صورت‌های تحول یافته، غلط محسوب نمی‌شوند و اگر تغییرات تازه در دستور زبانی که نوشته شده، منعکس نگردد، ناچار کهنه می‌شود و رفته رفته ارزش خود را از دست می‌دهد.

۴ تقلیدی بودن : دستورهای سنتی فارسی زیر نفوذ دستور زبان‌های دیگر قرار گرفته‌اند و از این رو، تحولات آنها را به خود پذیرفته‌اند، مثلاً به تقلید از ساختار و ویژگی زبان عربی، اسم به جامد و مشتق تقسیم‌بندی می‌شود و اسم‌های مشتق را چنین می‌شمرند : اسم فاعل، اسم مفعول و ... در صورتی که اشتقاق کلمات در فارسی از راه افزودن پیشوند و پسوند است، نه داشتن ریشه عربی.

۵ در آمیختن نگرش در زمانی با نگرش هم‌زمانی : آنچه درباره گذشته یک زبان، صادق بوده، الزاماً درباره وضع امروز آن درست نیست. برای نوشتن دستور زبان معاصر هر زبانی باید فارغ از علل و سوابق تاریخی آن زبان بود. برای مثال در فارسی معاصر جزء «همی» برای ماضی استمراری کاربرد ندارد، بنابراین در دستور زبان معاصر نباید از آن نامی به میان آورد. دستور زبان‌های سنتی، نه توصیف کاملی از گذشته زبان به دست می‌دهند و نه وضع حال آن را به خوبی مشخص می‌کنند.

۶ نداشتن نظریهٔ زبانی: این دستورها بر مبنای نظریهٔ روشن و صریحی دربارهٔ زبان قرار ندارند، نچار توصیف آنها از ساختمان زبان، معمولاً آشفته و نامنظم است.

۷ درآمیختن زبان با ادبیات: زبان، هدفی متفاوت با ادبیات دارد. ادبیات، شکل هنری زبان است. درآمیختن آنها با همدیگر و نیز تدریس دستور زبان به وسیله ادبیات کاری ناشایست و نابجاست. در دستورهای سنتی، آموزش دستور زبان، گاهی از طریق شعر صورت می‌گرفت. زبان قلمرو هنجاری زبان است و ادبیات، پهنه‌ای فراهنجار است و هنجارگریزی یکی از ویژگی‌های آن است. اکنون به رویکردهای ویژهٔ زبان‌شناسانه به موضوع آموزش دستور توجه می‌پردازیم. سه رویکرد اصلی در توصیف زبان، عبارت است از:

– صورت‌گرایی؛

– نقش‌گرایی؛

– شناختی؛

در رویکرد صورت‌گرایی، زبان خارج از بافت، بررسی می‌شود و با توجه به ساختار پرونی توصیف می‌شود.

رویکرد نقش‌گرایی، زبان را در بافت خود تحلیل می‌کند و توجه به معنی دارد. رویکرد شناختی به درک مفاهیم زبان در ذهن می‌پردازد. به‌عنوان مثال، برای درک مفهوم مسافت چه اتفاقی در ذهن می‌افتد.

در آموزش مدرسه‌ای برای دستور، دو رویکرد صورت‌گرایی و نقش‌گرایی مناسب‌تر است. سال‌ها این دو رویکرد در مقابل یکدیگر قرار داشتند و هر یک بر اصول خود اصرار می‌کردند؛ اما شواهد نشان می‌دهد که در برخی موارد هر دو رویکرد در توصیف زبان به بن‌بست می‌رسند. امروزه بسیاری از زبان‌شناسان معتقدند که برای توصیف زبان نیاز است هر دو رویکرد به کار گرفته شوند. در آموزش دستور در کتاب اول متوسطه رویکرد صورت – نقش مورد توجه بوده است. به بیان دیگر تمرکز بر آموزش زبان در بافت بوده است، اما در موارد لزوم از شکل صوری زبان در آموزش بهره برده شده است.

آموزش دستور در دورهٔ اول متوسطه با هدف افزایش درک متن ارائه می‌شود. در پایان مباحث دانش زبانی دانش‌آموزان قادر خواهند شد اجزای جمله را از هم جدا کنند و می‌فهمند جملات چگونه گسترش می‌یابند و منطق قرار گرفتن اجزای جمله در کنار هم چیست. این کار سبب افزایش درک متن دانش‌آموزان می‌شود، پس آموزش دستور به دلیل کاربردی که در تقویت یکی از مهارت‌های زبانی دارد، اتفاق می‌افتد و به هیچ وجه به‌صورت مجموعه قواعد حفظی ارائه نمی‌شود.

آموزه‌های ادبی فارسی

مباحث دیگر موجود در نکته‌های زبانی و ادبی، مربوط به مسائل ادبی، زبانی و نگارشی است. آموزه‌های ادبی در سال هفتم عبارت بودند از: آشنایی با زبان و ادبیات و تفاوت این دو، آرایه تشخیص، تشبیه، شبکه معنایی، تکرار، قطعه و... در سال هشتم عبارت‌اند از: آرایه‌هایی چون تشبیه و ارکان آن، ساختار و محتوای اثر، واج آرایی، قالب مثنوی، جناس، ردیف و... در فارسی سال نهم، آموزه‌های ادبی عبارت‌اند از: یادآوری نکته‌های ادبی سال هشتم، پرسش انکاری، تضاد، تخلص و بیت تخلص، تضاد و رابطه معنایی، تلمیح و انواع ردیف. در فارسی پایه دهم، حس آمیزی، سجع، ایهام، تضمین، اغراق، جناس ناهمسان تام و ناقص، مجاز، استعاره، تمثیل و شیوه بلاغی. در صورت نیاز به طرح نکته زبانی، ادبی و... می‌توان آن را در قسمت دانش‌های زبانی و ادبی درس آزاد (درس ۴ و ۱۳) ذکر کرد.

روش‌های یاددهی – یادگیری در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات

این برنامه برای آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و ادبی، تفکر، گسترش گنجینه لغات، شناخت بهتر اطراف و ایجاد ذوق ادبی در دانش‌آموزان، روش‌های زیر را مؤثر می‌داند. لازم به توضیح است که روش‌های زیر جنبه توصیه‌ای و پیشنهادی دارد و مدارس و معلمان و دست‌اندرکاران آموزشی می‌توانند از دیگر روش‌ها و فعالیت‌های متناسب با برنامه نیز استفاده کنند:

۱ روش پرسش و پاسخ

همان‌طور که از نام این روش بر می‌آید، در این روش معلم پرسش‌های مناسبی را تهیه و تدارک می‌بیند و آنها را به گونه‌ای در کلاس به کار می‌گیرد که دانش‌آموزان به سمت اهداف برنامه و درس، هدایت شوند. در این روش، معلم می‌تواند، پرسش‌هایی فی‌البداهه نیز برای تکمیل یادگیری طرح کند. نکته مهم این است که مدیریت و هدایت دانش‌آموزان و تنظیم زمان برای پاسخ به پرسش باید مورد توجه باشد. این روش مهارت‌های گوش دادن، گفتن، نقد و تحلیل و حافظه شنیداری و قدرت بیان را تقویت می‌کند چنانچه از نتایج بحث‌ها هم گزارشی تهیه شود، به تقویت چهار مهارت زبانی خواهد انجامید.

۲ روش بحث گروهی

در صورتی که پرسش و پاسخ از حالت دو طرفه بین معلم و دانش‌آموز یا دانش‌آموز و دانش‌آموز درآید

و معلم موضوع مشخصی را در کلاس طرح کند تا دانش‌آموزان درباره آن با هم مشورت و اندیشه کنند؛ روش بحث گروهی به کار گرفته خواهد شد. این روش از جمله روش‌های فعال و مشارکتی در امر آموزش به شمار می‌رود.

بنابراین، دانش‌آموزان در گروه‌های مختلف طبقه‌بندی می‌شوند و با هدایت معلم به بحث و گفت‌وگو می‌پردازند. اهمیت این روش با توجه به ماهیت زبان و ادبیات فارسی زمانی روشن می‌شود که نمایندگان هر گروه نظر خود را بیان کنند و ضمن گوش دادن به اظهارات دیگر گروه‌ها، به نقد و تحلیل نیز تسلط یابند. گروه‌بندی مناسب، کنترل زمان، هدایت و رهبری گروه‌ها، طرح موضوعات مناسب و... از جمله شرایط اساسی برای به کارگیری این روش است.

۳ ایفای نقش، قصه‌گویی و نمایش خلاق

در دوره اول متوسطه به‌ویژه در کتاب فارسی به خوبی می‌توان از نمایش و قصه‌گویی، مناسب با سن نوجوانی استفاده کرد. برخی از دروس به گونه‌ای سازماندهی شده‌اند که با هدایت معلم می‌توان مفاهیم موردنظر را به صورت عینی و محسوس به نمایش گذاشت.

این روش‌ها چنانچه با بحث و تبادل نظر و ارزشیابی در کلاس توأم شود، می‌تواند عالی‌ترین اهداف آموزش زبان و ادب فارسی را محقق کند. بخشی از این اهداف عبارت‌اند از: ایجاد برقراری ارتباط انسانی و عاطفی، نظم‌بخشی به افکار و گفتار، پرورش قوه تفکر، استنتاج، رشد و شکوفایی خلاقیت و استعدادهای زبانی و ادبی.

۴ روش گردش علمی و مشاهده

در این روش معلم برای آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با آثار تاریخی و ادبی و زبانی آنها را به بیرون از کلاس می‌برد تا از نزدیک به مشاهده بپردازند. دانش‌آموزان با توضیح و توصیف دیده‌ها و شنیده‌های خود به صورت گفتاری و نوشتاری به پرورش و تقویت مهارت‌های زبانی و ادبی خود نایل می‌شوند. می‌توان از آنها خواست تا گزارش تهیه کنند، یادداشت‌برداری نمایند، اطلاعات به دست آمده را طبقه‌بندی کنند و زیبایی‌های مشاهده شده را وصف نمایند و یا آنها را به تصویر بکشند تا بدین ترتیب به پاره‌ای از مهارت‌های نگارشی تسلط پیدا کنند.

۵ روش تفکر استقرایی

از آنجا که تفکر پیوندی ناگسستنی با هر یک از مهارت‌های زبانی و ادبی دارد و در روش استقرایی هم تفکر در روندی متوالی، از آسان به پیچیده، سازماندهی می‌شود، لذا استفاده از این روش می‌تواند فرایند یادگیری مؤثری را تا حصول نتیجه در دانش‌آموز ایجاد کند. در جریان تفکر، دانش‌آموزان اطلاعاتی را جمع‌آوری و طبقه‌بندی می‌کنند و به تفسیر و کشف ارتباط بین یافته‌های خود می‌پردازند. از این روش می‌توان در آموزش نکات املائی، انشایی و دستور زبان استفاده کرد.

۶ روش بدیعه‌پردازی

با توجه به اینکه زبان و ادبیات فارسی ماهیتاً با خلق و آفرینش و تولید اندیشه‌های بدیع ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارد، از این روش می‌توان برای آموزش انشا و نگارش خلاق استفاده کرد. بر اساس این روش دانش‌آموزان با صحبت کردن و بحث درباره موضوع انشا، قیاس کردن، بیان احساسات خود و ... به تفکر خلاق و پرورش عواطف دست می‌یابند.

۷ روش حل مسئله

در این روش، مسئله‌ای مطرح می‌شود که می‌تواند از گرفتاری قهرمان قصه آغاز شود. دانش‌آموزان به توصیف و تبیین مسئله پرداخته، راه حل یا راه‌هایی برای آن پیدا می‌کنند. پس از بحث و گفت‌وگو، معلم نظر خود را درباره حل مشکل قهرمان داستان ارائه می‌دهد. دانش‌آموزان به بررسی علت وقوع حوادث در قصه‌ها می‌پردازند، ارتباط علت و معلولی وقایع را کشف می‌کنند. ایده‌ها و نظریات مختلف را به یکدیگر مربوط و با هم مقایسه می‌کنند و نتایج داستان‌ها را پیش‌گویی می‌کنند. مطالب ذکر شده می‌تواند در دو گونه بیانی، یعنی گفتاری و نوشتاری، مطرح شود. در دوره اول متوسطه می‌توان از دانش‌آموزان خواست تا درباره شنیده‌ها یا خوانده‌های خود به قضاوت و داوری بپردازند.

۸ روش واحد کار (پروژه)

از این روش می‌توان برای آموزش انشا و فعالیت‌های خارج از کلاس استفاده کرد؛ بدین ترتیب که شاگردان بر اساس موضوعات تعیین شده، به صورت گروهی یا فردی به دنبال جمع‌آوری اطلاعات در خارج از کلاس می‌روند، گزارشی تهیه کرده، سپس این گزارش را در کلاس ارائه می‌کنند. موضوعاتی از قبیل سرگذشت شاعران، نویسندگان، شخصیت‌های علمی، اجتماعی و مذهبی، می‌تواند برای استفاده از این روش مورد نظر باشد. این روش برای تقویت حس پژوهش و تقویت مهارت‌های جست‌وجوگری مؤثر است.

۹ روش کارایی گروه

دانش‌آموزان را به گروه‌هایی تقسیم می‌کنند و هر یک از اعضای گروه تکلیف مشخص شده را به طور انفرادی می‌خواند، بعد به سؤال‌های آزمون که در اختیار او قرار می‌دهند، پاسخ می‌دهد و سپس در گروه نیز درباره پاسخ‌های خود گفت‌وگو کرده، دلایل انتخاب یا رد آن را ارزیابی می‌کنند. در مرحله بعد، کلید سؤال‌ها در اختیار دانش‌آموز قرار می‌گیرد و اعضای گروه درک عمیقی از بهترین پاسخ به دست می‌آورند، سپس اعضای گروه پاسخ‌های فردی و گروهی را نمره‌گذاری کرده، نمره مؤثر بودن یادگیری را محاسبه می‌کنند. از این روش در کلاس‌های فارسی و در تدریس حوزه‌های مختلف از قبیل متن درس‌ها، انجام تمرین‌ها، املا و انشا، دستور و آرایه‌ها می‌توان بهره گرفت.

۱۰ روش تدریس اعضای گروه

این طرح، این امکان را می‌دهد که مقدار زیادی از موضوع درس طی یک دوره زمانی کوتاه با مطالعه

گروه، تحت پوشش قرار گیرد. در انتخاب متن مورد تدریس باید در نظر داشت که متن به بخش‌های مستقل از یکدیگر قابل تقسیم باشد. بخش‌ها نیز از نظر حجم و دشواری باید تقریباً برابر باشند.

دانش‌آموز یک بخش از موضوع تعیین شده را مطالعه می‌کند و سپس با همتاهای خود که مسئول بخش مشترکی اند دور هم جمع می‌شوند و برای رفع اشکال‌های خود تبادل نظر می‌کنند. سپس به گروه خود برمی‌گردند و به ترتیب از اول بخش تا آخر بخش به نوبت تدریس می‌کنند.

طرح تدریس اعضای گروه بر دو اصل استوار است. اول آنکه هر یک از شرکت‌کنندگان قسمت متفاوتی از موضوع درسی را که قرار است همه یاد بگیرند، می‌خواند و دوم اینکه هر فراگیرنده می‌تواند به اعضای تیمش درس بدهد؛ بنابراین، هر عضو هم به عنوان معلّم و هم شاگرد عمل می‌کند.

زمانی که فراگیرندگان می‌فهمند، کارایی گروه مستلزم آن است که هر فرد یک بخش از موضوع را فراگیرد و سپس آن را به دیگران درس دهد، برانگیخته می‌شوند تا با مطالعه بخش تعیین شده و آمادگی کامل برای جلسه کار تیمی به تیم خود کمک کنند. همچنین به آن عضو از تیم که درس می‌دهد، کمک می‌کنند تا حد امکان موفق باشد. با این روش، گروه می‌تواند یادگیری‌اش را به حداکثر برساند.

طرح تدریس اعضای گروه این امکان را می‌دهد که مقدار زیادی از موضوع درسی طی یک دوره کوتاه زمانی با مطالعه تیم تحت پوشش قرار گیرد. تقسیم موضوع، به خصوص زمانی مناسب است که هدف آموزشی، مطالعه اجمالی نه عمیق یک قلمرو وسیع باشد.

در انتخاب متن مورد استفاده باید به چند نکته توجه کرد؛ از جمله :

— متن باید قابل تقسیم به تعداد بخش‌های هماهنگ با تعداد فراگیرندگان در هر تیم (معمولاً سه تا پنج نفر) باشد.

— این بخش‌ها تقریباً باید از نظر طول برابر و از نظر دشواری قابل مقایسه باشند.

— هر یک از بخش‌ها مستقل از بخش‌های دیگر قابل فهم باشد. این مورد مهم است؛ چون هر فراگیرنده فقط یک قسمت را مطالعه می‌کند و باید بتواند آن بخش را مستقل از اطلاعات موجود در بخش‌های دیگر درک کند.

— البته در هر تکلیفی، مطلب باید به اندازه کافی مشکل باشد تا فراگیرندگان را به چالش بطلبد ولی نه آن قدر مشکل که آنان را مغلوب کند.

اجرای طرح :

۱— یک بخش از موضوع برای آمادگی هر فراگیرنده تعیین می‌شود. در این مرحله هر فراگیرنده فقط بخش تعیین شده خویش را دریافت می‌کند. باید اطمینان یافت که فراگیرندگان حقیقتاً مطلب را از یکدیگر یاد بگیرند و نه از مطالعه تمام بخش‌ها (میزان یادگیری دانش‌آموزان توسط آزمونی که تمام بخش‌ها را در برمی‌گیرد، سنجیده می‌شود).

۲- فراگیرنده قبل از تدریس با همتاهای خود که مسئول بخش مشترکی‌اند دور هم جمع می‌شوند و برای رفع اشکالات خود و بهبود روش ارائه، تبادل نظر می‌کنند. (فراگیرندگان می‌توانند از ابتدا در جمع همتاهای خود بنشینند و رفع اشکال کنند، آن‌گاه به تیم خود برگردند.)

۳- وقتی گروه گرد هم می‌آید، یک فراگیرنده کار را با تدریس بخش مربوط به خود شروع می‌کند. این عضو تیم مجاز است از هر نوع یادداشت یا کمکی که مجاز شناخته شده است، استفاده کند ولی مستقیماً به متن اصلی رجوع نمی‌کند. دیگر فراگیرندگان می‌توانند سؤال بپرسند، مخالفت کنند، یادداشت بردارند یا استنطاق نمایند. هر عضو به نوبت یک بخش جدید را ارائه می‌دهد.

۴- در این مرحله، در مورد کل موضوع آزمونی گرفته می‌شود. این آزمون از قبل آماده شده است و می‌تواند هر نوع آزمونی باشد. این آزمون حاوی تعدادی سؤال از هر قسمت و چند سؤال درک مطلب عمومی مربوط به کل موضوع است.

۵- کلیه سؤال‌ها در اختیار فراگیرندگان قرار می‌گیرد و آنان به آزمونشان نمره می‌دهند و نمرات فردی و معدل نمرات فردی را محاسبه می‌کنند.

فراگیرندگان با استفاده از نمرات فردی می‌توانند میزان فهم خود را از موضوع ارزیابی کنند. همچنین نمرات فردی نشانه‌ای از پیشرفت فرد و یادگیری است. فراگیرندگان باید به نمره خود از آن قسمتی که تدریس را به عهده داشته‌اند، توجه کنند. هرچه اختلاف بین نمرات فردی و معدل گروه کمتر باشد، مهارت‌های تدریس و یادگیری تولید شده از عمل متقابل تیم بیشتر است.

۶- ارزیابی کارایی تدریس فراگیرندگان با توجه به جدول رسم شده انجام می‌شود.

۷- از فراگیرندگان برای جمع‌بندی مطالب و اطمینان از یادگیری و ارزشیابی نهایی سؤال می‌شود. هر عضو تیم را از غیر مؤثر (۱) تا مؤثر (۵) در هر مورد نمره بدهید.

نام نفر اول	نام نفر دوم	نام نفر سوم	نام نفر چهارم	نام نفر پنجم	نام نفر ششم	موارد
						<p>آیا به واقعیت‌ها و اطلاعاتی که ارائه می‌داد، اطمینان داشت؟</p> <p>آیا نکات مهم را در مقایسه با جنبه‌های کم اهمیت‌تر اطلاعات جدا می‌کرد و مورد تأکید قرار می‌داد؟</p> <p>آیا نکات طبق یک روال منطقی و منظم ارائه شد؟</p> <p>آیا هنگامی که مورد سؤال قرار می‌گرفت، اعتماد به نفس داشت؟</p> <p>آیا برای روشن کردن مفاهیم و کسب اطمینان از دقت و فهم سؤال می‌کرد؟</p>

۱۱ روش قضاوت عملکرد

در این طرح، کسب درک روشنی از معیارها، آنان را قادر می‌سازد تا کیفیت کار خویش را مورد قضاوت قرار دهند. در این صورت می‌توانند تا حدودی از ارزیابی کارشان توسط دیگران بی‌نیاز شوند. سپس هر شخص کار خویش را ارائه می‌دهد. اعضای گروه، کار هر فرد را با دیگری و با معیارهایی که فراگرفته‌اند، مقایسه می‌کنند. هر فرد، انتقادهایی را که به کارش شده است، دریافت می‌کند؛ مثلاً معلم از دانش‌آموزان می‌خواهد تا ویژگی‌های یک شعر خوب را بیان کرده و جمع‌بندی کنند. پس از بیان نظرهای مختلف توسط گروه‌ها، معلم معیارهای علمی را ارائه می‌دهد و بدین ترتیب آنها عملکرد خود را مورد تجدید نظر و ارزیابی قرار می‌دهند.

۱۲ روش روشن‌سازی طرز تلقی

اولین مرحله در روشن‌سازی طرز تلقی، به فراگیرندگان کمک می‌کند تا آنان با پاسخ دادن به یک سؤال یا تکمیل یک جمله، طرز تلقی خود را ارزیابی کنند، سپس فراگیرندگان دور هم جمع می‌شوند تا این طرز تلقی را مورد بررسی قرار دهند و به کمک شرایط شناخته شده و اطلاعاتی که در اختیار دارند، روی بهترین طرز تلقی به توافق برسند؛ سپس هر فرد پاسخ خود را ارائه می‌دهد تا مورد ارزیابی قرار گیرد. طرز تلقی افراد پس از بحث نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که آیا تغییری رخ داده است یا خیر؟ بنابراین، این روش فراگیرندگان را قادر می‌سازد که کشف کنند: آیا طرز تلقی شان بر یک پایه محکم از حقایق، اطلاعات و منطق، استوار است؟

الگوی تدریس چیست؟

الگوی تدریس، چارچوب ویژه‌ای است که عناصر مهم تدریس در درون آن قابل مطالعه است و شناخت و آگاهی از عناصر و عوامل مذکور می‌تواند، معلم را در اتخاذ روش‌های مناسب تدریس کمک کند. تدریس یک فرایند است و چنانکه گفتیم عوامل بی‌شماری در آن نقش دارند که همه آنها قابل مطالعه و کنترل نیستند، پس معلم باید چارچوب کوچکی از فرایند تدریس را به عنوان الگو انتخاب کند. دو نمونه از الگوهای تدریس عبارت‌اند از:

۱ الگوی پیش‌سازمان‌دهنده

۲ الگوی حل مسئله

الگوی عمومی تدریس

این الگو نخستین بار توسط رابرت گلنر در سال ۱۹۶۱ مطرح شد و بعدها راجر رابینسون در سال ۱۹۷۱ تغییراتی در آن به وجود آورد. این الگو در عین سادگی فرایند تدریس را به خوبی توصیف می‌کند و

به معلم در سازمان دادن فرایند تدریس کمک می‌کند.

در الگوی عمومی تدریس، فرایند تدریس را می‌توان به پنج مرحله تقسیم کرد :

مرحله اول : تعیین هدف‌های تدریس و هدف‌های رفتاری؛ معلم قبل از تدریس، اطلاعات، مفاهیم،

اصول و سایر مطالب و محتوای درس را به صورت هدف‌های کاملاً صریح و روشن مشخص می‌کند.

مرحله دوم : تعیین رفتار ورودی (آموخته‌های گذشته و...) و ارزشیابی تشخیصی (تعیین توانایی‌های

فراگیرندگان) که همان تشخیص میزان آمادگی فراگیرندگان است.

مرحله سوم : تعیین شیوه‌ها و وسایل تدریس؛ در این مرحله معلم باید شیوه‌ها و وسایل تدریس خود را

با توجه به مفاهیم درس، شرایط و امکانات و ویژگی‌های فراگیرندگان انتخاب کند.

مرحله چهارم : سازماندهی شرایط و موقعیت آموزشی؛ معلم باید بتواند با ابتکار و خلاقیت، حداکثر

استفاده را از امکانات موجود در امر تدریس و تحقق هدف‌های آموزشی به کار ببرد.

مرحله پنجم : ارزشیابی و سنجش عملکرد؛ مرحله نهایی این الگو به ارزشیابی میزان یادگیری شاگردان

پس از پایان تدریس اختصاص دارد.

الگوی پیش سازمان دهنده

«پیش سازمان دهنده» یک مطلب یا مفهوم کلی است که در مقدمه تدریس می‌آید تا مبحثی را که به

شاگردان ارائه می‌شود با مباحث پیشین همان درس مربوط سازد و در عین حال پایه‌ای برای ارتباط مفاهیم

بعدی با مفاهیم پیشین شود و شاگرد بتواند تمام مباحث درس را به صورت یک ساخت منظم و سازمان یافته

در ذهن خود جای دهد.

ویژگی‌های الگوی پیش سازمان دهنده

۱- **مراحل اجرای الگوی پیش سازمان دهنده :** گام اول در این الگو مطالب پیش سازمان دهنده است که

کلی است. گام دوم، ارائه مطالب و مفاهیم درس جدید است. در گام سوم، باید مثال‌ها و نمونه‌هایی برای تفهیم

بیشتر مطالب جدید آورده شود و سرانجام مثال‌ها باید به گونه‌ای ارائه شود که با مفهوم پیش سازمان دهنده مرتبط

شوند، مثلاً معلمی می‌خواهد اندام‌های تولیدمثل گیاه را درس بدهد، او درس را مستقیماً از خود موضوع

شروع نمی‌کند بلکه درس را با این مفهوم که «تمام جانداران پریاخته برای بقای نسل تولیدمثل می‌کنند» آغاز

می‌کند. پس از یادآوری و تشریح چگونگی تولیدمثل در جانداران، موضوع درس جدید، یعنی پرچم و مادگی

را — که اندام‌های تولیدمثل گیاهان اند — تشریح می‌کند و پس از تشریح درس جدید، پرچم و مادگی چند گل

معروف و آشنا را مستقیماً یا به وسیله صفحه نمایش، نشان می‌دهد.

معلم در بیان تولیدمثل جانداران، سعی می‌کند با استفاده از اطلاعات و آگاهی‌های شاگردان، فهم مطالب

جدید را آسان سازد؛ زیرا شاگردان در جلسات گذشته با مفاهیم تولیدمثل جانداران آشنا شده‌اند. در واقع او با بیان تولیدمثل جانداران، پایگاهی ذهنی برای فهم درس جدید در ساخت شناختی شاگرد ایجاد می‌کند. این پایگاه، نقش پیش سازمان‌دهنده را به عهده دارد.

۲ چگونگی کنش و واکنش معلّم نسبت به شاگردان در الگوی پیش سازمان‌دهنده: معلّم نقش ارائه‌کننده مفاهیم پیش سازمان‌دهنده و مطالب درسی را دارد و شاگردان، دریافت‌کننده و پذیرنده مطالب درسی‌اند. معلّم باید برای ارائه مطالب درسی مناسب‌ترین پیش سازمان‌دهنده را انتخاب کند و باید مطمئن شود که بچه‌ها آن پیش سازمان‌دهنده را درک کرده‌اند و می‌توانند آن را با مطالبی که بعداً عرضه می‌شود، ربط دهند.

معلّم می‌تواند برای فعال‌تر کردن شاگردان از وسایل مختلف آموزشی کمک بگیرد و باعث برانگیختن ذهن و توجه آنان شود. همچنین با مطرح ساختن پرسش‌هایی، دانش‌آموزان را به اندیشیدن درباره مطالب درس تشویق کند. جهت ارتباط، از طرف معلّم به شاگرد یا شاگردان است.

۳ روابط میان گروهی در الگوی پیش سازمان‌دهنده: در این الگو، به علت یکسویه بودن جهت انتقال، اطلاعات از معلّم به دانش‌آموزان منتقل می‌شود و در نتیجه، امکان کشف و جست‌وجوی مفاهیم برای دانش‌آموزان محدود می‌شود.

در این الگو، معلّم با فرد فرد فراگیرندگان یا کل آنها ارتباط پیدا می‌کند ولی این ارتباط یک‌طرفه است؛ یعنی دانش‌آموزان معمولاً با او و با یکدیگر ارتباط ندارند، در واقع معلّم بر کلاس مسلط است.

برای افزایش روابط میان گروهی، معلّم می‌تواند با طرح پرسش‌هایی راهنمایی‌کننده، فراگیرندگان را به شرکت در بحث‌های کلاس علاقه‌مند کند و از این راه، امکان ارتباط بیشتر آنان را با یکدیگر فراهم سازد.

۴ شرایط و منابع لازم در الگوی پیش سازمان‌دهنده: در این الگو، معلّم و کتاب و کلاس درس فقط منابع و شرایط آموزشی‌اند. شرط اصلی به‌کاربردن این الگو، وجود معلّمی است که از روش‌های مناسب برای تدریس، طبق الگوی پیش سازمان‌دهنده آگاهی داشته باشد.

محاسن و محدودیت‌های این الگو

الگوی پیش سازمان‌دهنده در نظام‌های آموزشی فقیر که معلمان با تجربه ولی امکانات آموزشی محدود دارند، الگوی مناسبی است. از یک زمان آموزش محدود می‌توان استفاده کرد، گروه کثیری از شاگردان با کمترین امکانات آموزشی درس را یاد می‌گیرند. الگوی خوبی برای دروس نظری است.

در این الگو چون معلّم تصمیم‌گیرنده فعالیت آموزشی است، دانش‌آموزان در فعالیت آموزشی نقشی ندارند. در چنین الگویی، محتوا با زندگی واقعی دانش‌آموزان چندان ارتباطی ندارد؛ به همین دلیل، اگر آنان مواد مورد نظر را آموختند و امتحان دادند، هدف آموزشی تأمین شده است و همچنین در این الگو به مسائل روانی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان کمتر توجه می‌شود و رضایت خاطر آنان چندان مورد توجه نیست.

فرآورده‌های چنین نظامی، قادر نیستند آموخته‌هایشان را در زندگی واقعی به کار گیرند. دانش‌آموزان در یادگیری از طریق حل مسئله، با بهره‌گیری از تجارب و دانسته‌های پیشین خود، دربارهٔ رویدادهای محیط خود می‌اندیشند تا مشکلی را که با آن مواجه شده‌اند به نحو قابل قبولی حل کنند.

الگوی حل مسئله

مدرسه مطابق الگوی حل مسئله، دانش‌آموزان را در وضعی قرار می‌دهد که بتوانند فرضیه‌های خود را از راه پژوهش و کاوش و به مدد شواهد موجود و گردآوری شده، بیازمایند و شخصاً از آنها نتیجه‌گیری کنند و ضمن رسیدن به هدف موردنظر، از روش‌های دانش‌اندوزی و جمع‌آوری اطلاعات نیز آگاه شوند. در الگوی حل مسئله شاگرد، محور فعالیت است و اطلاعات علمی مستقیماً به او انتقال داده نمی‌شود. معلم با طرح مسئله، شاگرد را به فعالیت وادار می‌کند و در جهت حل مسئله او را راهنمایی می‌کند، روابط میان گروهی بین شاگردان وجود دارد و انتقال دو سویه (بین معلم و شاگرد) است و شرایط و منابع آموزشی منحصر به کلاس و کتاب درسی نیست. الگوی حل مسئله به زمان، مکان، امکانات و معلمان با تجربه، نیازمند است.

مراحل اجرا در الگوی حل مسئله

کلاس به گروه‌های ۵ یا ۶ نفره تقسیم می‌شود:

- ۱ یک مسئله طرح می‌شود (مسئله باید پاسخ‌پذیر و حل آن برای شاگردان امکان‌پذیر باشد).
- ۲ دانش‌آموز با کمک و هدایت معلم، اطلاعات مورد نیاز را از طریق مطالعه و مشاهده گردآوری می‌کند.
- ۳ شاگرد راه‌حل‌های احتمالی را حدس می‌زند و فرضیه‌سازی می‌کند. در این مرحله شاگرد ناگزیر است به تفکر بپردازد.

۴ آزمایش فرضیه صورت می‌گیرد. برای آزمایش فرضیه شاگرد باید اطلاعات و شواهد موجود را تحلیل کند و عواملی را که به پذیرش یا رد فرضیه منجر می‌شوند، مشخص کند. (در صورت نیاز، معلم اطلاعات زمینه‌ای در اختیار شاگرد قرار می‌دهد.)

- ۵ نتیجه‌گیری، اساس این الگوست و شاگرد باید پیش‌بینی کند که نتایج به دست آمده چقدر و تا چه اندازه به موارد جدید قابل تعمیم است و اینکه او دانش به دست آمده را در حل مسائل به کار گیرد.
- در این الگو، همهٔ شاگردان با همدیگر و نیز با معلم در ارتباط‌اند و نقش معلم، نقش مشاور و راهنماست.

عوامل مورد توجه در یادگیری

یادگیری تغییرات نسبتاً ثابت و پایداری در رفتار بالقوهٔ فرد بر اثر تجربه است.

عواملی که در یادگیری باید مورد توجه قرار گیرد، عبارت‌اند از:

- ۱ آمادگی از نظر جسمی، عاطفی و عقلی؛

۲ انگیزه و هدف؛ انگیزه از لحاظ تأثیر همیشه به هدفی توجّه دارد. و میل و رغبت شاگرد به آموختن و نیمی از وظایف معلّم ایجاد رغبت در دانش‌آموزان است و هدف به فعالیت انسان جهت و نیرو می‌دهد.

۳ تجارب گذشته؛ یک فرد زمانی می‌تواند مفاهیم و مسائل جدید را درک کند که مفهوم و مسئله جدید با ساخت شناختی او مرتبط باشد.

۴ موقعیت و محیط یادگیری؛ امکانات محیط آموزشی، اعم از نیروی انسانی و تجهیزات، وضع اجتماعی و اقتصادی خانواده، نگرش والدین و مربیان نسبت به تحصیل و آموزشگاه و عوامل محیطی دیگر بر کیفیت و کمیت یادگیری شاگردان مؤثر است.

۵ روش تدریس معلّم؛ به لحاظ اهمیت نگرش و روش تدریس معلّم در فرایند فعالیت‌های آموزش و در نهایت، بر روند یادگیری مؤثر است. اگر معلّم به نظریه‌ها و اصول یادگیری آشنا نباشد و تدریس را فقط انتقال واقعیت‌های علمی بداند و تجارب یادگیری را منحصر به حفظ کردن مطالب نوشته در کتاب تصوّر کند، مسلّم است در تقویت کنجکاوی و پرورش استعداد و تفکر علمی شاگردان چندان موفقیتی به دست نمی‌آورد.

۶ رابطه کل و جزء؛ مطالعه جزئیات بدون در نظر گرفتن رابطه آنها با هم و همچنین رابطه آنها با کل موجب پیرشانی فکر می‌شود.

۷ تمرین و تکرار؛ تأثیر تمرین و تکرار در کلّ فرایند یادگیری و حیطه‌های مختلف آن و به ویژه در حیطه روانی حرکتی انکارناپذیر است. اما باید شرایط و ویژگی خاصی داشته باشد؛ از جمله باید منظم و مرتّب و در شرایط طبیعی و واقعی انجام پذیرد.

۸ احساس نیاز؛ شاگرد باید از ناکافی بودن دانش و مهارت‌های فعلی خویش آگاه شود تا با انگیزه و رغبت بیشتر به تحصیل بپردازد.

۹ داشتن تصوّر روشن از دانش و مهارت‌هایی که باید کسب شود.

اگر شاگرد بداند که یادگیری جدید او به چه دانش و مهارتی منتهی می‌شود، یادگیری برای او هدف‌دارتر می‌شود. در این جاست که نقش هدف‌های رفتاری ظاهر می‌شود. در این رابطه معلّم باید هدف‌های رفتاری هر درس را با دقت بیان کند و شاگردان را از تغییراتی که بر اثر آموختن در دانش و مهارت آنان حاصل می‌شود، آگاه گرداند.

۱۰ آگاهی از پیشرفت؛ معلّم باید دائماً شاگرد را از میزان پیشرفت او در درس مطلع گرداند؛ زیرا شاگرد هنگامی که احساس کند در حال پیشرفت است برای ادامه یادگیری شوق و انگیزه بیشتری می‌یابد.

۱۱ توجّه و دقت؛ توجّه مقدّمه ادراک، یادگیری و تفکر است.

تدریس یک فعالیت است، فعالیتی آگاهانه که بر اساس هدفی خاص و بر پایه وضع شناختی فراگیرندگان انجام می‌گیرد. در هر صورت، اگر یادگیری را «تغییر در رفتار فراگیرنده بر اثر تجربه» بدانیم بدون شک

فعّالیتی که موقعیت را برای کسب تجربه آسان کند و تغییر لازم را سبب شود، تدریس نام دارد و در نتیجه، عمل تدریس یک سلسله فعّالیت‌های مرتّب، منظم، هدف‌دار و از پیش طرّاحی شده است.

عوامل مؤثر در تدریس

تدریس فرایندی است و عوامل بی‌شماری در آن نقش دارند که همه آنها قابل مطالعه و کنترل نیستند. عواملی همچون شخصیت معلّم، زمینه‌های علمی و تجربی او، زمینه روابط اجتماعی و خانوادگی شاگردان، زمینه‌های علمی و ویژگی‌های فردی شاگردان، اهمّیت موضوع درس، قوانین و مقرّرات نظام آموزشی و به‌طور کلی جامعه‌ای که معلّم و شاگرد در آن زندگی می‌کنند در کیفیت تدریس معلّم تأثیر گذارند. باید در نظر داشت معلّم در ایجاد موقعیت مناسب یادگیری، قادر به تغییر و کنترل بسیاری از عوامل نیست. اما تا حدّی می‌تواند با تعیین هدف‌های صریح اجرایی و اتخاذ الگو و روش‌های مناسب تدریس و تهیه و به‌کارگیری تجهیزات لازم و ایجاد نوعی ارتباط سالم با شاگردانش، کیفیت تدریس خود را دستخوش تحوّل کند.

ارزشیابی در برنامه درسی حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی دوره دوم متوسطه

ارزشیابی یکی از عناصر بسیار مهم برنامه درسی است که تنها به پرسش‌های کلاسی یا آزمون‌های پایانی محدود نمی‌شود. وقتی که محصول برنامه درسی به شکل بسته آموزشی در اختیار مخاطبان و مجریان قرار گرفت، انتظار می‌رود معلمان به منظور اطمینان از میزان تحقق اهداف برنامه، از آزمون‌ها و شیوه‌های متنوع، برای ارزشیابی استفاده کنند. پیشنهاد می‌شود در انتخاب شیوه‌های ارزشیابی اصول زیر رعایت شود:

۱ شیوه ارزشیابی باید با اهداف آموزشی و سایر عناصر برنامه، متناسب باشد و معلوم کند که هر کدام از شیوه‌ها و مهارت‌ها چه دانش، مهارت و نگرشی را می‌سنجد.

۲ شیوه ارزشیابی باید با رویکرد برنامه تناسب داشته باشد، مثلاً در برنامه‌ای که فعّالیت محور و مهارتی است، شیوه‌های ارزشیابی در عین توجه به فرایند آموزش، نتیجه و میزان کسب مهارت آموزشی را نیز مورد توجه و سنجش قرار می‌دهد.

۳ شیوه انتخاب شده، نسبت به سایر شیوه‌ها، کارایی بیشتری داشته باشد.

۴ به تناسب ماهیت اهداف و سایر عناصر برنامه از شیوه‌های متنوع، استفاده شود.

برای ارزشیابی از میزان تحقق اهداف برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی دوره اول متوسطه، جهت‌گیری‌های متنوعی قابل طرح است. در این برنامه با توجه به اصول و مبانی آموزش زبان و ادبیات فارسی و نیز اهمّیت برخی

روش‌های ارزشیابی در این درس به اصول زیر تکیه و تأکید می‌شود:

- ۱ ارزشیابی از مهارت‌های خوانداری زبان
 - ۲ ارزشیابی تلفیقی از مهارت‌های نوشتاری زبان
 - ۳ ارزشیابی از فرایند آموزش و فعالیت‌های دانش‌آموزان
 - ۴ ارزشیابی مستمر (تکوینی) در کنار ارزشیابی پایانی
- با توجه به ماهیت برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی و نیز نوع ارزشیابی حاکم بر آموزش، برای ارزشیابی این درس، روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:

- ۱ آزمون کتبی
 - ۲ آزمون شفاهی
 - ۳ مشاهده رفتار
- برای استفاده درست از روش‌های فوق و رعایت رویکردهای ارزشیابی در این برنامه، از ابزارهای زیر می‌توان بهره گرفت:
- ۱ آزمون کتبی شامل سؤالات تکمیل کردنی، پاسخ کوتاه، انشایی و... از ریز مهارت‌های نوشتاری.
 - ۲ آزمون شفاهی شامل پرسش‌های شفاهی از مهارت‌های گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، درک متن و ریزمهارت‌های خوانداری (لحن، تکیه و...).
 - ۳ چک لیست، ابزار اندازه‌گیری عملکرد دانش‌آموز در مهارت‌های ارتباطی، توانایی‌های ذهنی، شرکت در فعالیت‌های گروهی و مهارت‌های شفاهی زبان.

گونه‌های ارزشیابی

اگر یادگیری را تغییر در رفتار دانش‌آموز بر اثر تجربه‌های آموزشی بدانیم، ارزشیابی عبارت است از اندازه‌گیری میزان تغییرات ایجاد شده بر اساس هدف‌های تعیین شده در فعالیت‌های آموزشی و تجزیه و تحلیل و تفسیر نتایج آن. ارزشیابی همواره در جهت پیشرفت تحصیلی و ناظر بر هدف‌های آموزش است و در واقع، بدون توجه به هدف‌های آموزشی از پیش تعیین شده ارزشیابی تحصیلی معنا نخواهد داشت. در همین راستا ترس و اضطراب از ارزشیابی در نزد دانش‌آموزان بیشتر ناشی از عملکرد نادرست معلمان و روش‌های نادرست ارزشیابی است. هدف‌های ارزشیابی را می‌توان در مقوله‌های زیر به‌طور کلی مورد بررسی قرار داد:

- ۱ ارزشیابی به‌عنوان وسیله‌ای برای شناخت توانایی و زمینه‌های علمی دانش‌آموزان و تصمیم‌گیری برای انجام دادن فعالیت‌های آموزشی است.
- ۲ برای شناساندن هدف‌های آموزشی در فرایند تدریس است.

۳ برای بهبود و اصلاح فعالیت‌های آموزشی است.

۴ برای شناخت نارسایی‌های آموزشی دانش‌آموزان و تلاش برای ترمیم و بهبود آنهاست.

۵ برای ایجاد رغبت و کسب عادات صحیح آموزش در دانش‌آموزان است، نه صرفاً برای تهدید و

تعیین افراد قوی و ضعیف.

اگر ارزشیابی به نحو مطلوب انجام گیرد، مستقیماً در بهبود کیفیت یادگیری دانش‌آموزان تأثیر خواهد گذاشت؛ زیرا آنها را از میزان تلاش برای یادگیری و پیشرفت تحصیلی آگاه خواهد ساخت. همچنین ارزشیابی تدریجی و دائمی باعث مرور مطالب از قبل یادگرفته شده می‌گردد.

انواع ارزشیابی :

۱ ارزشیابی تشخیصی : این نوع ارزشیابی به منظور تعیین معلومات و رفتار ورودی، کشف دلایل

اصلی مشکلات در یادگیری است.

۲ ارزشیابی تکوینی : ارزشیابی تکوینی به منظور اندازه‌گیری پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان در مراحل

مختلف تدریس است که دو مقوله گام به گام پیش رفتن در یادگیری و اصلاح روش تدریس را در بر می‌گیرد.

۳ ارزشیابی پایانی (ارزشیابی تراکمی) : این ارزشیابی به منظور تعیین میزان آموخته‌های شاگردان

در طول یک دوره آموزشی و قضاوت درباره اثربخشی کار معلم و برنامه درسی انجام می‌گیرد.

انواع ارزشیابی برحسب نحوه اجرا :

۱ ارزشیابی انفرادی که شامل ارزشیابی شفاهی یا عملی است.

۲ ارزشیابی گروهی شرایط یکسانی را برای همه شاگردان فراهم می‌آورد و معمولاً به صورت امتحان

کتبی است.

انواع ارزشیابی برحسب تفسیر نتایج :

۱ ارزشیابی معیاری که بر اساس معیار و ملاک مطلق از قبل تعیین شده تهیه می‌شود.

۲ ارزشیابی هنجاری که بر مبنای معیار و ملاک نسبی فراهم می‌شود و در آن ارزشیابی دانش‌آموزان

از نمره زیاد به کم ردیف می‌شوند.

روش‌های مختلف ارزشیابی پیشرفت تحصیلی :

در فرایند ارزشیابی معلم نباید از به کارگیری تنها یک روش خاص استفاده کند؛ زیرا بسیاری از جنبه‌های

رفتاری مختلف دانش‌آموزان را نمی‌توان به مرحله آزمون‌های ساده تنزل داد و باید آنها را در موقعیت واقعی

سنجید. با توجه به تغییراتی که در حیطه مختلف یادگیری به وجود می‌آید، حداقل چهار روش ارزشیابی به

شرح زیر وجود دارد :

۱ ارزشیابی از طریق مشاهده : هنگامی که از طریق مداخله حواس به خصوص دیدن، به داوری

درباره رفتار یا عمل معینی از فرد می‌پردازیم، از روش مشاهده استفاده کرده‌ایم. این شیوه از جنبه‌های

مختلف مورد بررسی قرار گرفته است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

□ مشاهده از لحاظ تعمق و دقت

□ مشاهده از لحاظ خارجی یا داخلی بودن

خارجی: مشاهده رفتار فرد در حین انجام عمل و ثبت خصایص وی.

داخلی: بیان خصوصیات رفتاری توسط خود فرد.

□ مشاهده از لحاظ موقعیت

طبیعی: بدون آگاهی، رفتار و کار دانش‌آموز را زیر نظر بگیریم.

تصنّعی: پس از فراهم کردن شرایطی خاص، رفتار دانش‌آموز را مورد بررسی قرار دهیم.

□ مشاهده مستقیم یا غیرمستقیم

در مشاهده مستقیم امکان بروز رفتار تصنّعی در دانش‌آموز زیاد است ولی در مشاهده غیرمستقیم، مشاهده‌کننده

پنهان است و رفتار طبیعی‌تری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مزایا و محدودیت‌های روش مشاهده

(الف) مزایا:

— تفاوت‌های فردی در زمان غیرمحدود مورد بررسی قرار می‌گیرد که می‌تواند نشان‌دهنده فعالیت‌های

طبیعی دانش‌آموزان باشد.

— برای همه گروه‌های آموزشی (سنین و مراحل مختلف تحصیل) قابل اجراست.

(ب) محدودیت‌ها:

— انجام این روش مستلزم دقت، هوشیاری و صرف وقت زیاد است.

— امکان ایجاد موقعیت مناسب برای همه شاگردان فراهم نیست. تفاوت تفسیر رفتار در همگان وجود

دارد.

۲ ارزشیابی از طریق انجام کار: اگر تغییرات ایجاد شده در دانش‌آموز در حیطه عمل باشد، لزوماً

باید از این شیوه استفاده شود و تفاوت آن با شیوه مشاهده در این است که دانش‌آموز می‌داند که مورد آزمایش

است و شرایط برای همه یکسان است. امتحان آزمایشگاه، کارگاه و ورزش از این طریق انجام می‌گیرد.

ارزشیابی از طریق آزمون شفاهی، شیوه مناسبی برای سنجش معلومات، قدرت بیان، نظم فکری،

استدلال، تمرکز افکار و شناخت حالات درونی از جهت ترس و اضطراب است.

مزایا و محدودیت‌های این شیوه

(الف) مزایا:

□ این گونه ارزشیابی می‌تواند بازخوردی فوری داشته و مهارت‌های دانش‌آموزان را در رویارویی با

واقعیت‌ها به دقت بسنجد.

□ این گونه ارزشیابی قدرت بیان و استدلال دانش‌آموزان و اظهار نظر آنها را در حضور جمع تقویت می‌کند.

□ در این ارزشیابی برای دانش‌آموزان دوران آمادگی و کلاس اول که قدرت نوشتاری کمی دارند مناسب است.

(ب) محدودیت‌ها :

□ این شیوه مستلزم صرف وقت زیاد و در نتیجه، خسته‌کننده است و به تدریج از دقت آزمایش‌کننده کاسته می‌شود.

□ دانش‌آموزان ممکن است به علت نقص بیان از گفتن پاسخ خودداری کنند.

□ عوامل محیطی بر دانش‌آموز تأثیر فراوانی می‌گذارد به نحوی که ممکن است وی به جای پاسخ صحیح، کلمات مبهمی به کار ببرد.

□ عینیت و اعتبار ارزشیابی شفاهی نسبت به آزمون کتبی کمتر است.

۳ ارزشیابی از طریق آزمون کتبی

این آزمون‌ها بر دو نوع است :

(الف) آزمون‌های استاندارد شده

(ب) آزمون‌هایی که معلم طرح کرده است

آزمون‌های استاندارد شده توسط مؤسسات آزمون‌سازی به منظور ارزشیابی دوره‌های تحصیلی گروه‌های بزرگ دانش‌آموزان طراحی می‌شود که همراه با راهنمای دقیق در اختیار معلم قرار می‌گیرد و دارای پایایی و اعتبار است.

آزمون‌هایی که معلم طرح می‌کند غالباً برای تعیین میزان موفقیت دانش‌آموزان در رسیدن به هدف‌های آموزشی طرح‌ریزی می‌شود.

تفاوت بین آزمون‌های استاندارد شده و آزمون‌های معلم

۱ آزمون‌های استاندارد در مقایسه با آزمون‌های معلم به زمان و تخصص بیشتری نیاز دارد.

۲ نتایج آزمون‌های استاندارد مشخص، قطعی و قابل بررسی است.

۳ آزمون‌های استاندارد برای استفاده در مناطق مختلف و مقایسه شاگردان مدارس مناطق مختلف با

یکدیگر تهیه می‌شود.

انواع آزمون‌های معلّم

معمولاً به دو صورت عینی و انشایی است. آزمون‌های عینی جواب معینی از پیش تعیین شده دارد که انواع آن عبارت از:

۱ پرسش‌های چندگزینه‌ای

۲ پرسش‌های صحیح و غلط

۳ پرسش‌های جورکردنی

۴ پرسش‌های کامل کردنی

۵ پرسش‌های کوتاه پاسخ

آزمون تشریحی که بیشتر معلّمان به علّت سهولت تهیه از آنها استفاده می‌کنند، برای ارزشیابی سطوح بالای شناختی از جمله تجزیه و تحلیل، ترکیب و قضاوت بسیار اهمیت دارد ولی محدودیت‌هایی نیز از قبیل دخالت نظر تصحیح‌کننده، وقت‌گیر بودن تصحیح و عدم امکان سنجش سرعت انتقال و آمادگی ذهنی دانش‌آموزان دارد. (شعبانی، ۱۳۸۲)

شیوه‌نامه ارزشیابی فارسی ۲
دوره دوم متوسطه — سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

ردیف	قلمروها	موضوع‌ها	نمره
۱	زبانی ۷ نمره	معنی واژه	۱/۵
		املائی واژه	۱/۵
		دستور	۴
۲	ادبی ۵ نمره	آرایه‌های ادبی	۳
		حفظ شعر	۲
۳	فکری ۸ نمره	درک مطلب	۴
		معنی و مفهوم نثر	۲
		معنی و مفهوم نظم	۲
	جمع نمره		۲۰

تذکر:

- ویژگی‌های معنایی و دستوری واژگان، باید در «جمله» پرسیده شود.
- در املائی واژگان، «تشدید» ارزش املائی ندارد.
- گسسته یا پیوسته‌نویسی واژه‌هایی که ساخت ترکیبی دارند (مانند کتاب‌خانه یا کتابخانه)، یکسان است و ارزش املائی ندارد.
- در حفظ شعر، از آوردن جای خالی باید پرهیز کرد؛ سروده کامل یا بخشی از آن خواسته شود.
- در آزمون‌ها و پرسش‌های فرایندی که در جریان یادگیری کلاسی به صورت شفاهی برگزار می‌شود، به موضوع‌های خوانشی یا پاره مهارت‌های خوانداری (مانند لحن، تکیه، مکث و درنگ، فراز و فرودهای آوایی و ...) و فن بیان باید توجه شود.

بخش دوم

بررسی درس ها

ستایش

هدف های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیه (ستایش) و برداشت مفاهیم مربوط به آن (علم)
- ۲ تقویت و عادت به آغاز انجام هر کاری با نام خدا (عمل)
- ۳ تقویت و پرورش خوب دیدن و تدبیرکردن در پدیده های هستی (تفکر)
- ۴ آشنایی دقیق تر با صفات پروردگار چون رزاق، هادی، خلاق و... (علم)
- ۵ تقویت توانایی برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار (اخلاق و عمل)
- ۶ تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد و ستایش الهی (ایمان)

روش های یاددهی و یادگیری

شعر ستایش را با روش های الگوی پیش سازمان دهنده، بارش فکری، روش کارایی گروه، و... می توان تدریس کرد.

استفاده از الگوی پیش سازمان دهنده

با بهره گیری از شناخت قبلی دانش آموزان، مطلب را آموزش می دهیم. با مفاهیم کلی که در رأس پرسش ها قرار می گیرند، به مفاهیم جزئی درس می رسیم؛ مثلاً با پرسشی از اصول دین: دانش آموزان عزیز، اصول دین را می شناسید؟ توحید جزو کدام یک از اصول دینی است؟ توحید یعنی چه؟ ستودن خداوند با اوصاف گوناگونش را چه می نامیم؟ تحمیدیه یعنی چه؟ و... با این روش دانش آموزان از مفاهیم مختلف به مصادیق مورد نظر می رسند. از توحید به مفهوم یگانگی خواهند رسید و از حمد و ستایش خداوند، متوجه مفهوم تحمیدیه خواهند شد. در مرحله بعدی، بسیاری از شاعران و نویسندگان را در حوزه ادبیات می توانند نام ببرند که ابتدای آثارشان را با مفهوم ستایش آغاز کرده اند و حتی کسانی را که در این زمینه سرآمدتر از دیگران هستند به کمک دبیرشان بشناسند.

منابع تکمیلی (کتاب، مقاله، سایت و...)

جهت دانش افزایی دبیران گرامی، استفاده از منابع تکمیلی زیر توصیه می شود:

- ۱ دیوان وحشی بافقی. ۱۳۸۰. ویراسته حسین آذران (نخعی). تهران: امیرکبیر.
- ۲ ادوار شعر فارسی. ۱۳۸۷. محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ۳ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح الله صفا. ۱۳۷۲. جلد چهارم. چاپ نهم. تهران: فردوس.
- ۴ در قلمرو زبان و ادبیات فارسی. تقی وحیدیان کامیار. ۱۳۷۸. چاپ دوم. مشهد: محقق.

- ۵ ویژگی‌ها و منشأ پیدایش سبک مشهور به هندی در سیر تحول شعر فارسی. قمر آریان. ۱۳۵۲. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی. شماره ۳۴. صص ۲۹۶-۲۶۱
- ۶ جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی بافقی علی دهقان؛ مینا پورسعدی. ۱۳۹۱. فصلنامه تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، دوره ۲، شماره ۲، صص ۴۰-۲۷.
- ۷ بررسی موسیقی بیرونی و کناری غزل‌های باباغانی و وحشی بافقی محمد بارانی و دیگران. ۱۳۹۵. ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی (بلاغت کاربردی و نقد بلاغی) دوره ۲، شماره ۱، صص ۳۸-۲۵.

تحلیل متن درس

لطف خدا^۱

به نام چاشنی بخش زبان‌ها
حلاوت سنج معنی در بیان‌ها...
فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

آگاهی‌های فرامتنی

مثنوی «چاشنی بخش زبان‌ها» تحمیدیه‌ای است از کمال‌الدین وحشی بافقی کرمانی (یا یزدی). (وفات ۹۹۱ هـ. ق) «وحشی در غزل‌سرایی طبعی بسیار لطیف و کلامی نرم و دل‌انگیز دارد... اهمیت وحشی بیشتر در سرودن ترکیب‌بندهای مشهور اوست. اختصاص مهم شعر وحشی در آن است که به نحوی لایح احساسات و عواطف رقیق و تند شاعر را بیان می‌کند و از این حیث، وحشی در میان شاعران ایران امتیاز خاصی دارد.» (صفا، ۱۳۷۴ : ۶۲۱) «گذشته از دیوان که تقریباً شامل ۵۳۰۰ بیت است سه مثنوی از او مانده است : نخست خلد برین بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی در ۵۹۲ بیت، دوم ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در ۱۵۶۹ بیت که در ۹۶۱ به پایان رسیده است، سوم فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد در ۱۰۷۰ بیت که ظاهراً در ۹۶۲ ناتمام مانده و وصال شیرازی شاعر معروف قرن سیزدهم در ۱۲۶۵ قمری آن را به پایان رسانیده است. آنچه از اشعار وی تاکنون انتشار یافته ۸۵۳۱ بیت می‌شود.» (نفیسی، ۱۳۹۲ : ۳۱)

در وجه تسمیه تخلص وی که «وحشی» است، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در تذکره میخانه که در ۱۰۲۸ تمام کرده، از زبان وی چنین نوشته است : «در آن ایامی که من در کاشان به مکتب‌داری اشتغال داشتم، شعر نمی‌گفتم، و اما برادر من قبل از من شعر می‌گفت و وحشی تخلص می‌کرد و هنوز مبتدی بود که از عالم فنا به دار بقا رحمت نمود. چون در سواد مذکور دیدم که موزونیت اعتبار سرشاری دارد، در مقام انتظام

۱- نقل از ص ۴۳۷ (بخش مثنویات) دیوان وحشی بافقی، با مقدمه سعید نفیسی، ۱۳۹۲، تهران، نشر نالت.

نظم شدم و اول ییتی که گفتم و بدان اشتهار یافتم این بود، بیت :

اگرچه هیچ ندارم سر کلی دارم / چو شب شود به سرخویش مشعلی دارم

القصه، رفته رفته این بیت به سلطان مذکور رسید. بار اول که چشمش بر من افتاد، حقیر به نظرش درآدم، گفت : این وحشی شعر می تواند گفت؟ حضار مجلس گفتند : بلی آن شعر از آن این وحشی است؛ چون برادرم قبل از من وحشی تخلص می کرد و در حضور سلطان من نیز به همین خطاب مخاطب شدم، بنابراین تخلص وحشی کردم و اشعار برادر آنچه بود همه را بی تخلص در دیوان خود ثبت نمودم تا به نظر هرکسی که برسد، بداند که اشعار بی تخلص از برادر و با تخلص از من است.» (نقل از نفیسی ۱۳۹۲، ۱۷)

□ بیت ۱

قلمرو زبانی : چاشنی بخش، حلاوت سنج : صفت فاعلی مرکب مرخم / حلاوت سنج معنی : معیار سنجش شیرینی معنا.

قلمرو ادبی : قالب شعر : مثنوی

قلمرو فکری : با نام خدایی که حضورش در سخن، مزه و شیرینی بدان می بخشد؛ نامش و حضورش در سخن، معیار سنجش شیرینی معنا در بیان هاست (شیرینی معنا از شیرینی حضور نام محبوب در بیان است؛ هر اندازه که نام حق در سخن بیشتر باشد معنا نیز شیرین تر و البته ژرف تر خواهد بود).

□ بیت ۲

قلمرو زبانی : «ش» در بلندش و تژندش : ضمیر شخصی متصل، مفعول/ تژند : پست و زبون^۱.

قلمرو ادبی : سر و دل : مجاز از وجود، شخص و کس. بیت تلمیح دارد به آیه ۲۶ از سوره آل عمران «... وَ نَعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَ تُلِیْ تِلْ مَنْ نَشَاءُ بَیْدَکَ الْحَیْرُ...» / بیت «موازنه» دارد.

قلمرو فکری : آن کسی بزرگ و والا می شود که حق او را بزرگ گرداند؛ و آن کسی پست و زبون می شود که حق او را پست و زبون گرداند (همه چیز به دست اوست).

□ بیت ۳

قلمرو زبانی : گشاده ست و داده ست : ماضی نقلی.

قلمرو ادبی : در نابسته احسان : اضافه استعاری

قلمرو فکری : به نظام احسن خلقت اشاره دارد و بیانگر این نکته که مسلماً در احسان خداوند، هیچ گاه بسته نیست و خداوند به هرکس آنچه لازم داشته، داده است.

۱- با توجه به قرینه «بلند» این معنی برای تژند در اینجا مناسب است، فردوسی گوید : به خاک اندر افکند خوار و نژند / فرود آمد و دست کردش به بند. معانی دیگر آن : «۱- اندوهگین، غمناک، افسرده ... ۲- پژمرده ۳- سرگشته، فرومانده ۴- خشمگین، غضبناک» (فرهنگ فارسی، تژند)

□ بیت ۴

قلمرو زبانی : در مصرع دوم، فعل و قسمتی از جمله به قرینه لفظی حذف شده است. نی یک موی بیش باشد و نی [یک موی] کم [باشد.] / بیت به شیوه بلاغی آورده شده است؛ یعنی مقدم شدن فعل.

قلمرو فکری : این بیت، ادامه و تفسیر بیت قبل خود است و با نگاه فلسفی همراه است؛ زیرا فلاسفه با دنبال کردن نفس نظام عالم، نظام موجود را نظام احسن می دانند. حافظ گوید :

نیست در دایره یک نکته خلاف از کم و بیش که من این مسئله بی چون و چرا می بینم

□ بیت ۵

قلمرو زبانی : ادبار : پشت کردن، بدبختی و سیه روزی. اقبال : روی آوردن یا روی کردن دولت، خوشبختی و بهروزی. / اجزای هر دو مصرع، جمله سه جزئی اسنادی است.

قلمرو ادبی : ادبار و اقبال : تضاد.

قلمرو فکری : با بیت ۲ قرابت معنایی دارد : مسلماً اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود، بدبختی های او به نیک بختی تبدیل می شود.

□ بیت ۶

قلمرو زبانی : توفیق : در اینجا معنی اصطلاحی آن بیشتر مورد نظر است و آن یعنی موافق گردانیدن خداوند اسباب را موافق خواهش بنده، تأیید الهی. / تدبیر و رای : مترادف. تدبیر : پایان دیدن، در امری اندیشیدن، رای زنی. / رای : تدبیر و اندیشه.

قلمرو ادبی : پای یک سو نهادن : کنایه از پشت کردن و کاری نکردن.

قلمرو فکری : با بیت قبل موقوف المعانی است. و اگر موافقت و تأیید الهی قرین حال بنده نباشد، از نیروی تدبیر و اندیشه — که قدرت برتر بشر در غلبه بر محیط است — کاری ساخته نیست.

□ بیت ۷

قلمرو زبانی : تیره رای : تاریک اندیشه، ناراست / را : در معنی حرف اضافه «به» / ابد : زمان بی انتها

قلمرو ادبی : روشنایی و تیره رای : تضاد

قلمرو فکری : خرد، نیروی برتر و امتیاز بشر است اما این خرد، قدرت و کارآیی خود را مدیون و مرهون توفیق الهی است؛ یعنی تا حق بدان روشنایی نبخشد و او را هدایت نکند، در تیره رای و گمراهی خواهد ماند و راه به جایی نخواهد برد. بیت مؤید مفهوم بیت قبلی است.

این بیت یادآور داستان ها و ماجراهای بسیاری است از جمله داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک از دفتر اول مولانا : در این ماجرا پادشاه از طبیبان می پرسد که می توانند معشوق او را مداوا

کنند یا نه؟ طبیبان هم که به معاینه، درد را تشخیص داده بودند و دواى آن را نیز داشتند، تنها با تکیه بر نیروی خرد خود گفتند: البته که می‌توانیم. حال اینکه آنها می‌بایست نخست اراده خود را (خرد خود را) به اراده الهی متصل می‌کردند و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (اگر خدا بخواهد) می‌گفتند و سپس به نیروی خرد خود تکیه می‌کردند و چون این کار را نکردند، هرچه دارو تجویز کردند، برعکس عمل نمود.

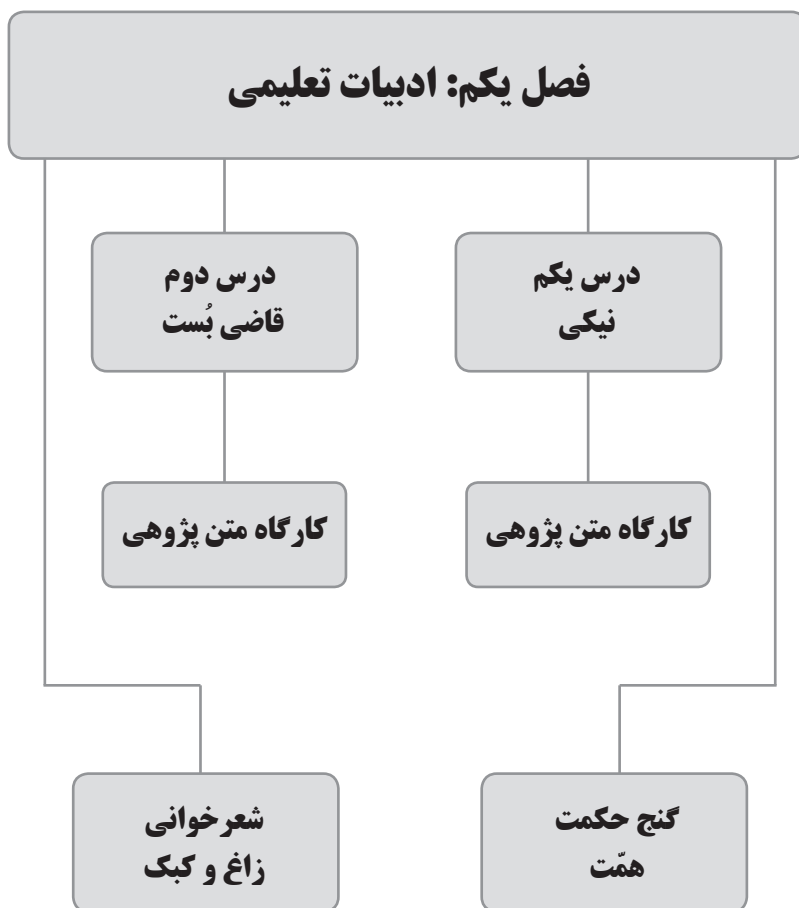
□ بیت ۸

قلمرو زبانی: عقل در لغت و زبان عربی به معنای حبس و امساک آمده است. عاقل را از آن رو عاقل گفته‌اند که خودنگهدار بوده، و خویشان را از رفتن به دنبال هواهای نفسانی باز می‌دارد. عقل مایه امتیاز انسان از حیوان و به معنای فهم و ضد حماقت نیز آمده است. (لسان العرب، ج ۹: ۳۲۶، ذیل واژه «عقل») **قلمرو فکری:** در آیات و روایات برای عقل، اهمیت و ارزشی بسیار قائل شده‌اند که هیچ چیزی به پایه آن نمی‌رسد؛ زیرا اسمای الهی که در انسان سرشته شده و روح خداوندی که در وی دمیده شده، در شکل عقل ناب و خالص و صافی خود را نشان می‌دهد.

در عرصه شناخت، اعتراف به ناآگاهی، خود نشانه آگاهی و کمال است؛ رسول ﷺ گوید: «ما عرفناكَ حَقَّ معرفتِكَ و ما عَبَدناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.»

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

«چون عقل کامل گردد، سخن کوتاه شود.» (حکمت ۷۱ از نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام)



درس یکم

عنوان: نیکی

محتوا: متن، تصویر
درونمایه: احسان و نیکی
قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
- ۲- بازگردانی بیت به نثر امروزی

قلمرو ادبی

- تشخیص آرایه‌ها (نماد،
کنایه، تشبیه، جناس،
مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- روابط معنایی واژه‌ها
- ۲- تحول معنایی واژگان
- ۳- صفات مبهم

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات تعلیمی (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های دینی، مانند احسان و نیکی (عمل)
- ۳ آشنایی با قالب مثنوی (برای سرودن داستان‌های طولانی) (علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای ادبی، زبانی و فکری (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی شعر (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۸ تأکید بر عملی‌سازی مفاهیم دریافتی درس (عمل)
- ۹ واژه‌هایی که ارزش معنایی یا املائی دارند، بشناسند و بیاموزند. (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به اهداف، محتوا و رسانه‌های آموزشی و برای رسیدن به اهداف آموزشی در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های پرسش و پاسخ، همخوانی متن، گروه‌بندی و الگوی پیش سازمان‌دهنده و پژوهش محوری به تدریس پرداخت.

پرسش و پاسخ : ذهن دانش‌آموزان را به برخی از واژه‌های کلیدی درس متوجه کنیم و پس از دریافت پاسخ مختلف درس را بخوانیم و آنگاه پرسش کنیم :

- کل شعر بر چه مفهومی تأکید دارد؟
- کدام شخصیت‌ها در این شعر نقش اصلی را ایفا می‌کنند؟
- شاعر برای همسو کردن بیشتر خواننده با شعر از کدام شیوه بهره گرفته است؟
- چه شناختی از سراینده شعر دارند؟
- آیا می‌دانند آموزش این گونه آموزه‌ها جزو کدام نوع ادبی است؟ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب بوستان، و... متن درس را با استفاده از وسایل کمک آموزشی مثل نوار کاست یا لوح فشرده (CD)، به صورت صوتی و تصویری می‌توان آموزش داد.

منابع تکمیلی درس

- ۱ بوستان سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ۱۳۵۹. تهران: خوارزمی.
- ۲ ذکر جمیل سعدی. ۱۳۶۴. کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد.
- ۳ سلسله موی دوست. کاووس حسن لی. ۱۳۷۸. شیراز: هفت اورنگ.
- ۴ قلمرو سعدی. علی دشتی. زیر نظر مهدی ماحوزی. ۱۳۶۴. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۵ کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. ۱۳۲۰. انتشارات وزارت فرهنگ.
- ۶ جهان مطلوب در بوستان سعدی. غلامحسین یوسفی. سیزدهمین دفتر سعدی شناسی.
- ۷ حدیث خوش سعدی، عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۸۶. تهران: سخن.
- ۸ چهار سخنگوی وجدان ایرانی. محمدعلی اسلامی ندوشن. ۱۳۸۱. تهران: قطره.
- ۹ شیرین تر از قند. دکتر کاووس حسن لی. ۱۳۸۱. تهران: اهل قلم.
- ۱۰ اصول اخلاق اجتماعی در بوستان سعدی. فاطمه عظمت مدار و دیگران. ۱۳۹۲. فصلنامه تخصصی تحلیلی و نقد زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۷.

تحلیل متن درس

نیکی^۱

یکی روبهی دید بی دست و پای
فرمأند در لطف و صنع خدای^۲
که چون زندگانی به سر می‌برد؟
بدین دست و پای، از کجا می‌خورد؟^۳

۱- نقل از بوستان سعدی (باب دوم، در احسان، ص ۸۸)، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ج ششم ۱۳۷۹، انتشارات خوارزمی.
دکتر یوسفی در حاشیه این حکایت آورده‌اند: «نظیر چنین حکایتی در کتب عربی به صورت زیر آمده است: قال ابراهیم لِشقیق... ابراهیم به شقیق گفت: آغاز کار تو که تو را به اینجا رسانده چه بود؟ گفت در صحرایی می‌گذشتم، پرندهای شکسته بال را در آنجا دیدم. به خود گفتم: بین این پرند از کجا روزی می‌خورد؟ و در کنارش نشستم. ناگاه دیدم پرندهای آمد و در منقارش ملخی بود. آن را در منقار پرند شکسته بال نهاد. به خود گفتم ای نفس، آن کسی که این پرند سالم را برای این پرند شکسته بال در صحرایی گماشته است، قادر است که روزی مرا هم هرجا باشم فراهم کند. پس کسب معاش را رها کردم و به عبادت پرداختم. پس ابراهیم گفت: ای شقیق، چرا پرند سالم نباشی که پرند بیمار را غذا داد تا از او پرتر باشی؟ (محاضرة لا یرار ۱/۱۷۲، به نقل از المنتبی و سعدی ۱۶۳) (یوسفی، ۲۸۴)
۲- قلمرو زبانی: صنّع: آفرینش، احسان/ فرومأند: تعجب کرد. / قلمرو ادبی: دست و پا/ لطف و صنع: مراعات نظیر.
قلمرو فکری: شخصی رویاه بی دست و پای را دید و از لطف خدا شگفت زده شده بود که چگونه او بدون داشتن امکانات، روزی کسب می‌کند.

۳- قلمرو زبانی: به سر می‌برد: فعل مرکب/ قلمرو ادبی: دست و پا: مراعات نظیر/ قلمرو فکری: که چگونه زندگی خود را پیش می‌برد و با این وضعیت دست و پا از کجا روزی به دست می‌آورد؟

در این بود درویش شوریده رنگ
شغال نگون بخت را شیر خورد
دگر روز، باز، اتفاق افتاد
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد
کزین پس به کُنْجی نشینم چو مور
زَنخدان فروبرد چندی به جیب
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
که شیری برآمد، شغالی به چنگ^۱
بمائد آنچه، روباه از آن سیر خورد^۲
که روزی رسان، قوت روزش بداد^۳
شد و تکیه بر آفریننده کرد^۴
که روزی نخوردند پیلان به زور^۵
که بخشنده، روزی فرستد زغیب^۶
چو چنگش رگ واستخوان ماند و پوست^۷

۱- قلمرو زبانی: شوریده رنگ: آشفته (یوسفی)، دگرگون، منقلب. صفت غیرساده (وندی- مرکب)/ برآمدن: بیرون آمدن. در درس دوم (قاضی بست) می‌خوانید: پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.»

قلمرو ادبی: شغال و شیر: مراعات نظیر/ چنگ و رنگ: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: درویش شوریده رنگ در این فکر بود که در همان لحظه شیری با شغالی به چنگ از پیشه بیرون آمد.

۲- قلمرو زبانی: نگون بخت: بدبخت، بیچاره. صفت مرکب. / قلمرو فکری: ... روباه از باقی ماندۀ غذای شیر، خود را سیر کرد.

۳- اتفاقی فتاد (تصحیح یوسفی)/ قلمرو زبانی: قوت: خوردنی، طعام/ «ش» در روزش، ضمیر متصل که نقش اضافی دارد. / روزدگر: ترکیب وصفی مقلوب، روز دیگر. / قلمرو ادبی: شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی / قلمرو فکری: دیگر روز، دوباره، اتفاق تازه‌ای روی داد و خداوند روزی رسان به گونه‌ای دیگر، روزی او را رساند.

۴- قلمرو زبانی: یقین: هم می‌تواند «قید» باشد و هم در جایگاه نهاد که با توضیح دکتر غلامحسین یوسفی به نظر می‌رسد در نقش نهادی به کار رود، درست‌تر است. و در این صورت «را» نقش مفعولی دارد و در صورت قید بودن «را» فک اضافه است. دیده‌مرد/ شد: به معنی رفت و فعل اسنادی نیست. / قلمرو ادبی: دیده: چشم، رؤیت شده، ایهام تناسب دارد. / دیده و بیننده: مراعات نظیر/ مرد: مجازاً انسان/ قلمرو فکری: «ایمان قلبی (به قدرت خداوند) چشم دل مرد را بینا کرد.» (یوسفی) پس رفت و دست از کار و تلاش برداشت و توکل بر خداوند کرد. یا [یقیناً آنچه که دیده بود، مرد را آگاه کرد.] * به نوعی، یادآور این حکایت است که: مردی باده‌نشین شنیده بود پیامبر ﷺ می‌گویند باید به خدا توکل کرد (کارها را باید به خدا واگذار کرد) او نیز بی آنکه مغز سخن را دریابد، شتران خویش را در صحرا به امان خدا رها کرد و به شهر آمد. چون پیامبر او را در مسجد دید، گفت: پس شترانت را چه کردی؟ گفت توکل بر خدا کردم و آمدم. رسول فرمودند: إغفل و توکل یعنی شترانت را ببند و پس توکل کن. و معنی این سخن رسول این است که انسان نخست باید بر مبانی عقلانی کار خود را بکند و پس به خدا توکل کند؛ یعنی که هرآنچه می‌کند، باید به خدا ببویند که بی او همه چیز ابرتر است.

۵- قلمرو زبانی: کنج: گوشه/ نشینم: می‌نشینم، مضارع اخباری / خوردند: فعل ماضی در معنی مضارع اخباری نمی‌خورند. / قلمرو ادبی: مور و زور: جناس ناهمسان اختلافی/ چو مور: تشبیه، چو: ادات شباهت. / قلمرو فکری: من نیز از این پس در گوشه‌ای مانند مور می‌نشینم؛ زیرا که زورمندان، نه به زور بازوی خود روزی به دست می‌آورند بلکه خداوند روزی آنها را می‌رساند. مفهوم: پس به‌دست آوردن روزی به زور و توانمندی نیست.

۶- قلمرو زبانی: زَنخدان: چانه/ جیب: گریبان، یقه پیراهن. آن قسمت از جامه که اطراف گردن را می‌گیرد. / قلمرو ادبی: «زَنخدان به جیب فروبردن؛ یعنی چانه در گریبان بردن / کتابه از به تفکر فرورفتن و در اینجا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است» (یوسفی) / جیب و غیب: جناس ناهمسان اختلافی / تلمیح به آیه «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین.» / قلمرو فکری: چند گاهی به فکر فرو رفت و تلاشی نکرد، به این امید که خداوند روزی‌رسان است.

۷- قلمرو زبانی: تیمار خوردن؛ یعنی غمخواری کردن. / «ش» در خوردش و چنگش نقش مضاف الیهی دارد و جهش ضمیر است. [تیمارش پوستش، رگش و ...] / قلمرو ادبی: رگ، استخوان و پوست: مراعات نظیر / دوست و پوست: جناس ناهمسان اختلافی/ قلمرو فکری: نه آشنا غم او را خورد و نه بیگانه. هیچ یک از او غمخواری نکردند و [این شد که] مانند چنگ بسیار نحیف و لاغر شد.

- ۱۰ چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
 برو شیر دژنده باش، ای دغل!
 چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
 بخور تا توانی به بازوی خویش
 بگیر ای جوان دست درویش پیر
 خدا را بر آن بنده بخشایش است
- ز دیوار محرابش آمد به گوش:^۱
 مینداز خود را چو روباه شل^۲
 چه باشی چو روبه، به وامانده، سیر^۳
 که سَعِیت بود در ترازوی خویش^۴
 نه خود را بیفکن که دستم بگیر^۵
 که خلق از وجودش در آسایش است^۶

۱- قلمرو زبانی: «ش» در صبرش: متمم و در محرابش: مضاف الیه (جهش ضمیر) گوش/ قلمرو ادبی: هوش و گوش: جناس ناهمسان اختلافی/ قلمرو فکری: وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی [کاملاً] بی طاقت شد، از محراب [گوشه دیوار] خطایی به گوشش آمد.

۲- قلمرو زبانی: دَغَل: تبیل، کسی که ناراستی کند، مکر و حيله. (دغل: در اصل کسی که چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر می‌دهد.)/ قلمرو ادبی: شیر و روباه: مراعات نظیر و تقابل/ تشبیه: مانند شیردرنده و روباه شل./ قلمرو فکری (با بیت قبل موقوف المعانی است.) ای تبیل، پرو به مانند شیر درنده باش و تلاش کن و به مانند روباه ضعیف و ناتوان، تبیلی پیشه نکن.

۳- قلمرو زبانی: وامانده: پس مانده/ ماند: بماند، مضارع التزامی./ قلمرو ادبی: واج آرایی: صامت ج/ تشبیه/ شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی/ چه باشی: نباش: استفهام انکاری./ قلمرو فکری: آن چنان بکوش که از تو چیزی برای دیگران (ضعیف‌ترها و آنان که توان کار کردن ندارند) بماند: مانند شیر که از او چیزی برای روباه ماند./ مفهوم: توصیه به کار و تلاش و پرهیز از تبیلی.

۴- قلمرو زبانی: توانی: مضارع اخباری./ قلمرو ادبی: بازو: مجازاً قدرت، تلاش./ سعی ات بود در ترازوی خویش: کنایه از اینکه نتیجه کار و تلاشت به خودت برمی‌گردد./ تلمیح به آیه «ان لیس للانسان الا ماسعی»/ قلمرو فکری: از قدرت و نیروی خودت استفاده کن؛ «زیرا نتیجه کوشش تو، عاید خودت خواهد شد.» (یوسفی) و به گفته سعدی: هر که نان از عمل خویش خورد/ منت حاتم طائی نبرد.

۵- قلمرو زبانی: جابه‌جایی ارکان جمله در مصرع اول با مقدم شدن فعل (شیوه بلاغی)/ قلمرو ادبی: پیر و جوان: تضاد/ دست گرفتن: کنایه از یاری و کمک کردن/ خود را افکندن: خود را به ناتوانی زدن./

قلمرو فکری: ای جوان باید به درماندگان و ناتوانان کمک کنی و خودت را افکنده و خوار و ذلیل و مایه ترحم دیگران نسازی.

۶- قلمرو زبانی: بخشش و بخشایش: «بخش» از مصدر «بخشیدن» و «بخشا» از مصدر «بخشاییدن». بخشیدن یعنی تقسیم کردن و دادن و بخشاییدن یعنی درگذشتن و عفو کردن و رحم کردن:

سروش را بدین گرزۀ گاوچهر
 بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر

نبودش پسندیده بخش پدر
 که داد او به کهنتر پسر، تخت زر

(شاهنامه ج مسکوا/ ۵۹/ ۱ و ۷۳/ ۱)

و حافظ گوید: نگارا بر من بیدل بیخشای
 و واصلنی عَلَی زَغَمِ الْأَعْدَاۃِ

و مولانا (غزل ۳۹: ۲۰): مایم و موج سودا، شب تا به روز تنها
 خواهی بیا بخشا، خواهی پرو جفاکن

«بخشیدن: ... تقسیم کردن، بخشودن. بخشیدن جعلی است و از ماده مضارع ساخته شده است. «بخش: فارسی میانه زردشتی baxš: تقسیم کردن. ماده ماضی baxš در فارسی میانه زردشتی baxst است. ... bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است. ریشه bag به معنی «تقسیم کردن» است. ... «بخشیدن» در فارسی دری، به سبب شباهت ظاهری با «بخشودن» در معنی «بخشودن» که «عفو کردن» معنی می‌دهد، به کار رفته است. «بخت» از ریشه bag آمده است.» (ابوالقاسمی ۱۳۷۴، ۶۱) / خدا را: رای مالکیت است.

قلمرو ادبی: خدا، خلق، بخشایش و بنده: مراعات نظیر/ واج آرایی: صامت «ش»/ تلمیح به حدیث «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»/ قلمرو فکری: خداوند نسبت به آن بنده‌ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.

گرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست^۱
کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای^۲

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم: معناشناسی

یکی از سطوح مطالعهٔ زبان، «معناشناسی» است. معناشناسی عبارت است از مطالعهٔ علمی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها برای پی بردن به مقصود اهل زبان و اینکه چرا برخی از واژه‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و چرا برخی را بی معنا می‌دانند و نمی‌پذیرند؟

برخی از عناصر زبانی دارای دو گونه معنا هستند: ۱- معنای مستقیم ۲- معنای غیرمستقیم
۱- معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است.

۲- معنای غیرمستقیم از همنشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود.

آیا جملهٔ «دیروز، لباس به شما می‌آمد.» در زبان فارسی معیار کاربرد دارد؟ چرا؟

بله؛ زیرا جملهٔ آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطهٔ همنشینی فعل با متمم مربوط می‌شود.

چگونه به معانی متفاوت واژهٔ «ماه» در دو جملهٔ زیر پی می‌بریم؟

الف) ماه روشن بود.

ب) ماه طولانی بود.

در مثال «الف» با استفاده از رابطهٔ همنشینی واژهٔ روشن می‌فهمیم که ماه آسمان است. در مثال «ب» از واژهٔ طولانی می‌فهمیم که منظور ماه سال است.

۱- قلمرو زبانی: «و» در اینجا برای همراهی است؛ یعنی بی مغز و تنها با پوست. / «که» برای تعلیل. / قلمرو ادبی: سر: مجاز از کل وجود/ مغز: مجازاً عقل و اندیشه / پوست: مجازاً ظاهر/ مغز، سر و پوست: مراعات نظیر / پوست و مغز: تضاد / قلمرو فکری: آنکه صاحب مغز و اندیشه است البته کریم هست (اندیشمندان، بخشنندگان)؛ زیرا که بی‌اراده‌ها و راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.

۲- قلمرو زبانی: بیند: می‌بیند، مضارع اخباری / رساند: برساند، مضارع التزامی / قلمرو ادبی: سرای: استعاره از دنیا و آخرت / تلمیح به آیه «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یرَهُ» و نیز تلمیح به حدیث «الدُّنْیا مزرعه الاخره» / قلمرو فکری: ادامه و تفسیر بیت‌های قبل خود است؛ آن کسی در هر دو جهان رستگار می‌شود که دست دیگران را در این جهان بگیرد.

ارتباط معنایی با ابیات

«تو نیکی می‌کن و در دجله انداز	که ایزد در بیابانت دهد باز»	(سعدی - موعظ)
«عبادت به جز خدمت خلق نیست	به تسبیح و سجاده دلّی نیست»	(بوستان سعدی - باب اول)

□ حال با استفاده از رابطه همشبینی واژه‌ها معنای متفاوت فعل «برد» را در جمله‌های زیر نشان می‌دهیم :

(الف) دانش‌آموز مسابقه را برد. (برنده شد) ب) امیرحسین برادرش را به پارک برد. (عمل بردن)

ب) کودک از همه دل برد. (شيفته کرد) ت) فرزندم با زیاد کردن صدای تلویزیون سرم را برد. (آشفته کرد)

□ معنای متفاوت فعل «گشت» در جمله‌های زیر :

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

معنی بیت : وقتی به خدا تعلق پیدا کنی، همه چیز از آن تو خواهد شد. وقتی از خدا روی برگردانی، همه چیز از تو روی بر می‌گرداند. گشت در مصراع اول به معنی شد و در مصراع دوم به معنی روی برگرداندن است.

✱ دو شیوه برای تشخیص معنای واژه‌هایی که به تنهایی پیام روشن ندارند :

۱- قرار گرفتن در جمله یا زنجیره سخن ۲- از طریق رابطه‌های هم‌معنایی

واژه «سیر» با معانی مختلف در جمله‌های زیر :

(الف) سیر را در هنگام پاییز می‌کارند. (نوعی گیاه کاشتنی) در رابطه با واژه می‌کارند، تناسب دارد.

ب) سیر را غم گرسنه نیست. (شخص برخوردار از غذا) با گرسنه تضاد دارد.

پ) سیر را مساوی ۷۵ گرم می‌دانند. (واحد اندازه‌گیری وزن) با ۷۵ گرم ترادف دارد.

ت) سبزشیر رنگ زیبایی است. (رنگ تند) با سبز تضمن دارد.

ث) چنگیز از ریختن خون بی‌گناهان سیر نشد. به معنی راضی نشدن، مفهوم کنایی دارد.

رابطه‌های معنای واژگانی عبارت‌اند از : ۱- تناسب ۲- تضاد ۳- ترادف ۴- تضمن

یافتن معنا در برخی موارد با روابط واژگانی قابل دریافت نیست بلکه مربوط به ذخیره تعابیر کنایی و ضرب‌المثل‌ها است که از مجموع معنای واژه‌های آن قابل درک است و تا کسی آن را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم آن نخواهد بود. مانند : «کله‌اش بوی قورمه سبزی می‌دهد.» یعنی، سخنان خطرناک می‌زند. و «دهانش بوی شیر می‌دهد.» یعنی، کم سن و سال است.

آموزه دوم : نماد

سمبل «symbol» را در ادبیات فارسی رمز، مظهر و نماد می‌گویند. نماد یک رابطه ذهنی است که در متن به عنوان یک عنصر زبانی مصداق‌های گوناگون پیدا می‌کند و آن را بهترین نحوه بیان مضمون و مطلبی می‌دانند که برای ما جنبه ناخودآگاه دارد و هنوز طبیعتش کاملاً شناخته نشده است. (ر.ک. بیان دکتر سیروس شمیسا، ۱۳۸۷، صص ۲۱۸-۲۱۷)

سمبل نیز مانند استعاره، ذکر مشبّه به و اراده مشبّه است اما با این تفاوت که اولاً در سمبل، آشکارا به

یک مشبّه خاص اشاره ندارد بلکه اشاره به چند مشبّه نزدیک به هم از جهت معانی و مفاهیم است که به آن (Range of reference) گویند. است؛ در ثانی، در استعاره، مشبّه به را به دلیل وجود قرینه صارفه حتماً در معنای ثانوی در می‌یابیم اما سمبل در معنای خود نیز فهمیده می‌شود. نماد را انواعی است: الف) دلالتگر (significative)؛ ب) استعاری (metaphoric)؛ پ) قدسی (sacramental) ت) یادبودی (commemorative).

در اشعار تمثیلی فارسی، سمبل، نشانه‌هایی است شناخته شده که هدف از روایت آن انتقال مفاهیم بوده است. در عرفان نماد و رمز کاربرد فراوان دارد و «شیر و روباه» در درس نیکی از نوع نماد استعاری است.

کنج حکمت

هَمّت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»^۱

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همّت و بازوی حمیت کشند، نه به قوّت تن و ضخامت بدن.»

بهارستان، جامی

تحلیل متن

هَمّت، یعنی اراده انجام کار و به‌ویژه کارهای بزرگ؛ اما این اراده و خواست به نیروی بازو نیست بلکه به غیرت و مردانگی است. غیرت نیرویی معنوی است که از باور برمی‌خیزد؛ باور به یک حقیقت؛ حقیقتی که می‌تواند حمیت را توجیه و تفسیر کند.

این نکته را با یک داستان دیگر می‌توان بسیار ساده و ملموس‌تر کرد. داستان حماسی «آرش کمان‌گیر» که همه دانش‌آموزان نیز با آن آشنا هستند. آرش تیری پرتاب می‌کند؛ هیچ نیرویی قادر نیست چنان تیری پرتاب کند به جز غیرت و حمیتی که می‌گوید، نباید یک وجب از خاک کشور را به دشمن سپارد. یا در داستان رستم و اسفندیار؛ چون رستم به ناروا مورد حمله واقع شده، بنابراین حق با اوست. پس آن تیر دو شاخ به نیروی غیرتی است که دقیقاً بر دو چشم اسفندیار می‌نشیند.

هَمّت بلند دار که مردان روزگار از هَمّت بلند به جایی رسیده‌اند

۱- در نسخه‌ای دیگر: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی، چون می‌کشد؟ (ن.ک بهارستان ۱۳۷۴ به تصحیح اسماعیل حاکمی، روضه هشتم، ص ۱۱۶)

درس دوم

عنوان: قاضی بُست

محتوا: متن، تصویر

درون‌مایه: آموزه‌های اخلاقی (قناعت و خرسندی و درست‌کرداری و...)
قالب متن: نثر تاریخی (داستان)

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام
متن درس
- ۲- بازگردانی جمله‌ها به
نثر امروزی

قلمرو ادبی

- ویژگی‌های نثر تاریخ‌بیهقی
(اطناب، ایجاز، توصیف
دقیق جزئیات و...)

قلمرو زبانی

- ۱- شیوه مجهول کردن
جمله معلوم
- ۲- تحول معنایی واژگان

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه آثار تعلیمی (تاریخ بیهقی) (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های اخلاقی، مانند قدردانی، قناعت، پابندی به موازین دینی (عمل)
- ۳ آشنایی با اثر مرسل و ویژگی‌های آن (علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای زبانی و فکری متن درس (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس و معادل‌سازی آنها (علم)
- ۸ واژه‌هایی که ارزش معنایی یا املائی دارند، بشناسند و بیاموزند. (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به اهداف آموزشی این درس، می‌توان با استفاده از شیوه‌های ایفای نقش و اجرای نمایش به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دست‌سازه‌های دانش‌آموزی حاوی عبارات مهم درس، پرده‌نگار، نوار کاست خوانش متن یا لوح فشرده آموزش قلمروها (CD)، به صورت صوتی و تصویری و...

منابع تکمیلی

- ۱ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. حسن انوری. ۱۳۷۳. تهران: انتشارات سخن.
- ۲ تاریخ بیهقی ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی. ۱۳۸۸. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ۳ جلد. چاپ سیزدهم. تهران: مهتاب.
- ۳ تحلیل سیاسی زبان بدن در تاریخ بیهقی. علی اکبر باقری خلیلی؛ مرضیه زُلیکانی. ۱۳۹۴. فصلنامه متن پژوهی ادبی. دوره ۱۹، شماره ۶۵، صص ۷۹-۹۹.
- ۴ شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم در عصر غزنویان بر مبنای تاریخ بیهقی. زهره موسوی. مجله کیهان. فرهنگي. ۱۳۸۴. شماره ۶۱.

۵ قضا و داوری در عصر غزنویان بر مبنای تاریخ بیهقی. دکتر مهوش واحد دوست. ۱۳۸۹. مقاله پنجمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.

۶ نظام حکومتی در آینه تاریخ بیهقی. پرتوسادات یوسفی. ۱۳۸۵. کرج. جام گل. صص ۲۸۸-۲۵۸.

تحلیل متن درس

قاضی بُست^۱

و روز دوشنبه، امیر^۲ [مسعود] شبگیر برنشست و به کرانِ رودِ هیرمند رفت با بازان و یوزان و حَشم و ندیمان و مُطربان؛ و تا جاشگاه به صید مشغول بودند. پس به کرانِ آبِ فرود آمدند و خیمه‌ها و شِراع‌ها زده بودند. نان بخوردند.

از قَضای آمده^۳، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی^۴ ده بیاوردند. یکی بزرگ تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افکندند^۵ و شراعی^۶ بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود^۷ و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت. ^۸ آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هَراهِز و غریو^۹ خاست. امیر برخاست و هنر آن بود^{۱۰} که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به

۱- نقل از تاریخ بیهقی (۷۲۹/۲) به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض ۵۰۷.

۲- امیر: «این لفظ از اوایل دوره اسلامی با مضاف‌الیه «المؤمنین» درباره خلفا به کار رفته است و گویند نخستین بار عمر خلیفه دوم را با این لقب ملقب ساختند (در این مورد رجوع شود به مقدمه ابن خلدون ترجمه فارسی ج ۱ ص ۴۴۹) در دوره غزنوی و سلجوقی در این موارد به کار رفته است: ۱- پادشاه... ۲- شاهزادگان... ۳- فرمانده کل سپاه و حکام ولایات و ارباب سیاست... ۴- به معنی سرور و رئیس چون امیرالشعرا... (انوری ۱۸)

۳- قلمرو زبانی: از قضای آمده: قید. از روی اتفاق

۴- قلمرو زبانی: ناو: کشتی. با توجه به قرینه کشتی که مترادف آن نیز هست، به نظر منظور از ناو همان کشتی‌های کوچک مخصوص رودخانه‌هایی چون هیرمند باشد. و اینکه آن را قایق کوچک میان تهی بدانیم در اینجا مورد نظر نیست با توجه به توضیحات و قرائن متن که چندین نفر در آن نشسته‌اند و جامه‌ها افکنده‌اند. / قلمرو ادبی: کشتی، ناو، شراع: مراعات نظیر.

۵- قلمرو فکری: جامه‌ها افکندند: گستردنی‌ها را گستردند؛ بسترها را مهیا کردند.

۶- قلمرو زبانی: سایه‌بان

۷- قلمرو فکری: آب نیرو کرده بود: آب بالا آمده بود؛ آب فشار آورده بود.

۸- قلمرو فکری: نشستن و دریدن گرفت: کشتی در حال فرورفتن و شکافتن بود.

۹- قلمرو زبانی: هَراهِز: آشوب. / غریو: بانگ و فریاد.

۱۰- قلمرو فکری: هنر آن بود: بخت یار بود؛ «هنر در اینجا به معنی تفضل خداوند یا بخت نیک.» (خطیب رهبر، ۸۴۳/۲) نیز گوید: «هنر بزرگ آن است که روزی خواهد بود جزا و مکافات را در آن جهان.» (۲۴۶/۱)

کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد^۱ و پای راست افگار^۲ شد، چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست^۳ و هیچ نماده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد^۴ و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانند و به کرانه رود رسانیدند. و امیر از آن جهان آمده،^۵ به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود^۶ و برنشست^۷ و به زودی به کوشک^۸ آمد که.... و دیگر روز، امیرنامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب^۹ که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزارهزار دَرَم به غزنین و دوهزارهزار دَرَم به دیگر ممالک، به مُسْتَحِقَّان و درویشان دهند، شکر این را، و نبشته آمد^{۱۰} و به توقیع^{۱۱} مؤکد گشت و مبشران برفتند.

و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی^{۱۲} افتاد، چنان که بار^{۱۳} نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبّا و تنی چند از خدمتکارانِ مرد و زن، و دل‌ها سخت متحیر و مشغول شد^{۱۴} تا حال چون شود.^{۱۵}

۱- قلمرو فکری: نیک کوفته شد: به شدت مجروح شد. / قلمرو زبانی: نیک: قید.

۲- قلمرو زبانی: مجروح و زخمی

۳- قلمرو فکری: یک دوال پوست و گوشت بگسست: «به قدر یک تسمه پوست و گوشت از هم درید و جدا شد.» (خطیب رهبر، ۸۴۳/۲)

۴- قلمرو فکری: خداوند بعد از نشان دادن قدرت خود (شکستن کشتی) به آنها لطف و رحمت کرد. (سخنی پس از گشایش)

۵- قلمرو فکری: نجات یافته از مرگ

۶- قلمرو ادبی: تر و تباه: «مجازاً ناخوش و از حال گشته.» (۸۴۳/۲) «تر و تباه مثل این است که از لغات اتباع و مأخوذ از محاوره بوده شاید شعر معروف «برو تباه آمده» نیز در اصل تر و تباه بوده.» (غنی و فیاض، ۵۰۸) در مورد این شعر عامیانه ن. ک دوره کامل بیست مقاله قزوینی (قدیم‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام) ص ۳۴.

۷- قلمرو زبانی: سوار اسب شد.

۸- قلمرو زبانی: کاخ، قصر.

۹- قلمرو زبانی: دشوار، سخت.

۱۰- قلمرو زبانی: فعل مجهول: نبشته شد. در گذشته، گاه از افعال «آمد و گشت» برای مجهول شدن استفاده می‌کردند.

۱۱- قلمرو زبانی: توقیع: امضا، نوشته مختصر شاه بر فرمان.

۱۲- قلمرو زبانی: سرسام: «مرضی باشد که در دماغ، ورم پیدا می‌شود. مرکب از دو کلمه فارسی است سر به معنی رأس و سام به معنی بیماری» (لغت نامه)

۱۳- قلمرو زبانی: بار: اجازه. اجازه ملاقات با شاه. دو نوع بار بود: یکی بار خاص که برای عوامل اجرایی حکومت بود و دیگر بار عام که برای عموم بود. «در اصطلاح درگاهی و دیوانی به معنی رخصت و اجازه دخول است که پادشاهان بر اولیا و حشم و رعیت دهند. خواجه نظام الملک در فصل بیست و هشتم سیرالملوک در ترتیب بار دادن خاص و عام گوید...» (انوری ۲۱)

۱۴- قلمرو ادبی: دل مشغول بودن: کنایه از نگرانی. / دل‌ها: مجازاً مردم

۱۵- قلمرو فکری: چه اتفاق روی خواهد داد.

تا این عارضه افتاده بود، بونصر^۱ نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نُکَت^۲ بیرون می‌آورد و از بسیاری نُکَت، چیزی که در او گراهیتی نبود^۳ می‌فرستاد فرود سرای به دست من، و من به آغاچی^۴ خادم می‌دادم و خیرخیر^۵ جواب می‌آوردم. و امیر را هیچ ندیدم تا آن گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین^۶ و من نُکَت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاچی بستد و پیش برد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.»^۷

پیش رفتم، یافتیم خانه تاریک کرده و پرده‌های کُتَن آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زَبرِ آن و امیر را یافتیم آنجا بر زَبرِ تخت نشسته، پیراهن توزی^۸ [بر تن]، میخَنه^۹ در گردن، عِقدی^{۱۰} همه کافور و بوالعلا طیب آنجا زیرِ تخت نشسته دیدم. گفت بونصر را بگوئی که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده آید که عِلّت و تب تمامی زایل شد.

من باز گشتم و آنچه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عزّ و جلّ^{۱۱} بر

۱- منظور بونصر مشکان. استاد ابوالفضل بیهقی، صاحب دیوان رسالت.

۲- قلمرو زبانی: نُکَت، نکته‌ها، و در اینجا به معنی خلاصه و چکیده نامه‌هاست.

۳- قلمرو زبانی: گراهیت: ناخوشی و ناخوش داشتن. karahiyat، کراحت داشتن، نفرت، بی میلی ... این کلمه در اصل مخفف است ولی به ضرورت شعر مشدد آید ... در تداول نیز به تشدید یا استعمال شود. «(معین) در اینجا یعنی نامه‌هایی که در آن خبر ناخوش و ناپسندی نبود که حال امیر را - که ناخوش بود - ناخوش تر کند.

۴- آغاچی: «این کلمه مکرر در تاریخ بیهقی آمده است و در آن کتاب ظاهراً شغل کسی است که حاجب مخصوص بوده است. نامه‌ها و سفارش‌های اعیان و امرا و کسانی را که به درگاه می‌آیند به مسعود می‌رساند و بالعکس. گاهی با لفظ خادم آن را موصوف می‌کند چنان که در صفحه ۱۹۶ گوید: ملطفه نزدیک آغاچی خادم بردم و بدو دادم و جایی فرود آمدم ... آغاچی به صورت‌های اغاجی، آغاچی، آغچی، آغچی، اغچی، اغچی، در کتاب‌ها ضبط شده است. مرحوم محمد قزوینی نوشته‌اند: آغاچی ظاهراً کلمه‌ای است ترکی (آغا+چی) به معنی حاجب و خادم خاصه سلاطین (لباب الاالیاب چاپ نفیسی ص ۵۶۸) و ...» (انوری ۱۵).

۵- قلمرو زبانی: خیرخیر: سریع و راحت. اصطلاحی است که بیهقی در چند جای دیگر تاریخ خود، آن را به کار برده است و از جمله، ۷۰۷/۲: «... لشکری بدین بزرگی خیرخیر زیر و زبر شد.» یعنی «بی سبب و بیهوده و رایگان و آسان» (خطیب رهبر ۸۲۷/۲، شماره ۲۰ و ۶۲۷. شماره ۲).

۶- علی تکین: برادر طغان شاه که سلطان مسعود از او کمک خواسته بود.

۷- این بند در تاریخ بیهقی چنین آمده است: «بونصر این نامه‌ها را به خط خویش، نُکَت بیرون آورد، تا این عارضه افتاده بود بیش چنین می‌کرد و از بسیاری نکته، چیزی که در او گراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای به دست من، و من به آغاچی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدم تا این نکته بردم و بشارتی بود. آغاچی بستد و پیش برد، پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می‌بخواند.»» (خطیب رهبر ج ۷۳۳/۲)

۸- قلمرو زبانی: توزی: جامه تابستانی نازک از کتان (۸۴۵).

۹- قلمرو زبانی: گردن‌بند

۱۰- قلمرو زبانی: میخَنه: گردن‌بند؛ «کلمه عقد بدل است» (غنی و فیاض، ۵۱۱) کافور ماده خوشبو و سفید رنگی بوده که در گذشته برای تب‌زدایی و ضد عفونی کردن از آن استفاده می‌کردند.

۱۱- قلمرو زبانی: آوردن «را» در تر پس از خدای نشان می‌دهد که خدای به صورت اضافه با عز و جل خوانده نمی‌شود. (خطیب

سلامت امیر، و نامه نبشته آمد^۱. نزدیک آغاجی بردم و راه یافتم تا سعادت دیدار همایون^۲ خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو^۳ بازآی که پیغامی است سوی بونصر در بایی، تا داده آید. گفتم چنین کنم. و بازگشتم، با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم. و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم درنهاد^۴. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات^۵ فارغ شده بود و خیلانشان و سوار را گسیل کرده. پس، رُقتی نبشت به امیر و هرچه کرده بود باز نمود و مرا داد.

و بیردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت نیک آمد. و آغاجی خادم را گفت: کیسه‌ها بیاور، و مرا گفت بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره^۶ است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست^۷. و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شُبّهت باشد از این فرماییم^۸؛ و می شنویم که قاضی بُست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی^۹ دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را ضیعتکی^{۱۰} حلال خَرند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: خداوند این سخت نیکو کرد. و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم وامانده‌اند. و به خانه بازگشت و کیسه‌ها

۱- منظور، جواب نامه بوسهل حمدوی، عمید عراق است.

۲- قلمرو زبانی: دیدار همایون: چهره فرخنده.

۳- قلمرو زبانی: مرجع ضمیر تو، ابوالفضل بیهقی است.

۴- قلمرو ادبی: قلم در نهاد: کنایه از قلم بر کاغذ نهاد و به نوشتن پرداخت.

۵- قلمرو فکری: تا نزدیک نماز ظهر، کارهای مهم را به پایان رسانیده بود.

۶- قلمرو زبانی: زر پاره: قراضه و خُرده زر یا پاره زر. پاره به معنی مسکوک نیز آمده است، فرخی فرماید: «بُر پاره زر گردد جایی که خوری می / بر چشمه خون گردد جایی که کشی کین» (خطیب رهبر ۸۴۵) به نظر، چون برای سکه زدن، نخست می‌باید طلا را از پیکره جدا ساخت و پس بگداخت و به صورت مسکوک درآورد، از این روی بدان پاره می‌گویند، همان که در ادامه بر زبان امیر مسعود جاری می‌شود: «بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده»

۷- قلمرو زبانی: منظور از پاره کردن، قطعه قطعه کردن و تکه کردن طلا است. / حلال ترین مال هاست. صفت عالی. / قلمرو فکری: تأکید بر حرام نبودن و بی تردید بودن طلاها و حلال قطعی آنهاست.

۸- قلمرو زبانی: شُبّهت: تردید میان حلال و حرام، اسم از اشتباه. / قلمرو فکری: در گفت‌وگوی بین بونصر و قاضی نیز می‌بینیم که قاضی چون خود در آن جنگ‌ها با سلطان محمود نبوده، نمی‌تواند بپذیرد که مال‌ها حلال باشند. توضیح اینکه از نبردهای سلطان محمود غزنوی با غیر مسلمانان، تحت عنوان «غزو» یاد کرده‌اند، بنابراین غنایمی که نصیب مسلمانان می‌شد، حلال به شمار می‌رفته. استدلال سلطان مسعود و بونصر نیز به این نکته بوده است.

۹- قلمرو زبانی: ضیعت: آب و زمین زراعت.

۱۰- قلمرو زبانی: ضیعتک: «ک» در آن، برای تصغیر است یعنی زمین زراعی مختصر و کوچک.

با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر پیغام سلطان^۱ به قاضی رسانید.

بسیار دعا کرد و گفت: این صِلَت^۲ فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست^۳ نیست اما چون به آنچه دارم و^۴ اندک است قانعم، وِزَر و وِبَال^۵ این چه به کار آید؟

بونصر گفت: ای سبحان الله^۶، زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر^۷ بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین^۸ می‌روا دارد سندن، آن، قاضی همی نستاند؟

گفت زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است^۹ که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی، علیه السلام، هست یا نه. من این نپذیرفتم و در عهده^{۱۰} این نشوم. گفت اگر تو نپذیری به شاگردان خویش و به مُستحقّان و درویشان ده. گفت من هیچ مستحق نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟ به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.

بونصر پسرش را گفت تو از آن خویش بستان. گفت: زندگانی خواجه عمید^{۱۱} دراز باد. علی ایّ حال^{۱۲}، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم^{۱۳} از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال

۱- قلمرو زبانی: سلطان: «سلطان در اصطلاح دوره غزنوی و سلجوقی به معنی پادشاه است و چنان که مشهور است اول پادشاهی که در اسلام وی را به لقب سلطان خوانده‌اند محمود غزنوی است. (تاریخ سیستان ص ۱۳۷ ح ۴) بر ملوک زبردست که زیر دست ملوک مستقل بوده نیز اطلاق شده. (یادداشت‌های قزوینی ج ۵ ص ۱۴) در اصطلاح زمان مسعود چنان که از تاریخ بیهقی معلوم است به جای سلطان و پادشاه «امیر» استعمال می‌شود. (انوری ۴۰)

۲- قلمرو زبانی: صِلَت: عطا، بخشش، انعام. / قلمرو فکری: این هدیه، مایه افتخار من است.

۳- قلمرو زبانی: در بایست: لازم و ضروری. / قلمرو فکری: نمی‌گویم که به آنها نیاز ندارم... در روز قیامت باید برای آن حساب پس بدهم. ارتباط معنایی با بیت: گرچه ز جهان جوی نداریم/ هم سر به جهان فرو نیاریم (فخرالدین عراقی)

۴- قلمرو زبانی: به این نوع حرف ربط، و او حالیه می‌گویند.

۵- قلمرو زبانی: وِزَر: پَرز، گناه. / وِبَال: سرانجام بد و عذاب.

۶- قلمرو زبانی: ای سبحان الله: «در سیاق فارسی از اصوات است برای تعجب به معنی شگفتا» (خطیب رهبر، ۸۴۶/۲)

۷- قلمرو ادبی: مجازاً جنگ

۸- امیر المؤمنین: ن. ک. امیر.

۹- قلمرو فکری: منظور از خداوند، خواجه عمید، بونصر مشکان است. / منظور از خلیفه مراد القائم بامر الله خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷) است. (خطیب رهبر ج ۲/ ۸۴۵) حساب خلیفه جداست.

۱۰- قلمرو فکری: مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.

۱۱- قلمرو زبانی: عمید: مهتر و رئیس. منظور بونصر مشکان است.

۱۲- قلمرو زبانی: علی ایّ حال: به هر حال.

۱۳- قلمرو زبانی: علم: دانش و معرفت و در اینجا مراد علم دین یا فقه.

و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردمی. پس، چه جای آنکه سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف^۱ و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه خطام دنیا^۲ حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.

بونصر گفت: لِلَّهِ دَرْكُما^۳؛ بزرگا که شما دو تنید^۴ و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند^۵ بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، رُفعتی^۶ نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد.

تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی/ جلد هشتم

کارگاه متن پژوهی

شیوه مجهول کردن جمله معلوم

طرز ساخت فعل مجهول: صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + فعل کمکی شد = گفته شد، خورده می‌شود و... بسیاری از صفت‌های موسوم به صفت مفعولی، کاربرد صفتی ندارند؛ یعنی، صفت واقع نمی‌شوند؛ مانند: پرسیده، خریده، خوانده و... در فارسی امروز نمی‌گوییم «فیلم دیده، کالای خریده، کتاب خوانده» و اگر به صورت صفت به کار روند، می‌شود: «فیلم دیده شده، کالای خریده شده و کتاب خوانده شده» به عبارت دیگر، اینجا، هرچند صفت مفعولی نامیده می‌شوند اما عملاً صفت نیستند و فقط در ساخت شش نوع افعال ماضی و فعل مجهول به کار می‌روند، بنابراین صفت مفعولی دو گونه است:

۱ گروهی که فقط در ساخت افعال از جمله ماضی و فعل مجهول به کار می‌روند؛ مانند:

(الف) گلاب گرفته شده است. (ب) حرف‌ها گفته می‌شد. (پ) آب جوشانده شده بود. (ت) نامه برده خواهد شد.

۲ گروهی که علاوه بر کاربرد فوق به عنوان صفت هم کاربرد دارند و اسم را توصیف می‌کنند؛ مانند: در زنگ زده، آهن گداخته و... (ن.ک، همگام با زبان فارسی ص ۳)

شیوه مجهول کردن جمله معلوم: در مقابل جمله مجهول، جمله معلوم قرار دارد؛ یعنی جمله‌ای که نهاد آن معلوم و مشخص است اما در جمله مجهول، نهاد نامعلوم است. در جمله‌های معلوم، افعالی مجهول

۱- قلمرو زبانی: توقف: ایستادن [در عرصه رستخیز].

۲- قلمرو زبانی: خطام دنیا: اندک خواسته این جهان.

۳- قلمرو زبانی: جمله دعایی است به معنای «شما دو تن را از خداوند خیر بسیار باد».

۴- قلمرو زبانی: «الف» در بزرگا برای تکثیر و مبالغه است و «که» برای تأکید است. (خطیب رهبر ۲/ ۸۴۶) / قلمرو فکری: شما دو نفر بزرگ و والا مقام هستید.

۵- قلمرو زبانی: اندیشه مند: این اصطلاح را در تاریخ بیهقی و در متون گذشته بسیار می‌بینیم؛ معنای آن ترسیدن و به اندیشه فرو رفتن است. می‌توان اصطلاح «خوف» (خوف و رجا) را گاه با آن برابر دانست.

۶- قلمرو زبانی: رُفعت: نوشته مختصر یا نامه موجز. / نبشت: نوشت: فرایند واجی ابدال در آن اتفاق افتاده است.

خواهند شد که مفعول‌پذیر باشند. پس افعال ناگذر مجهول نخواهند شد. جمله زیر به روشی که می‌آید، مجهول می‌شود: «این مرد بزرگ خيلتاشان و سوار را گسيل کرد.»

۱ حذف نهاد (گروه نهاد) جمله: این مرد بزرگ

۲ حذف رای مفعولی و جانشین کردن مفعول به جای نهاد محذوف: خيلتاشان و سوار را.

۳ تبدیل فعل اصلی جمله به صفت مفعولی (بن ماضی + ه): کرده.

۴ استفاده از فعل کمکی «شد».

۵ مطابق‌سازی نهاد جدید با فعل در زمان خواسته شده در جمله.

جمله مجهول شده: خيلتاشان و سوار گسيل کرده شدند.

در گذشته به جای فعل کمکی «شد» گاه از فعل‌های «آمد و گشت» استفاده می‌شد؛ مانند: نامه‌ها نبشته آمد.

شعر خوانی

زاغ و کبک^۱

زاغی از آنجا که فراغی گزید	رخت خود از باغ به راغی کشید
دید یکی عرصه به دامن کوه	عرضه ده مخزن پنهان کوه
نادره کبکی به جمال تمام	شاهد آن روضه فیروزه فام
هم حرکاتش متناسب به هم	هم خُطواتش متقارب به هم....
	تحفة الأحرار، جامی ^۲

تحلیل متن

روشن است که پیام اصلی داستان، پرهیز از تقلید کورکورانه و دوری از خودباختگی است و همان مثل معروف «زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

تلاش انسان باید مصروف کشف خود شود، کشف توانمندی‌های خود، و نه اینکه به جای کشف استعدادهای خود به تقلید روی آورد؛ و از آنجا که رفتار تقلید شده، با ویژگی‌های اخلاقی و فطری او

۱- این درس، پیش از این به عنوان قسمت دوم درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری آمده. نقل از اورنگ سوم (تحفة الأحرار) ۱۳۳۷، ص ۴۳۱، تصحیح آقامرتضی مدرس گیلانی.

۲- جامی (۸۹۸-۸۱۷ ه.ق).

سازگار نمی افتد، بنابراین پایانی زبان بار خواهد داشت : فرد از خود دور می افتد و بی هویت می شود و

□ بیت ۱

قلمرو زبانی : راغ : دامنه سبز کوه، مرغزار. / فراغ : آسایش.

قلمرو ادبی : جناس ناهمسان اختلافی : زاغ و راغ / فراغ و راغ / باغ و زاغ / رخت کشیدن : کنایه از به جایی رفتن. / واج آرایی صامت «غ»

قلمرو فکری : زاغی برای اینکه در آسایش و راحتی بیشتری باشد، تصمیم گرفت از باغ به صحرایی

برود.

□ بیت ۲

قلمرو زبانی : عرصه : میدان، صحرا / عرضه ده : نشانگر.

قلمرو ادبی : جناس ناهمسان اختلافی : عرصه و عرضه / اضافه استعاری : دامن کوه.

قلمرو فکری : آن عرصه سرسبز و زیبا، زیبایی های پنهان کوه را به نمایش می گذاشت.

□ بیت ۳

قلمرو زبانی : شاهد : زیبارو. / روضه : باغ، گلزار. ج. ریاض. / فیروزه فام : به رنگ فیروزه (فیروزه)،

کبود، آسمانی.

قلمرو ادبی : شاهد : ایهام دارد : ۱- گواه ۲- زیبارو

قلمرو فکری : کبک بسیار زیبایی در آنجا بود و زیباروی آن باغ فیروزه رنگ بود.

□ بیت ۴

قلمرو زبانی : حُطُوات : ج حُطوة، گام ها. / متقارب : هم گرای، نزدیک به هم.

قلمرو ادبی : بیت ترصیع دارد. / جناس تام : هم و هم.

قلمرو فکری : حرکاتش موزون و هماهنگ بود و گام هایش نزدیک به هم و زیبا بود.

□ بیت ۵

قلمرو ادبی : اشتقاق : رفتار و روش.

قلمرو فکری : زاغ وقتی آن راه رفتن و حرکات متناسب و شیوه موزون راه رفتن او را دید؛ (بیت

موقوف المعانی است با بیت بعدی)

□ بیت ۶

قلمرو ادبی : مصرع اول کنایه از کنار گذاشتن روش خود/ جناس ناهمسان اختلافی : پای و جای.

قلمرو فکری : زاغ از رفتار خود دست کشید و از کبک تقلید کرد.

□ بیت ۷

قلمرو ادبی : کل بیت کنایه از تقلید کورکورانه/ جناس ناهمسان اختلافی : قدم و قلم/ قلم : مجازاً نقش.

قلمرو فکری : مانند قدم نهادن کبک گام می نهاد و حرکت می کرد.

□ بیت ۸

قلمرو زبانی : القصه : خلاصه / مرغزار : دشت، چمنزار.

قلمرو فکری : خلاصه، چند روز به این شیوه در آن چمنزار از کبک تقلید کرد.

□ بیت ۹

قلمرو زبانی : خامی : ناپختگی، بی تجربگی و نادانی / رهروی : راه رفتن.

قلمرو ادبی : بیت واج آرای «خ» دارد. / تصویر از خامی خود سوختن می تواند، متناقض نما باشد.

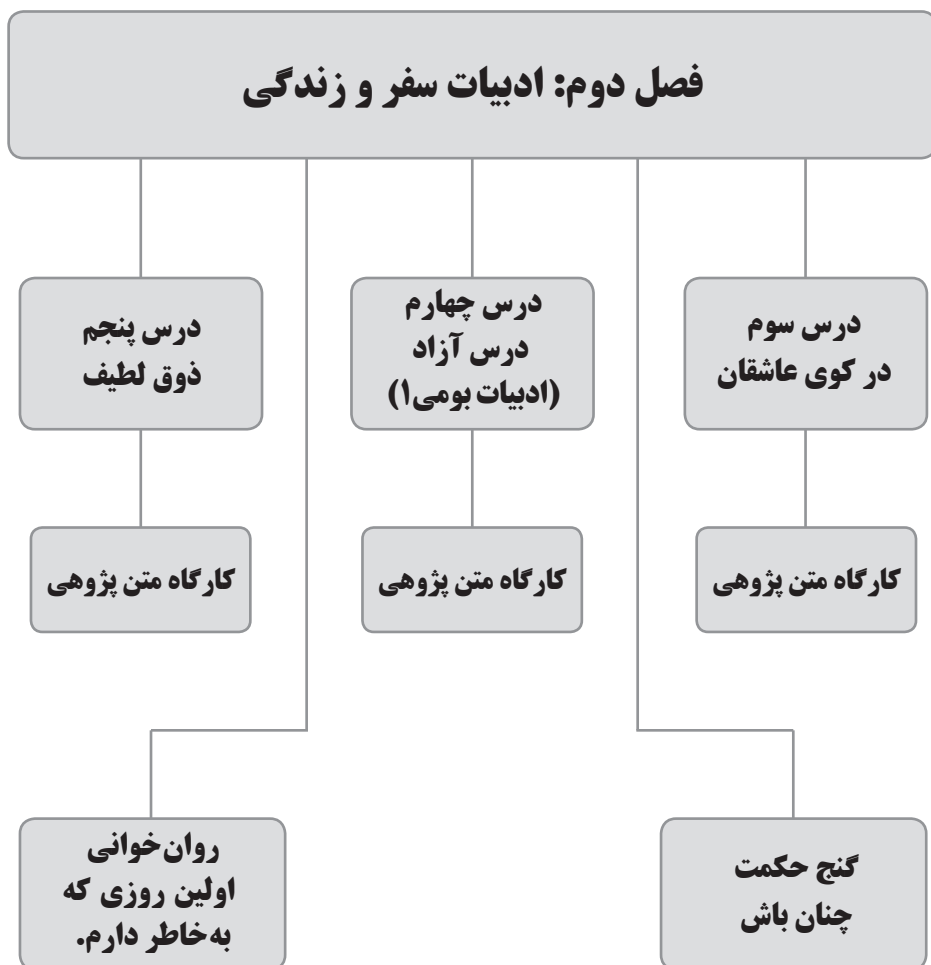
قلمرو فکری : سرانجام زاغ به خاطر تجربه نداشتن، داشته خود را نیز از دست داد و راه رفتن کبک

را نیاموخت.

□ بیت ۱۰

قلمرو زبانی : غرامت زده : زیان دیده.

قلمرو فکری : زاغ حرکات و روش خود را نیز فراموش کرد و از این کار خود زیان دیده ماند.



درس سوم

عنوان: در کوی عاشقان

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: عشق و دوستی
 نوع ادبی و قالب متن: ادبیات سفر و نثر و نظم (غزل و مثنوی)

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
- ۲- بازگردانی ابیات به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (نماد،
 کنایه، تشبیه، تشخیص،
 جناس و مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- نقش‌های تبعی
- ۱- معطوف
 - ۲- بدل
 - ۳- تکرار

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات غنایی (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های اخلاقی، مانند دوست داشتن و خوبی کردن (عمل)
- ۳ آشنایی با قالب غزل (برای سرودن موضوعات عشق، عرفان و پرداختن به خویشتن خویش) (علم)
- ۴ آشنایی با برخی از قلمروهای ادبی، زبانی و فکری (علم)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی شعر (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های ایفای نقش (مولانا، شمس، راوی)، همخوانی متن، گروه‌بندی و پژوهش محوری به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کلیات شمس، تهیه آرشپوی از غزلیات کامل درس، نمایش فیلم کوتاه از سماع در قونیه و

منابع تکمیلی

- ۱ جلوه‌های عشق در شعر مولوی و جان دان. علی حسین رازانی؛ آزاده نیرومند. ۱۳۹۰. فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان) دوره ۳. شماره ۹. صص ۴-۲۴.
- ۲ سیر غزل در شعر فارسی. سیروس شمیسا. ۱۳۷۰. چاپ سوم. تهران: فردوس.
- ۳ عشق در ادب فارسی. ارزشنگ مدی. ۱۳۷۱. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. جعفر سجادی. ۱۳۷۰. تهران: طهوری.
- ۵ کلیات شمس. جلال‌الدین مولوی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ۲۵۳۵. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۶ گزیده غزلیات مولوی. سیروس شمیسا. ۱۳۶۸. تهران: نشر بنیاد.
- ۷ مثنوی معنوی. جلال‌الدین مولوی. به تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی. ۱۳۵۷. چاپ دوم. تهران: زوار.
- ۸ مولوی نامه. جلال‌الدین همایی. ۱۳۶۶. چاپ ششم. تهران: انتشارات هما.

در کوی عاشقان

بروید ای حریفان^۱، بکشید یار ما را
 به بهانه‌های شیرین^۲، به ترانه‌های موزون^۳
 اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم
 به من آورید آخر، صنم^۴ گریز پا را
 بکشید سوی خانه، مه خوب و خوش لقارا
 همه وعده مکر باشد، بفریید او شما را^۵
 (غزلیات شمس ج ۱/ ۱۶۳) ***

چند کنم تورا طلب، خانه به خانه، در به در
 چند گریزی از برم، گوشه به گوشه، کو به کو^۶

۱- اکثر فضلالی معاصر نوشته‌اند، هنگامی که مولانا پسر خود، بهاء‌ولد، را به جست‌جوی شمس تبریزی به دمشق فرستاد، این غزل را سرود اما این اشاره در مناقب‌العارفین افلاکی مذکور نیست. (گزیده غزلیات شمس، شمیسا: ۹۳) قلمرو زبانی: حریف: طرف مقابل در قمار، شراب‌پیمایی، هم دم، هم پیاله، مونس. در «نی‌نامه» گوید:

نی حریف هرکه از یاری برید
 پرده‌هایش پرده‌های ما درید

۲- قلمرو ادبی: صنم: بت، استعاره از معشوق زیبارو. / گریز پا: صفت، کنایه از دور از دسترس بودن.

۳- قلمرو ادبی: بهانه‌های شیرین: حس آمیزی. / زرین: آراسته، خوش‌نما، کامل و تمام. / مه: استعاره از معشوق.

۴- در اصل: به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زَرین...

۵- چهار بیت دیگر این غزل از این قرار است:

دم‌سخت گرم دارد که به جادوی و افسون
 به مبارکی و شادی، چو نگار من درآید
 چو جمال او بتابد، چه بود جمال خوبان
 برو ای دل سبک‌رؤ، به یمن به دلبر من
 یزند گره بر آب او و، ببندد او هوا را
 بنشین نظاره می‌کن، تو عجایب خدا را
 که رخ چو آفتابش، بکشد چراغ‌ها را
 برسان سلام و خدمت تو عقیق بی بها را
 (غزل ۱۶۳)

۶- از این غزل تبعات زیبایی ارائه شده؛ از جمله غزل دلنشینی از بانو فاطمه زهرین تاج (طاهره قزّ‌العین):

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
 از بی دیدن رُخت، همچو صبا فتاده‌ام
 می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
 دُور دهان تنگ تو، عارضِ عنبرینِ خطت
 ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
 مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان
 در دل خویش طاهره گشت و ندید جز تورا
 شرح دهم غم تو را، نکته به نکته مو به مو
 خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کو به کو
 دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جو به جو
 غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو
 طبع به طبع دل به دل بهر به بهر و خو به خو
 رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار و پو به پو
 صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو

هم ز فَرّ شمس باشد این سبب^۱
از که؟ از شمس، این ز من باور کنید؟^۲

باز گرد شمس می‌گردم، عجب!
صد هزاران بار بپریدم امید

از جدایی‌ها شکایت می‌کند^۳

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟
باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست^۴
زین دو چرا نگذیریم؟ منزل ما کبریاست^۵
قافله سالار ما، فخر جهان مصطفاست...^۶

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار مَلک بوده‌ایم
خود ز فلک برتریم، وز مَلک افزون‌تریم
بخت جوان یار ما، دادنِ جان کار ما

۱- دفتر دوم، ب ۱۱۱۱ و ۱۱۱۳. این گشتن من به گرد شمس، خود از فَرّ و شکوه شمس تبریزی است.

۲- قلمرو فکری: صد هزاران بار امیدم را پریدم... قلمرو ادبی: مصراع دوم: استفهام انکاری؛ یعنی از من باور نمی‌کنید.

۳- قلمرو فکری: مثنوی معنوی شریف با همین بیت آغاز می‌شود و نقش آن در حقیقت نقش بسم‌الله الرحمن الرحیم در قرآن است. می‌دانیم که قرآن با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع نمی‌شود و مثنوی نیز از قرآن پیروی کرده و بدان نمی‌آغازد. هر چند دلایل دیگری نیز برای این کار مولانا می‌آورند. در شرح و تفسیر همین بیت و اینکه مقصود از «نی» در این بیت چیست؟ بسیار بسیار سخن گفته شده است و ظرایف و دقائق بسیاری را به تماشا گذاشته‌اند. گفته‌اند: مقصود از نی:

الف- همان ساز بادی است: مولانا طاهرأ خود نی می‌زده است یا از آن خوشش می‌آمده...

ب- انسان کامل است؛ هر چند انتقاد کرده‌اند و گفته‌اند که انسان کامل یعنی کسی که مدعی است به وحدت رسیده است دیگر برای او گفتاری نمی‌ماند که شکایتی هم داشته باشد...

ج- حقیقت محمدیه است...

د- خود مولانا است: یعنی بشنو از مولوی که اسراری را درک کرده و بدین‌گونه بیان می‌کند.

۴- کلیات شمس تبریزی، غزل ۳۶۳. قلمرو فکری: عشق مکرر در آثار عارفان به معنی خداوند آمده است. هر لحظه آواز عشق (صوت الهی) از چپ و راست بلند است، دیگر طاقت دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می‌کنیم. هر که می‌خواهد بیاید و عروج ما را تماشا کند.

۵- فلک: در نظر قدما، فلک دارای نفس و اراده است و فلاسفه و حکما آن را از نظر وجودی در مرتبه بالاتری می‌دانستند اما عارفان و متشرعان انسان را گل سرسبد هستی می‌دانند. (گزیده غزلیات مولوی، شمیسا: ۱۲۳).

قلمرو ادبی: تلمیح: اشاره دارد به ماجرای هبوط که انسان نخست در بهشت ساکن بود و...

۶- قلمرو ادبی: در مسئله خلیفه‌اللهی، و بر پایه آیه ۷۲ از سوره مبارکه احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» آدم بر ملائک و آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها ترجیح داده می‌شود.

۷- قلمرو زبانی: قافله سالار: رهبر و فرمانده. واژه مرکب.

رَوُ سر پنه به بالین، تنها مرا رها کن
دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد^۴
در خواب دوش، پیری^۵ در کوی عشق دیدم
ترک من خراب^۱ شبگرد مبتلا^۲ کن...^۳
پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن



به روز مرگ چو تابوت من روان باشد^۶
برای من مگر^۷ و مگو دریغ! دریغ!
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست
گمان میر که مرا درد این جهان باشد^۸
به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد
چرا به دانه انسان^۹ این گمان باشد؟...^{۱۰}

۱- قلمرو ادبی: ابهام در خراب هم بسیار دلنشین افتاده است: ۱- ویران و به هم ریخته ۲- مست. / تکرار مصوت «ـ» (واج آرایی)
نیز موسیقی مطبوعی به شعر بخشیده است.

۲- قلمرو زبانی: شبگرد: شب بیدار. مجازاً رند و بی‌باک. / مبتلا: گرفتار، عاشق.

۳- ج ۴/ غزل ۲۰۳۹. بقیه ابیات این غزل:

ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها
از من گریز تا تو، هم در بلا نیفتی
ماییم و آب دیده در کنج غم خزیده
خیره‌کشی است مارا دارد دلی جو خارا
بر شاه خوب روان واجب وفا نباشد
ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفاکن...

۴- قلمرو فکری: غیراز مردن که چاره‌ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است.

۵- قلمرو فکری: پیر: انسان کامل و مرشد و راهنما.

۶- قلمرو فکری: تابوت من روان باشد: تصویر زیبایی از تشییع جنازه خود ارائه کرده است: جمعیت به رودخانه مانند شده و تابوت به قایقی که بر روی این رودخانه (روی دست‌های مردم) در حرکت است.

۷- قلمرو فکری: یعنی بریدن از این جهان (مرگ) برای من بسیار آسان است.

۸- قلمرو زبانی: مگری: فعل نهی از مصدر گریستن (بن مضارع: گیزی)

۹- قلمرو ادبی: تشبیه مضمّن: انسان به دانه مانند شده است. قلمرو فکری: نگاه مثبت و عارفانه‌ای است به مرگ که مرگ را بی‌حاصلی نمی‌داند بلکه محصول و میوه حیات می‌داند؛ می‌گوید همان‌گونه که دانه کاشته شده در نهایت می‌روید و به بار می‌نشیند، مرگ نیز مرا به حاصل رنج و سختی‌های زندگی‌ام می‌رساند.

۱۰- غزل ۹۱۱. بقیه ابیات این غزل:

جنازه‌ام چو ببینی مگو فراق فراق
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع
فروشدن چو بدیدی، برآمدن بنگر
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
که گور پرده جمعیت جنان باشد
غروب، شمس و قمر را چرازبان باشد...

شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!»^۱
اسرار التوحید، محمّد بن منور

تحلیل متن

«حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند»، این خود فلسفه حیات است؛ مونولوگ^۲ هر روز و هر ساعت بشر باید باشد. وقتی برای یافتن فلسفه حیات، می‌پرسیم:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر، نمایی وطنم؟

و در پی پاسخ برمی‌آییم؛ آنچه از سیاحت و کنکاش در اقلیم وجود خود می‌یابیم، یکی خود همین است که شیخ گفته است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» (آیا گمان می‌کنی که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم؟! بیهوده آفریده نشده‌ایم! اما برای چه آفریده شده‌ایم؟ پاسخ این است: «لِئَلَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» برای اینکه به اندازه توانایی و وسع خود بکوشیم. برای عروج انسان، حد و حدودی نیست: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». اما منظور تلاش آگاهانه کردن است؛ گفته‌اند: «یک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است». این چنین کسی می‌تواند، «نقطه عطف» واقع شود، تا از او حکایت کنند. موضوع تفکر و اندیشه در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير» (ملک: آیه ۱۰) دوزخیان می‌گویند اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم.)

۱- نقل از ص ۱۸۷ ج ۱ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، شفیع کدکنی و ص ۲۴۰ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام ذبیح‌الله صفا.

۲- واژه فرانسوی monologue (هنر) در تئاتر، قسمتی از نمایش که یک هنریشه به تنهایی در صحنه ظاهر شود و با خود حرف بزند.

درس چهارم

درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

درس های آزاد (درس ۴ و ۱۳)، ایستگاه اندیشیدن و درنگ کردن و آفریدن هستند. درس آزاد، فرصتی است تا دانش آموز و معلم به یاری هم به فراخور ذوق و علاقه، دلبستگی های فرهنگ بومی و نیازها و بایسته هایی که در دیگر درس ها به چشم نیامده اند، موضوع هایی را بازگو نمایند و مبتنی بر ساختار درس ها بنویسند. به بیان دیگر، درس آزاد، فرصتی است تا دانش آموز و معلم در تألیف کتاب، مشارکت داشته باشند و هر یک خود را در شکل گیری کتاب، سهیم و نقشمند ببینند و کتاب را از آن خود بدانند؛ به گونه ای که دانش آموزان پس از تألیف درس آزاد، بتوانند نام خود را در ردیف نام پدیدآوردگان کتاب، ثبت کنند. برپایه آنچه گفته شد، اهداف درس آزاد را می توان بدین گونه برشمرد :

- ۱ تشخیص کاستی های احتمالی کتاب و اقدام به تولید محتوای متناسب با فرهنگ بومی؛
- ۲ پرورش توانایی تولید ماده درسی در دانش آموزان با نظارت و هدایت آموزندگان؛
- ۳ پاسخ به نیازهای معلمان، دانش آموزان و اولیا؛
- ۴ بهره گیری از مشارکت همکاران در تألیف کتاب؛
- ۵ بهره گیری از تعامل دانش آموز و خانواده در سازماندهی و تألیف کتاب؛
- ۶ آشنایی با برخی از نمادهای فرهنگی و جلوه های آداب و رسوم و سنت های بومی یا منطقه ای؛
- ۷ شناخت بیشتر شخصیت های علمی و فرهنگی محل زندگی؛
- ۸ توجه عمیق تر به لهجه، گویش و نشانه های زبان محلی؛
- ۹ پرورش توانایی تفکر و نقد و تحلیل نسبت به مباحث فرهنگی؛
- ۱۰ ایجاد علاقه نسبت به فرهنگ محلی و آثار ادبی و زبانی منطقه ای؛
- ۱۱ تقویت خودباوری و خویشن شناسی و اعتماد به نفس؛
- ۱۲ پرورش روحیه جست و جوی در محیط فرهنگی زندگی.

روش‌های تولید

- برای نوشتن درس آزاد، یکی از روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:
- هر دانش‌آموز به صورت مستقل و فردی برای تولید درس آزاد اقدام نماید.
 - دانش‌آموزان به صورت گروهی و با مشارکت تمام افراد گروه (تقسیم‌بندی دانش‌آموزان کلاس به چند گروه) برای تولید درس آزاد اقدام نمایند.
 - تولید درس در کلاس (مجموعه نظرهای کلاس با راهنمایی و رهبری معلم کلاس)
- در تولید درس آزاد، می‌توان از توانمندی دانش‌آموزان در نگارش و بندنویسی بهره برد. برای نمونه، موضوع نوشته: «محل زندگی»، موضوعی خیلی کلی است و باید به موضوعات کوچک‌تر محدود شود؛ مثلاً وضعیت جغرافیایی محل، آداب و رسوم، زبان منطقه و غذاهای خاص آن منطقه، چهار موضوع کوچک‌تری هستند که در مورد هر یک می‌توان یک بند نوشت.
- لازم است معلم به دانش‌آموزان کمک کند تا چهارچوب متن خود را مشخص نمایند، سپس اقدام به نوشتن کنند. به عنوان نمونه، چهارچوب نوشته، می‌تواند شامل سه بند باشد که بند اول وضعیت جغرافیایی محل را توضیح دهد؛ بند دوم زبان و بند سوم آداب و رسوم منطقه را بیان کند.
- در تدوین متن، می‌توان از روش‌های قضاوت عملکرد و بارش مغزی بهره برد. در این قسمت، موضوعاتی مناسب با عنوان و محتوای دو فصل در حوزه فرهنگ و زبان و آداب محلی، پیشنهاد می‌شود.
- درس آزاد در فصل‌های «ادبیات سفر و زندگی و ادبیات داستانی» آورده شده است و این دو موضوع، دامنه گسترده‌ای دارد؛ لذا امکان تولید متن زیبا فراهم است.
- در طراح‌ی فعالیت‌ها، از دید ساختاری به عناصر مبتنی بر نگرش شبکه‌ای کتاب توجه شود. نقش معلم در درس آزاد به عنوان ناظر و راهنما تعریف می‌شود و دانش‌آموز، تولیدکننده و تدوینگر متن درس است.
- نکته مهم:** پیشنهاد می‌شود در هر استان، متون تولید شده در این فصل، گردآوری و جمع‌بندی شود. نوشته به گونه‌ای باشد که ویژگی‌های آن استان را به خواننده معرفی کند. این مطالب، به گروه زبان و ادب فارسی منطقه، استان یا دفتر تألیف کتاب‌های درسی ارسال شود تا پس از بررسی آنها کتابی با عنوان دایرةالمعارف فرهنگی استان‌شناسی (در سطح دانش‌آموزی) تولید شود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس پنجم

عنوان: ذوق لطیف

محتوا: متن، تصویر
درونمایه: تلاش و امیدواری
قالب متن: خودنگاشت

قلمرو فکری

دریافت مفهوم و پیام
متن درس

قلمرو ادبی

- ۱- آموزش پارادوکس یا متناقض نما
- ۲- تمرین کارکرد آرایه های حس آمیزی، تشبیه و ...
- ۳- ویژگی نثر (توصیف دقیق جزئیات)

قلمرو زبانی

ساخت واژه (ساده، وندی، مرکب و وندی — مرکب)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات سفر و زندگی (علم)
- ۲ کاربرست آموزه‌های اخلاقی، مانند توکل، امیدواری، تلاش (عمل)
- ۳ آشنایی با نمونه متن خودنگاشت (علم)
- ۴ آشنایی با سبک نویسندگی اسلامی ندوشن (علم)
- ۵ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۸ دریافت برخی از مسائل فرهنگی و اجتماعی مطرح در متن درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

در این درس می‌توان با استفاده از روش‌های گروه‌بندی، همیاری تیمی، قصه‌خوانی، پرسش و پاسخ و پژوهش محوری درباره نویسنده داستان به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب روزها از دکتر اسلامی ندوشن، تهیه اسلایدهای آموزشی و...

منابع تکمیلی

- ۱ تحلیل کتاب «روزها». عذرا السادات حسینی سیف. ۱۳۹۳. فرهنگ ندوشن.
- ۲ داستان داستان‌ها. محمد اسلامی ندوشن. ۱۳۵۱. چاپ نهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۳ روزها. محمد اسلامی ندوشن. ۱۳۶۶. چاپ دوم. تهران: انتشارات یزدان.
- ۴ سبک نویسندگی. محمدعلی اسلامی. عبدالله نصرتی و دیگران. ۱۳۹۰. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی. دوره ۷. شماره ۱۸. صص ۷۰-۵۱.

ذوق لطیف^۱

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن^۲ به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم، نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده^۳. نمی‌دانست در کجا ریشه دواند.^۴

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی^۵ داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفه^۶ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه^۷ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.^۸

بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بخل^۹ بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی بود و بر سرِ هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

برای این خاله، من به منزله فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایره مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از

۱- این متن، که از کتاب «روزها» نقل می‌شود، پیش از این با عنوان «بارقه‌های شعر فارسی» در کتاب زبان و ادبیات فارسی دوره پیش‌دانشگاهی آمده است.

قلمرو زبانی: بارقه: پرتو، جلوه، نور/ قلمرو ادبی: شعر فارسی به بارقه تشبیه شده است.

۲- قلمرو زبانی: دارا، توانا

۳- قلمرو زبانی: فرایند واجی ادغام صورت گرفته است.

۴- قلمرو ادبی: کنایه از در جایی ساکن و ثابت ماندن.

۵- قلمرو زبانی: توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در اینجا یعنی تکیه‌گاهی معنوی، ایمان محکم به خداوند.

۶- قلمرو زبانی: بی‌شک، بی‌آلودگی/ قلمرو فکری: هر عصب و فکر...: کنایه از عمیقاً مؤمن و با ایمان بودن.

۷- قلمرو زبانی: یعنی، امیدوار بود. قلمرو فکری: کسی که با به مقام رضا نهاد چون صائب/ به خوش دلی گذراند عالم گذران را

۸- قلمرو زبانی: خست داشتن، خسیس بودن. قلمرو فکری: گر آزاده‌ای به زمین خسب و بس/ مکن بهر قالی زمین بوس کس (سعدی)

آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود. برای من قصه‌های شیرینی^۱ می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می‌گفتند «مادرجون». ورد زبان‌شان بود^۲: «مادر جون این‌طور گفت، مادرجون آن‌طور گفت.»

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها^۳ - که آن همه پُر رنگ و نگار و آن همه پُران و نرم است^۴ - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی^۵ با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایم موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان‌گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی^۶ می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهمان برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد. سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد.^۸ این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی،^۹ معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، که هیچ حفره‌ای^{۱۰} از حفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع‌کننده اضداد: تشرع و عرفان، عشق و زندگی عملی، شوریدگی و عقل، ... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفت صد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌ای که خود سعدی در آنها نشسته و

۱- قلمرو ادبی: حسن آمیزی.

۲- قلمرو ادبی: ورد زبان بودن، کتابه از دائماً از چیزی حرف زدن.

۳- قلمرو ادبی: عالم افسانه: تشبیه.

۴- قلمرو ادبی: افسانه‌های نرم: حسن آمیزی.

۵- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۶- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۷- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۸- قلمرو فکری: سحر بیان سعدی به گونه‌ای بود که همه طبقات سنی به راحتی می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند.

۹- قلمرو زبانی: جوان/ قلمرو ادبی: متناقض‌نما: این شیخ همیشه شاب. / پیرترین و جوان‌ترین.

۱۰- قلمرو زبانی: حفره: گودال، سوراخ. قلمرو فکری: در اینجا، منظور آداب و رسوم و سنن است.

شعرهایش را گفته بود. خالهام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدنِ او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.^۱ آن کلیات سعدی که خالهام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد.^۲ بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم^۳ تا بر روی دوبا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خالهام به خانه خودمان باز می‌گشتم، قوز می‌کردم و از فرط هیجان، «لُکَه» می‌دویدم.^۴ کسانی که توی کوچه مرا این گونه می‌دیدند، شاید کمی «خُل» می‌پنداشتند.

خالهام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گدشتیم.^۵

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

از همان‌جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردیم.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی^۶ برای من به منزله شیر «آغوز» بود^۷ برای طفل که پایه عضله و استخوان‌بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مربی کارآموده‌ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال^۸ ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود

۱- قلمرو ادبی: متناقض نما / قلمرو فکری: شعرهای سعدی را به لحاظ همین ویژگی‌اش، «سهل و ممتنع یا سهل ممتنع» می‌گویند؛ یعنی آن قدر ساده و روان است که همه درک می‌کنند آن چنان که می‌پندارند می‌توان مثل آن سرود، اما نمی‌توان.

همه‌گویند و سخن‌گفتن سعدی دگر است همه خوانند مزامیر نه همچون داوود

۲- قلمرو ادبی: سراجۀ ذهن: تشبیه. از گلستان گرفته است: «و سنگ سراجۀ دل را به الماس آب دیده می‌سبتم و...». / سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد: کنایه از اینکه بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد.

۳- قلمرو ادبی: فوران تخیل: اضافه استعاری. تخیل به چشمه یا مانند آن تشبیه شده است که فوران می‌کند. / بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم: کنایه از اینکه تخیل شعری در من تقویت شده بود و وجودم را گرفته بود.

۴- قلمرو زبانی: لُکَه: رفتاری بین دویدن معمولی و راه رفتن (نشانه هیجان زیاد). (معین)

۵- قلمرو ادبی: پالیز استعاره از آثار سعدی/ بوته: استعاره از حکایت و شعر/ شاخه استعاره از بیت‌ها و جمله‌ها.

۶- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۷- قلمرو زبانی: شیر غلیظ گاو یا گوسفند که پس از زایمان تا سه روز دوشیده شود. اولین شیر پس از زایمان.

۸- قلمرو ادبی: مانند راه رفتن کورها. کنایه از مشتاقانه راه رفتن. / بدون مربی و راهنما و به تنهایی شروع به نوشتن کردن.

جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختنِ سرِ خود و ره‌نوردی تنهاوش بود که :
 «به حرص ارشربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیایان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»^۱
 سنایی
 روزها : دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

درنگی کوتاه در متن

باید گذشته از پیام اصلی متن، روی ریز پیام‌های آن نیز درنگی داشته باشیم. این ریزپیام‌ها بسیار مهم هستند و در حقیقت، نقل متونی از این دست در قالب داستان و یا خاطره، از این روست که دانش‌آموز ما در طی یک سفر و یک روند با آنها یکی شود و خارخاری که در اقلیم وجود دانش‌آموز باید ایجاد شود، خود از درنگ در این ریزپیام‌ها و پس، پیام اصلی متن است. این پیام‌ها از این قرارند :

□ از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود.

شرق در برخورد با غرب، نتوانست، دانش رشد و توسعه را از آن بگیرد و به جای آن در ظاهر فریبده تمدن غرب، تحلیل رفت. این ظواهر به سراب مانده‌اند، از دور فریبده و امیدبخش هستند و از نزدیک واهی و تهی. این است که مجذوب آن، سرانجامش تجربه بحران‌های عصبی خواهد بود.

□ هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

□ به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

□ عالم افسانه‌ها پُر رنگ و نگار و پَران و نرم است.

کارگاه متن پژوهی

آموزه یکم : ساخت واژه

با توجه به آموزش دوره ابتدایی و متوسطه اول، نکته مهم درباره ساخت واژه این است که واژه از دید ساختار بیرونی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده تقسیم می‌شود :

الف) ساده، مانند «گل، دل، شب، سیب، خوب»

۱- قلمرو زبانی : مگیر : بازخواست مکن. / استسقا : آب خواستن. مرضی که بیمار شکمش ورم می‌کند و آب بسیار می‌خورد و عطش بسیار دارد. این بیت را می‌توان از نمونه‌های «ایجاز» در علم معانی دانست. / قلمرو فکری : نویسنده با تواضع می‌خواهد کاستی‌های احتمالی ابتدای نویسندگی خود و روی آوردن به این حرفه را توجیه کند.

(ب) غیر ساده، مانند «گل‌ها، شب‌رو، سیبک، خوب‌تر»
 در مرحله دوم، غیر ساده‌ها را از دید کارکرد وند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم:
 - صرفی، مانند (نشانه‌های جمع، نشانه‌های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل و...) -
 اشتقاقی (فراوان هستند و دامنه بسیار فراخی دارند.)

اکنون در نگاهی عام، غیر ساده‌های غیر صرفی را بررسی و بخش‌بندی می‌کنیم:
 وندی: از یک جزء معنادار و یک یا چند جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند آلونک، کودکانه، روش
 و....

«وند»ها را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیشوند، میان‌وند و پسوند تقسیم می‌کنند:

* مهم‌ترین پیشوندها عبارت‌اند از:

- ۱ با - با + اسم ← صفت: بادب، با استعداد، با ایمان، با هنر، با سواد، با نشاط
 - ۲ بی - بی + اسم ← صفت: بی ادب، بی سواد، بی درد، بی علاقه، بی استعداد، بی هنر
 - ۳ نا - الف) نا + صفت ← صفت: نامعلوم، نادرست، نامناسب، نامحرم، نامنظم
 ب) نا + اسم ← صفت: ناباب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، ناامید، نافرمان
 پ) نا + بن فعل ← صفت: ناشناس، ندار، نارس، نایاب، ناگوار، ناتوان، نادان
 - ۴ هم - هم + اسم ← صفت: هم درس، هم وطن، هم خانه، هم خانواده، هم عقیده
- * مهم‌ترین پسوندها نیز از این قرارند:

- ۱ ی: الف) اسم + ی ← صفت: تهرانی، زمینی، ماندنی، رفتنی، خوردنی، علمی، صنعتی، فنی
 - «گی» گونه‌ای از «ی» است در واژه‌هایی که به «ه / ه» ختم می‌شوند: خانگی، هفتگی، خانوادگی
 ب) صفت + ی ← اسم: زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درستی
 - گی در این موارد نیز گونه‌ای از «ی» است ← آلودگی، مردانگی، پیوستگی
 پ) اسم + ی ← اسم: بقالی، نجاری، خیطای، قصابی (این واژه‌ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان عمل حرفه و شغل اطلاق می‌شوند.)

- ۲ گر: اسم + گر ← اسم (صفت شغلی): آهنگر، مسگر، زرگر، آرایشگر، کارگر
- ۳ گری: اسم + گری ← اسم: وحشی‌گری، موزی‌گری، لایبالی‌گری، (تفاوت این نوع واژه‌ها با واژه‌ای مثل کوزه‌گری این است که کوزه‌گر به تنهایی کاربرد دارد اما «یاغی‌گر و موزی‌گر» به کار نمی‌روند.
 به همین دلیل در کوزه‌گری تنها «ی» پسوند مورد نظر است و در یاغی‌گری، گری)

- ۴ یت: اسم / صفت + یت ← اسم: وضعیت، شخصیت، جمعیت، کمیت، موقعیت، مالکیت، مسئولیت، مأموریت، مرغوبیت (تکواژ پایه این واژه‌ها، عربی است.)

- ۵ بن ماضی + ار ← اسم : کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار. استثنائاً این واژه‌ها صفت‌اند : خریدار، گرفتار، برخوردار، خواستار، مُردار
- ۶ ه/ه/الف بن ماضی + ه/ه ← صفت مفعولی : افسرده، دیده، گرفته، نشانده
- ب) بن مضارع + ه/ه ← اسم : خنده، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، پوشه، ماله، گیره، پیرایه، آویزه
- پ) اسم + ه/ه ← اسم : زیانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه، دندان، پایه، دسته، تیغه
- ت) صفت + ه/ه ← اسم : سفیده، سبزه، سپیده، سیاه، دهه، پنجه، هفته، هزاره، سده
- ۷ ـش : بن مضارع + ـش ← اسم : روش، گویش، بینش، نگرش، آسایش، کُش، خورش، پوشش
- ۸ ان : بن مضارع + ان ← صفت : گریان، دوان، خندان، روان
- ۹ انه (الف) اسم + انه ← اسم : صبحانه، شاگردانه، بیعانه، شکرانه
- ب) اسم + انه ← صفت/قید : مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه
- پ) صفت + انه ← صفت/قید : عاقلانه، محرمانه، متأسفانه، مخفیانه
- ۱۰ گانه : صفت شمارشی + گانه ← صفت : دوگانه، پنج‌گانه، هفده‌گانه
- ۱۱ ـ نده : بن مضارع + ـ نده ← صفت : رونده، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده
- ۱۲ ا : بن مضارع + ا ← صفت : جویا، روا، کوشا، بینا، پذیرا، دانا
- ۱۳ گار : بن فعل + گار ← صفت : ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار، رستگار
- ۱۴ چی : اسم + چی ← اسم : قهوه‌چی، گاری‌چی، درشکه‌چی، معدن‌چی، پستی‌چی، تلفنچی
- ۱۵ بان : اسم + بان ← اسم : باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان، کشتی‌بان
- ۱۶ دان : اسم + دان ← اسم : نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینه‌دان
- ۱۷ ـ ستان : اسم + ـ ستان ← اسم : سروستان، قلمستان، گلستان، هنرستان
- ۱۸ گاه : اسم + گاه ← اسم : خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه
- ۱۹ زار : اسم + زار ← اسم : لاله‌زار، چمنزار، گندم‌زار، ریگزار، بنفشه‌زار، گلزار، نمکزار
- ۲۰ ـ یه : اسم + ـ یه ← اسم/صفت : مجیدیه، جوادیه، مدحیه، نقلیه، خیریه
- ۲۱ ـ ک (الف) اسم + ـ ک ← اسم : طفلک، اتاقک، شهرک، مردک، عروسک، پشمک
- ب) صفت + ـ ک ← اسم : زردک، سفیدک، سرخک، سیاهک
- ۲۲ چه : اسم + چه ← اسم : فالیچه، صندوقچه، کتابچه، دریاچه، بازارچه
- ۲۳ مند (، اومند) : اسم + مند ← صفت : ثروتمند، بهره‌مند، هنرمند، ارجمند، برومند، تنومند
- ۲۴ وَر : اسم + وَر ← صفت : هنرور، پهناور، بارور، سخنور، نامور
- ۲۵ ناک : اسم + ناک ← صفت : نمناک، غمناک، سوزناک، ترسناک، طربناک

۲۶ وار / واره : اسم + وار / واره ← صفت / قید / اسم : امیدوار، سوگوار، رودکی وار، علی وار، گوشواره، (گوشوار)، جشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره

۲۷ گین : اسم + گین ← صفت : غمگین، اندوهگین، شرمگین

۲۸ ین و ینه : اسم / صفت + ین ← صفت : آهین، زرین، زرینه، رنگین، دروغین، نوین، چوبین،

چوبینه

مرکب : از دو جزء معنادار یا بیشتر تشکیل می شود؛ مانند : گلاب پاش، مداد پاک کن، میان وند، سه گوش، شب روان، گل خانه، شاهنامه و...

وندی — مرکب : از دو یا چند جزء معنادار و یک و یا دو جزء بی معنا تشکیل می شود؛ مانند : رنگارنگ، فیلم برداری، بخش بندی و...

نکته ها :

۱ برای تعیین ساختمان واژه به اجزای امروزی آنها که زایا و زنده است، توجه می کنیم نه پیشینه آنها. بنابراین واژه هایی مانند «تابستان، زمستان، دبستان، ساریان، خلبان، شبان، زرخندان، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار و...» را ساده به حساب می آوریم.

۲ در واژه های مرکب و وندی — مرکب، هیچ جزئی نمی تواند در میان اجزای تشکیل دهنده واژه قرار بگیرد؛ مثلاً در واژه های خوش نویس، کتابخانه، دانش سرا، دویلهو... آوردن گروه های اسمی وابسته دار تنها به این شکل درست است : «خوش نویس ها، این خوش نویس، کدام خوش نویس؟ خوش نویس ممتاز» اما به شکل های زیر یا مانند آن نمی تواند بیاید : خوش ها نویس، خوش این نویس.

اگر بتوان میان دو جزء، جزء دیگری قرارداد، این امر نشان می دهد که اجزاء از هم جدا هستند؛ مثل :

گل سرخ : گلی سرخ، گل های سرخ / گل بنفشه : گل های بنفشه

آموزه دوم : پارادوکس یا متناقض نما

متناقض نما آن است که شاعر یا نویسنده، دو مفهوم به ظاهر متضاد را در عین ناسازگاری با هم جمع آورد، به گونه ای که وجود یکی دیگری را نقض کند. پارادوکس دو بعدی است؛ یکی متناقض و دیگری حقیقی و این خود شگفت انگیزی و ایجاز نیز دارد. به تعبیر دیگر، با آشنایی زدایی کلام، پدیده های متضاد را مجموع می کند و با این روش، کلام از نظر ادبی، بلیغ و زیبا و شگفتی آن بیشتر می گردد؛ زیرا خلاف عقل و منطق است و در عین حال کلامی است شاعرانه، متعالی و حاکی از واقعیت ها. در این بیت حافظ :

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی

شاعر شاهد و هر جایی بودن را با رخساره به کس ننمودن یکجا جمع نموده است.

مثال‌های دیگر :

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
حافظ

انفاس عیسوی زنده بخش است نه کشنده.

متناقض‌نما از نظر لفظ و معنا به دو نوع متناقض‌نمای لفظی و متناقض‌نمای معنوی تقسیم می‌شود :
الف) متناقض‌نمای معنوی : در ورای ظاهر عادی و مطابق عرف پذیرفته شده‌اش، حقیقتی مخالف با ظاهر آن، نهفته است. بنابراین، ارائه این واقعیت‌ها، چون با عرف و منطق عادی منافات دارد، متناقض به نظر می‌رسد.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
حافظ

ب) متناقض‌نمای لفظی : که در معنی تناقض وجود ندارد اما در آن الفاظی هست که در یک معنی با هم تناقض دارند و در معنی دیگر متناقض نیستند و تنها یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و زیبایی آفرینی زبانی است و ربطی به مفاهیم متناقض ندارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۴ : ۲۷۱)

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
حافظ

متناقض‌نما گاه در یک کلمهٔ مرکب به وجود می‌آید، مانند : خراب‌آباد و گاه در ترکیب (ترکیب اضافی یا عطفی) شکل می‌گیرد : مجمع پریشانی، حاضر و غیاب و گاه نیز در یک یا دو جمله شکل می‌گیرد :

خلاص حافظ از آن زلف تاب‌دار مباد که بستگان کمند تو رستگارانند
بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
حافظ

روان‌خوانی

اولین روزی که به خاطر دارم

لطفعلی صورتگر

برگرفته از کتاب «نمونه‌های نثر فصیح فارسی معاصر»، جلال متینی

تحلیل متن

- متن درس، نثری ساده و روان دارد.
- خاطره‌نویسی است و بیان واقعیت‌ها و صداقت در گفتار، از اصول خاطره‌نویسی است؛ پس شنیدن و خواندن بخشی از واقعیت‌های زمان نویسنده – زمانی که چندان هم از ما دور نیست و برای ما تا حدودی ملموس است – و طرز نگاهشان به محیط (به تکنولوژی و مدرنیته) می‌تواند برای ما جالب باشد.
- متن، تا اندازه‌ای فصاحت دارد؛ فصاحت که به بلاغت رسد، از حیث هنری و جمال‌شناسی متن در خور درنگ است؛ هم از این رو، این توانایی را دارد که خواننده و شنونده را با خود همراه سازد.
- این توانایی را دارد که دانش‌آموزان را به نوشتن خاطره و ثبت واقعیت‌های زمان تشویق و ترغیب کند.
- لذت تحصیل را بیشتر آشکار می‌سازد.
- مودت و دوستی‌ها را شیرین‌تر جلوه می‌دهد.
- ...

آگاهی‌های فرا متنی

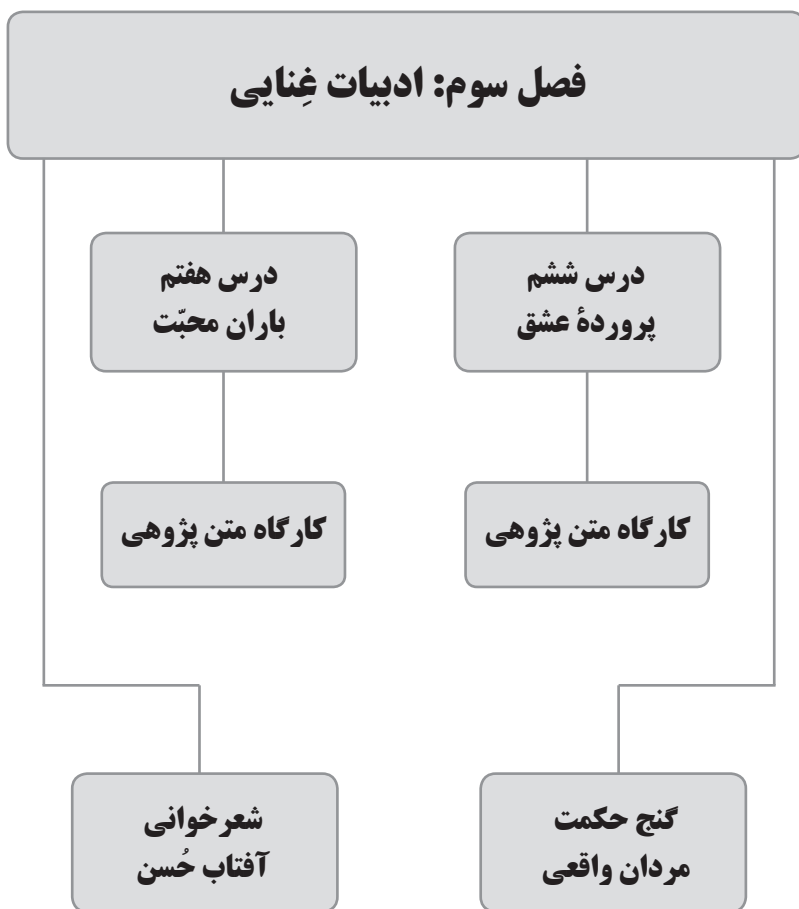
لطفعلی صورتگر، شاعر، مؤلف، محقق، روزنامه‌نگار، مدرس، نویسنده، ادیب، پژوهشگر و مترجم ایرانی به سال ۱۲۷۹ هجری شمسی در شیراز چشم به جهان گشود و در سوم مهرماه سال ۱۳۴۸ در سن شصت و نه سالگی در تهران دیده از جهان فروبست. جد وی آقا لطفعلی از نقاشان قرن سیزدهم هجری و عصر ناصرالدین شاه قاجار بود که قدرت قلمش در تاریخ هنر ایران کم‌مانند و کارهای او در موزه‌های پاریس و لنینگراد موجود است.

لطفعلی صورتگر، تحصیلات ابتدایی را در شیراز به پایان رساند. سپس به هند رفت و دوره متوسطه را در مدرسه سنت گزویبر در بمبئی پی گرفت. آن‌گاه به میهن بازگشت، به خدمت وزارت فرهنگ درآمد، و به تدریس در مدارس سرگرم شد. به سال ۱۳۰۱ ماهنامه علمی و ادبی «سپیده دم» را در شیراز پایه‌گذاری

کرد که تا سال ۱۳۰۳ به چاپ می‌رسید. او در این مجله، داستانی از شکسپیر را ترجمه کرد و به صورت سلسله‌وار منتشر کرد که همین داستان دست‌مایه ایرج میرزا در سرودن منظومه «زهره و منوچهر» شد. صورتگر فنون شاعری را نزد فرصت شیرازی، شیخ محمد حسین سعادت، امین خاقان شعله، خلیل بازیار، رحمت وصال، سیف‌الله نواب و ضیاء لشکر دانش آموخت.

با ملک الشعرای بهار نیز نامه‌نگاری داشت و اشعار خود را به این وسیله اصلاح می‌کرد. اشعار صورتگر پایبند اصول و قواعد عروضی بود و ده هزار بیت در قالب‌های کهن سرود. وی معتقد بود که حافظ و سعدی غزل را به اوج خود رسانده‌اند و بنابراین به سبک خراسانی و ترکستانی گرایید و هیچ‌گاه غزل‌سرایی نکرد. قطعات و مسمط‌های او بیشتر پند و اندرز و خالی از واژه‌های فرهنگی، عربی و ترکی است. در قصیده استاد بود و مشهورترین ساخته او قصیده «گشایش آرامگاه سعدی» است که به اقتفای قصیده «وقت آن است که مستان طرب از سرگیرند» از مجیر بیلقانی ساخته است.

صورتگر به سال ۱۳۰۶ برای ادامه تحصیل به لندن رفت و تاریخ و ادبیات و علوم اقتصادی را آموخت. سپس به ایران بازگشت و تدریس ادبیات انگلیسی را آغاز کرد. سپس باز به لندن رفت تا اینکه در رشته زبان و ادبیات انگلیسی دکتری گرفت. پایان‌نامه دکتری او درباره نفوذ ادبیات ایران در ادبیات انگلستان در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود (اثرافرینان، زندگینامه نام‌آوران فرهنگی ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جلد چهارم).



درس ششم

عنوان: پروردهٔ عشق

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: عشق و بیان سختی‌های عشق
 قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام شعر
- ۲- بازگردانی بیت‌ها به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (کنایه، تشبیه، تشخیص، جناس مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- شیوهٔ بلاغی جمله
- ۲- آموزش واج، هجا

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات غنایی و لیلی و مجنون نظامی (علم)
- ۲ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تقویت محبت و دوستی (باور و ایمان)
- ۴ توانایی درک مفاهیم و معانی ابیات درس (عمل)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه، تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب لیلی و مجنون نظامی، عکس‌های مرتبط با اشعار متن درس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با داستان عاشقانه لیلی و مجنون، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ انواع ادبی شعر فارسی. محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۲. مندرج در مجله رشد ادب فارسی سال هشتم، بهار. شماره ۳۲-۳۳.
- ۲ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. حسین رزمجو. ۱۳۸۲. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۳ بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی، فضل‌الله رضایی اردانی. ۱۳۹۱. مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه. دوره ۱. شماره ۱.
- ۴ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح‌الله صفا. ۱۳۶۶. جلد ۲، چاپ هفتم. تهران: انتشارات فردوس.
- ۵ تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران و انواع شعر غنایی. اسماعیل حاکمی والا. ۱۳۸۶. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶ داستان‌های غنایی منظوم از آغاز شعر دری تا ابتدای قرن هفتم. محمد غلامرضایی. ۱۳۷۰. تهران: انتشارات فردابه.

۷ لیلی و مجنون در قرن ششم هجری و لیلی و مجنون نظامی، ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی. جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت، انتشارات دانشگاه تبریز.

۸ لیلی و مجنون و مجنون و لیلی. جعفر شعار. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی، جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.

۹ لیلی و مجنون با مقدمه کراچکوفسکی. کامل احمد نژاد. ۱۳۷۸. چاپ سوم. تهران: زوار.

۱۰ لیلی و مجنون نظامی و مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی. محمدجعفر محبوب. ۱۳۴۲. مندرج در مجله سخن. شماره ۷.

۱۱ لیلی و مجنون، نظامی گنجوی. الیاس بن یوسف نظامی. ۱۳۶۴. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: انتشارات توس.

۱۲ مجنون و لیلی عربی و لیلی و مجنون نظامی. سید محمد حسینی. ۱۳۷۲. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی. جلد ۱. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.

تحلیل متن درس

پرورده عشق^۱

چون رایت عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر^۲
برداشته دل ز کار او، بخت^۳ درماند^۴ پدر به کار او سخت...

۱- این درس پیش از این با عنوان «کز کعبه گشاده گردد این در» در کتاب ادبیات فارسی ۱ آمده بود.

۲- قلمرو ادبی: مه: استعاره از جمال و کمال لیلی. / «لیلی» با توجه به آسمان و مه، ایهام تناسب زیبایی آفریده: ۱- لیلی (معشوق مجنون) ۲- لیل (شب).

قلمرو فکری: تصویری را که شاعر از قبل این آرایه‌ها و جیش درست آنها آفریده، می‌توان بدین گونه توصیف کرد: ماه، در شب، بر چهره آسمان طلوع می‌کند و گستره آسمان را نورانی می‌کند (تسخیر می‌کند) عشق مجنون نیز به سان ماه، علم خود را به نشانه تسخیر جهان برمی افرازد.

۳- قلمرو زبانی: نهاد جمله، «بخت» است. / قلمرو فکری: یعنی بخت، دل از کار او برداشته.

۴- قلمرو زبانی: با توجه به قرینه «برداشته» که صفت مفعولی است به نظر «درمانده» مناسب باشد. در نسخه چاپ امیرکبیر نیز، «درمانده» آمده است. / قلمرو فکری: پدر نیز در کار عشق او به شدت درمانده شده بود.

در چاره‌گری زبان کشیدند ^۱ ...	بیچارگیِ ورا چو دیدند
محراب ^۲ زمین و آسمان اوست	حاجت گه جمله جهان اوست
اشتر طلبید و محمل آراست ^۳	چون موسم حج رسید برخاست
بنشانند چو ماه در یکی مهد ^۴	فرزند عزیز را به صد جهد
چون کعبه نهاد حلقه در گوش ^۵	آمد سوی کعبه، سینه پُرجوش
بشتاب که جای چاره‌سازی است ^۶	گفت ای پسر این، نه جای بازی است
توفیق دهم به رستگاری ^۷	گو یارب ازین گزافکاری
آزاد کن از بلای عشقم ^۸	۱۰ دریاب که مبتلای عشقم
اول بگریست پس بخندید	مجنون چو حدیث عشق بشنید
در حلقه زلف کعبه زد دست ^۹	از جای چو مار حلقه برجست

۱- قلمرو زبانی : ورا : وُرا، وِرا (وی را)، وُرا (وی را).

وُرا : از عوانی مر وُرا آزاد کن / آن چنان که شادم، اورا شاد کن (مثنوی معنوی ۴/ ۵۷)

وی : ما که واپس ماند ذرات وِیم / در دو عالم آفتابی بی قِیم (مثنوی معنوی ۲/ ۱۱۱۰)

قلمرو فکری : بستگان وقتی در ماندگی پدر را مشاهده کردند برای چاره جویی به گفت‌وگو پرداختند.

قلمرو ادبی : زبان کشیدند : کنایه از سخن گفتند.

۲- قلمرو زبانی : محراب : قبله گاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد.

قلمرو فکری : کعبه محل برآورده شدن حاجات همه جهانیان و عبادتگاه همه مردم است.

۳- قلمرو زبانی : محمل : کجاوه/ چون : حرف ربط.

قلمرو فکری : وقتی که ایام حج فرا رسید. پدر مجنون حرکت کرد و شتری فراهم ساخت و کجاوه‌ای بر آن نهاد.

۴- قلمرو زبانی : صد جهد و یکی مهد : ترکیب وصفی/ مهد : کجاوه.

قلمرو فکری : فرزند عزیز خود را با تلاش بسیار و به زیبایی ماه در کجاوه نشانند. / قلمرو ادبی : چو ماه : تشبیه

۵- قلمرو ادبی : در کعبه، حلقه‌ای دارد و شاعر در دنیای خیال خود، کعبه را مانند غلامی می‌داند که حلقه بر گوش دارد به نشانه بندگی

و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود.

قلمرو فکری : پدر مجنون نیز چون کعبه، بنده وار به حق متوسل شد.

۶- قلمرو فکری : پدر به مجنون گفت : فرزندم این جا محل تفریح نیست و تلاش کن تا چاره‌ای برای درد خود بیابی.

۷- قلمرو زبانی : بیت دارای سه جمله است. / «م» در دهم نقش متممی دارد. (به من توفیق بده)

قلمرو فکری : فرزندم بگو پروردگارا مرا از این کار بیهوده، عشق ورزی، نجات بده و توفیق رستگاری نصیب کن.

۸- قلمرو زبانی : «م» در مصرع اول مخفف فعل ربطی است و در مصرع دوم نقش مفعولی دارد.

قلمرو فکری : خدا یا نجاتم بده که اسیر عشق شدم و بلای عشق مرا در بند کشیده است.

۹- قلمرو زبانی : چو : حرف اضافه، ادات تشبیه.

قلمرو ادبی : تشبیه : چو مار حلقه/ زلف کعبه : اضافه استعاری.

قلمرو فکری : مجنون مانند مار حلقه زده‌ای برخاست و حلقه در خانه خدا را به دست گرفت.

میگفت، گرفته حلقه در بر
یارب به خدایی خدایت
۱۵ کز عشق به غایتی رسانم^۲
گرچه ز شراب عشق مستم
از عمر من آنچه هست بر جای
می داشت پدر به سوی او گوش
دانست که دل اسیر دارد
کامروز منم چو حلقه بر در^۱...
وانگه به کمال پادشایت^۲
کاو ماند اگرچه من نمانم
عاشق تر از این کنم که هستم^۴
بستان و به عمر لیلی افزای^۵
کاین قصه شنید، گشت خاموش^۶
دردی نه دوا پذیر دارد^۷
لیلی و مجنون^۸، حکیم نظامی گنجه ای

درنگی کوتاه در متن

- عشق قدرتمند است.
- عشق می تواند اراده خلل ناپذیری در انسان به وجود آورد.
- عشق گراف کاری نیست، توانمندسازی خود است.
- عشق استغنا و بی نیازی است و نیاز به صاحب عشق که نخست بذر محبت را او، در دل آدم کاشت.
- در دوره ای که صنعت و تکنولوژی به ظاهر جایی برای عشق نگذاشته است، این قصه، اتفاق شیرینی را در اقلیم وجود دانش آموز رقم می زند.

- ۱- قلمرو ادبی: بیت ذو قافیتین دارد. (در، بر/ بر، در) / چو حلقه بر در: تشبیه/ حلقه در برگرفتن: کنایه از متوسل شدن. / بر و بر: جناس تام.
- قلمرو فکری: من امروز تسلیم بی اراده ام و حرکت و جنبش من به دست توست و از تو یاری می خواهم.
- ۲- قلمرو زبانی: بیت دارای سه جمله است. فعل در جمله دوم و سوم به قرینه معنوی حذف شده است. [سوگند می دهم]. / قلمرو فکری: پروردگارا تو را به مقام خداوندیت قسم می دهم.
- ۳- قلمرو زبانی: «م» در «رسانم»، مفعول است. / ماند: مضارع التزامی (بماند).
- ۴- قلمرو ادبی: مست و هست: جناس ناهمسان اختلافی. / شراب عشق: اضافه تشبیهی. / قلمرو فکری: مرا در راه عشق به نهایتی از عشق ارزشمند برسان که عشق بماند هر چند که من نباشم.
- ۵- قلمرو زبانی: بستان و افزای: فعل امر / قلمرو ادبی: تضاد: بستان و افزای.
- ۶- قلمرو ادبی: سوی کسی گوش داشتن: کنایه از شنیدن/ خاموش گشت: کنایه از ساکت شد. / قلمرو فکری: پدر که به رازها و نیازهای عاشقانه مجنون گوش می داد، ساکت شد.
- ۷- قلمرو زبانی: «نه» نفی برای تأکید آمده است. / قلمرو فکری: فهمید که دل مجنون اسیر عشق است و درد عشق درمان ندارد.
- ۸- ن. ک. کلیات خمسه نظامی گنجه ای، ۴۸۱.

□ در دوره‌ای که عشق هم هوسی بیش نیست، قصه ما ظریف و دقیقی شیرین را به تماشا و ادراک می‌گذارد؛ و آخر این قصه، خارخاری است که می‌کاود اندرون خواننده و شنونده ما را که نه، عشق چیز دیگری است.
... □

آگاهی‌های فرامتنی

مرجع اساسی داستان لیلی و مجنون در درجهٔ اول کتب تاریخ ادبیات است که از آن میان باید از کتبی چون الشعراء ابن قتیبۀ دینوری (ف ۲۷۶ هـ. ق) و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (ف ۳۵۶ هـ. ق) و الفهرست ابن ندیم، معاصر ابوالفرج، نام برد. جاحظ نیز در آثار خود از جمله: رسائل جاحظ، البیان و التبیین، کتاب الحیوان، تا اندازه‌ای به این موضوع پرداخته است. به علاوه از آثاری که به شرح احوال دلباختگان و عشاق پرداخته‌اند مانند کتاب الزهرة داوود ظاهری (ف ۲۹۷ هـ. ق)، مصارع العشاق ابن سراج (ف ۴۱۸ هـ. ق) و مجنون را در آثارشان یاد کرده‌اند از جمله میرد (م ۲۸۵ هـ. ق) در الکامل، و شاء (م ۳۲۵ هـ. ق) در کتاب الموشی، ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ هـ. ق) در العقد الفرید، قالی (م ۳۵۶ هـ. ق) در الامالی و جغرافی‌دانانی چون البکری (م ۴۸۷ هـ. ق) یا قوت حموی و تاریخ‌نگارانی چون کُتبی (م ۷۶۴ هـ. ق) در فوات الوفيات و... باید نام برد. گفتنی است. حکایت قصه مجنون اثر ابوبکر والبی، تنها زندگینامه موجود شرق دربارهٔ این داستان است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۰؛ نیز ر. ک: سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

هویت مجنون: در ادب عربی فراوان بوده‌اند شاعرانی که خود، داستان‌های عشقی شورانگیز داشته و از آن در اشعارشان سخن گفته‌اند و نام یا لقب معشوق را ذکر کرده‌اند، اما این شاعران نام و نشانی مشخص و شناخته شده دارند و وجود آنها قطعی و محرز است، ولی مجنون چنین نیست. در مورد نام مجنون و هویت او و داستان عشق‌ورزی او، روایات گونه‌گون و متناقضی نقل شده است. ابوالفرج اصفهانی در الاغانی خود در مورد هویت مجنون سکوت نموده است اما از مقایسه روایت‌هایی که نقل کرده است، چنین بر می‌آید که اگر مجنون، حقیقت تاریخی هم داشته باشد و داستان او نیز ساختگی، نباشد دست کم دربارهٔ وی مبالغه فراوانی شده است. (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۲۲۲-۲۲۱). اما آنچه مسلم است اینکه در جزیره العرب در دوره مورد نظر ما تعدادی از شاعران به مجنون ملقب بوده‌اند و این لقب دامنه معنایی گسترده‌ای داشته و ابوبکر والبی نیز که گردآوری‌کننده اشعار مجنون است؛ این مطلب را تأیید کرده است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۴۰، ۵۰)

محدودهٔ زمانی و مکانی داستان: محدودهٔ زمانی و مکانی داستان لیلی و مجنون هم به درستی مشخص نشده است. ولی این نکته مسلم است که تاریخ مرگ مجنون در آثار مورخان و لغویان به خصوص متأخرین

تکرار شده است. پاره‌ای از این تاریخ‌ها، گمان صرف است ولی بیشتر آنها به دوره‌ای مشخص و نه چندان طولانی اشاره دارند. نزدیک‌ترین این تاریخ‌ها به واقعیت، تاریخ‌هایی هستند که با سال‌های ۶۵ تا ۸۰ هجری مطابقت دارند. برخی نیز گوشه‌هایی از حوادث داستان مجنون را گاه تا روز خلافت عبدالملک و گاهی به دوره مروان بن حکم، حکمران مدینه و خلیفه‌خشن، نسبت می‌دهند. (همو: ۵۴). در آثار عربی مربوط به مجنون از دو شخصیت تاریخی مشهور؛ یعنی عمر (محمد) بن عبدالرحمن بن عوف (م ۳۱ هـ. ق) و نوفل بن مساحق عامری (م ۸۷ هـ. ق) یاد شده است. اولی یکی از صحابه رسول خداست و نوفل مأمور گردآوری صدقات مدینه معرفی شده است که در دوره عبدالملک مروان معزول شده است. این دو در داستان لیلی و مجنون در راه جلب رضایت قبیله لیلی برای ازدواج دخترشان با مجنون تلاش‌های بی‌حاصلی کرده‌اند. این مطالب ما را به این نتیجه می‌رساند که مجنون مورد نظر ما به احتمال بسیار زیاد حدود سال ۸۰ هجری از دنیا رفته است و یا دست کم باید تاریخ زندگی او را بی‌هیچ ابهامی به همین سال‌ها محدود دانست. حقیقت دیگری که همه منابع آن را تأیید می‌کنند؛ انتساب مجنون به قبیله بنی عامر است. این قبیله، تیره‌ای از «هوزان» بوده است که در شمال جزیره العرب می‌زیسته‌اند. محل زندگی و رفت و آمد عامریان سرزمین گسترده‌ای بود که از حجاز تا نجد را شامل می‌شده است؛ این بهنه، از غرب به دریای سرخ، از شرق به یمامه، از جنوب به ثقیف (بین مکه و طائف) می‌پیوست. «ضریه» نیز که نامش در داستان مجنون آمده و بنا به قول یاقوت جزء قلمرو حاکم مدینه بوده است؛ ناحیه هم‌جوار عامریان بوده و انگیزه آمدن عاملان خراج را از مدینه به این سرزمین توجیه‌پذیر می‌نماید. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۷)

تاریخ رواج داستان مجنون: در مورد زمان پیدایش و رواج داستان مجنون نیز گفتنی است که مجنون تا روزگاری دراز در میان عاشقان رمانتیک گروه خود شهرت چندانی نداشته است. در شعر شاعران هم‌عصر او نام عشاقی که ضرب‌المثل بوده‌اند، آمده است ولی نامی از مجنون در میان آنها نیست و بیشتر معاصران مجنون از عاشقان نامدار قدیم چون مرقش، عبدالله بن عجلان نهدی و... نام برده‌اند. در روزگار امویان هم مجنون شهرتی نداشته و مقام نخستین را در میان نام‌آوران عشق عذری و پاک، عروه بن حزام در اختیار داشته است. در اوایل عصر عباسی هم به‌رغم افزایش عاشقان برجسته، همچون گذشته نام مجنون در میان آنها دیده نمی‌شود و بیشتر شاهد اسامی «عروه و عفرا» و «لبنی و قیس بن ذریح» و نیز یاد معشوقی لیلی نام هستیم که به سبب رثایش در سوگ «توبه بن حمیر» نامدار شده بوده است. اما هنوز از «لیلی» محبوب مجنون نامی در میان نیست. در آثاری چون الحماسه ابوتمام (ف ۲۳۱) و طبقات الشعرا جمحی (ف ۲۳۱ هـ. ق) نیز جست‌وجوی نام مجنون کاری بیهوده است. از آنجا که بخش عمده شعرهای مجنون متعلق به عصر اموی است، گمان می‌رود که مجنون را تا پایان قرن سوم به دلیل عدم شهرت او در میان شاعران و عدم شهرت داستان لیلی و مجنون باید دانست. در نیمه اول قرن سوم به هجری گرایش به سوی قصه‌های گزیده از مجنون پدید آمد. این قصه‌ها به علت کوشش‌هایی که در شرح و تفسیر پاره‌ای از قصاید می‌شده، شروع به گسترش کردند و

قصاید ساختگی و مربوط به شاعران دیگر نیز بر آنها افزوده می‌شد تا اینکه در آغاز قرن چهارم هجری اندکی قبل از عهد مقتدر (۲۹۵ تا ۳۰۰ هجری) برخی از روایات تدوین شده از حکایات مجنون و لیلی در نتیجه افزایش رغبت دربار عباسی به این روایات شهرت یافت و سپس بر گسترش تدریجی آن افزوده می‌شود.

در اواسط این قرن، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ ه.ق) داستان عشق لیلی و مجنون را در کتاب الاغانی به تفصیل تمام با همه روایات گوناگون آن نقل کرد و در حقیقت علت شهرت فراوان این داستان در کشورهای عربی و نیز در میان ادیبان و شاعران ایرانی مطالب همین کتاب الاغانی بوده است و می‌دانیم که سبب شهرت الاغانی در ایران، توجه خاص وزیر معروف آل بویه، صاحب بن عبّاد (ف ۳۸۵ ه.ق) به این کتاب بوده است. (سجادی، ۱۳۷۲: ۲/ ۲۰۵) به هر حال در اواسط قرن چهارم مؤلف اغانی، روایات و اخبار لیلی و مجنون را تدوین کرد و این کاری بود که تشخیص نخستین روایت قصه را برای ما ممکن ساخت.

پس از این روایت مشهور و مفصل از قصه مجنون و لیلی، هیچ شرحی جز کتاب ابوبکر والبی (گردآوری کننده اشعار مجنون) تا پیش از قرن پنجم هجری در زبان عربی دیده نمی‌شود. گفتنی است که صاحب کتاب الفهرست نیز که کتاب خود را اندکی پس از الاغانی تألیف کرده است و یکی از فصول کتاب خود را به اسامی عشاق دوره جاهلیت و اسلام، اختصاص داده از مجنون هم نام برده است.

بنابراین از این تاریخ به بعد نام مجنون را هم در ردیف عشاق دیگر می‌یابیم. (احمدزاد، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۲) بدین ترتیب مجنون، پیوسته جای نخست را به خود اختصاص می‌دهد و پس از گذشت یک قرن به برکت وجود نظامی در ادبیات چهره درخشانی می‌یابد که هیچ رقیبی را یارای برابری با او نیست. مجنون در این دوره در عرصه عشق صوفیانه نیز نقشی نمونه‌وار پیدا می‌کند و پس از طی مراحل از شخصیتی به کلی مجهول به شخصیتی که در عشق عذری و پاک مقام نخست را دارد تکامل یافته و مظهر عشق افلاطونی و صوفیانه گردیده است. (ن.ک: بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی، فضل‌الله رضایی اردانی، مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دوره ۱، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱)

کارگاه متن‌پژوهی

واج، هجا، صامت و مصوت

واج: واج عبارت است از کوچک‌ترین واحد صوتی بی‌معنی زبان که می‌تواند تغییری در معنا ایجاد کند.

مانند: /م/ ی/ ز/ در «میز» و /ر/ ی/ ز/ در «ریز»

واج‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: صامت و مصوت (صدا دار)

صامت: صامت به آن گروه از آواهای گفتاری گفته می‌شود که در ادای آنها، جریان هوا پس از گذشتن

از نای گلو بر اثر مانعی متوقف می‌شود و با فشار بیرون می‌آید. تعداد صامت‌ها در زبان فارسی ۲۳ تا است

که عبارت‌اند از :

(ء، ع، ب، پ، (ت، ط)، (ث، س، ص)، ج، چ (ح، هـ)، خ، د، (ذ، ز، ض، ظ)، ر، ژ، ش، (غ، ق)، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ، ی.

مصوّت : آوایی است که با لرزش تارآواها از گلو بیرون می‌آید و هنگام ادای آن دهان گشاده می‌ماند، چنان‌که جریان هوا می‌تواند از گلو تا لب آزادانه بگذرد. در زبان فارسی امروز شش مصوّت وجود دارد :

کوتاه «اَ ـ اِ ـ اُ» a e o بلند «آ و ی» ā ī ū

برخی از نشانه‌ها یعنی حروف، گاه نشانه صامت است و گاه نشانه مصوّت. آنها عبارتند از : ا، و، هـ، ی. **توجه :**

※ نشانه «ا» (الف) :

□ اگر در آغاز کلمه بیاید، واج صامت همزه را نشان می‌دهد و با یکی از مصوّت‌ها همراه می‌شود (در زبان فارسی هیچ کلمه‌ای با مصوّت آغاز نمی‌شود). مانند : «اَبَر، اَمین، اِیراد، اوامِر و...» بنابراین «اَ، اِ، اُ» دو واج‌اند : صامت همزه (ء) + مصوّت.

□ اگر در وسط یا پایان کلمه قرار بگیرد، نشانه مصوت «ا» خواهد بود؛ مانند : سایه، مانا و...

□ گاهی کرسی‌ای برای تنوین نصب قرار می‌گیرد؛ مانند : فوراً، معمولاً و مثلاً (نه صامت است و نه

مصوّت)

※ نشانه «و» :

□ این نشانه می‌تواند در میان و پایان کلمه‌ها نشانه مصوّت «و» باشد؛ مانند : زور، مو و...

□ در آغاز و میانه و پایان می‌تواند نشانه صامت «واو» باشد؛ مانند : وسعت، گیوه، ناو و...

□ در برخی کلمه‌ها نشان مصوّت کوتاه «اُ» است؛ مانند : تو، دو و...

□ لغت‌نویسان گذشته «و» را در «خور» نوعی «واو معدوله» نامیده‌اند. واو معدوله امروز فقط در

نوشتن باقی مانده است و در تلفظ شنیده نمی‌شوند؛ مانند : خوار، خواب، خواستن.

□ کاربرد دیگر این نشانه «و» آن است که نه صامت است نه مصوّت، بلکه کرسی همزه کلمه‌های عربی

«مؤدّن، مؤمن و...» است.

※ نشانه «هـ» :

□ این نشانه که آن را با نام‌های گوناگون از جمله «های دو چشم» و «های هَوَز» می‌خوانند؛ در خط

فارسی به شکل‌های مختلف نوشته می‌شود، می‌تواند در آغاز، میانه و پایان کلمه، نشانه صامت باشد؛ مانند :

هنر، مهر، نگاه و...

□ در پایان کلمه، نشانه مصوّت کوتاه است در این صورت آن را «های بیان حرکت» می‌گویند؛ مانند :

خانه، شانه و...

※ نشانه «ی» :

□ این نشانه که در آغاز کلمه به صورت «یا» و در وسط به صورت «ی» و در پایان به صورت «ی» نوشته می‌شود،

□ در میان و پایان کلمه می‌تواند نشانه مصوت بلند «ی» باشد؛ مانند : شیراز، گیلانی و...

□ نشانه واج صامت نیز است. در این صورت در آغاز، میانه و پایان کلمه می‌آید؛ مانند : یاس، آید، جای

و....

□ در کلمه‌های عربی به جای نشانه مصوت بلند \bar{e} نیز به کار می‌رود؛ عیسی، یحیی و....

هجا چیست؟

هجا از ترکیب واج‌ها؛ یعنی صامت و مصوت پدید می‌آید. هر هجا تنها یک مصوت دارد اما می‌تواند یک یا دو صامت داشته باشد. هر هجا را با یک خط عمود «|» از یکدیگر جدا می‌کنیم.

آموختن چند نکته ضروری است :

□ در واج‌نگاری تنها به نوشتن واج‌هایی می‌پردازیم که تلفظ می‌شوند ولی نوشته نمی‌شوند. مانند : خویش (خیش) خواب (خاب) خورشید (خرشید) و....

□ هر واج را با / / نشان می‌دهیم. / ب /

□ اولین واج در تمام ترکیب‌ها صامت است.

□ دومین واج در تمام ترکیب‌ها مصوت است.

□ سومین و چهارمین واج همواره صامت است.

□ هیچ واژه‌ای در الگوهای هجایی با مصوت شروع نمی‌شود.

□ دو مصوت در هیچ الگویی کنار هم دیده نمی‌شوند و در زبان فارسی همنشینی دو مصوت در کنار هم

امکان‌پذیر نیست.

□ هر هجا تنها یک مصوت دارد. تعداد هجا = تعداد مصوت

□ هر هجا با یک خط عمود | جدا می‌شود.

□ هر هجای فارسی حداقل دو واج و حداکثر چهار واج دارد.

□ باید توجه داشت که واج با حرف متفاوت است. حرف صورت مکتوب واج است و واج صورت

ملفوظ حرف.

□ آ در ابتدای برخی واژه‌ها مانند آسمان، آباد همیشه دو واج هستند. مانند : «آ = /ء/ صامت + /ا/

مصوت = ۲ واج

برای یافتن نوع و تعداد واج‌ها، بهترین و ساده‌ترین راه استفاده از الگوی هجایی و یا در واقع استفاده از

محور جانشینی است. باید با توجه به الگوهای ارائه شده، واج‌ها را جانشین یکدیگر نماییم تا به این وسیله امکان تشخیص نوع واج ممکن شود. در زبان فارسی هیچ‌گاه صامت جانشین مصوّت و یا برعکس مصوّت جانشین صامت نمی‌شود؛ پس تمام واج‌هایی که جای اولین واج را اشغال می‌کنند، قطعاً صامت و واج دوم مصوّت و واج‌های سوم و چهارم صامت خواهند بود. واج‌نگاری چند واژه آموزش داده می‌شود:

صامت + مصوّت + صامت	/ د / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ر / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ن / ء / و /
صامت + مصوّت + صامت	/ ک / ی /
صامت + مصوّت + صامت	/ ن / ی /
صامت + مصوّت + صامت + مصوّت + صامت	/ ش / ب / ء / ه /
صامت + مصوّت + صامت + مصوّت	/ س / ی /
صامت + مصوّت + صامت + صامت + مصوّت + صامت	/ ل / ء / ل / ء / ل / ء /

«دو» (بن مضارع دويدن) = / د / ء / و /
 «رو» (بن مضارع رفتن) = / ر / ء / و /
 «نو» (تازه) = / ن / ء / و /
 «کی» (چه وقت) = / ک / ی /
 «نی» (نوعی ساز) = / ن / ی /
 «شبه» (شباهت) = / ش / ب / ء / ه /
 «سایه» = / س / ی /
 «لؤلؤ» (مروارید) = / ل / ء / ل / ء / ل / ء /

(ر.ک: همگام با زبان فارسی ۳ (رشته ریاضی و فیزیک و علوم تجربی)، نجاتی و دیگران، ۱۳۹۵، صص ۱۱-۱۳)

کنج حکمت

مردان واقعی

یکی از کوه لُکام به زیارت «سَری سَقَطی»^۱ آمد. سلام کرد و گفت: فلان پیر از کوه لُکام تو را سلام گفت. سری گفت: وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنانکه یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.

تذکرة الاولیا، عطار

تحلیل متن

این متن را می‌توان در کنار متن دیگری از «اسرار التوحید» دید که در کتاب «زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی» آمده است. و مفهوم آن پرداختن به زندگی توأم با ذکر پیوسته معبود است.

۱- سری سَقَطی: ابوالحسن سَری بن المُغَلّسی السَقَطی (وفات ۲۵۳ قمری) معروف به سری سقطی، عارف و صوفی قرن سوم قمری متولد بغداد بود و در ابتدا سقط‌فروشی می‌کرد. وی استاد و مرید اکثر عرفای بغداد و دای جنید بغدادی و از شاگردان و مریدان معروف کرخی بود. (ن.ک.: ترجمه رساله قشیریه، بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۶۱، علمی فرهنگی)

«شیخ ما را گفتند : که فلان کس بر روی آب می‌رود. گفت : سهل است چغزی و صعوهای نیز بر روی آب می‌رود. گفتند : فلان کس در هوا می‌پرد. گفت : زغن و مگس نیز در هوا می‌پرد. گفتند : فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌رود. شیخ گفت : شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌رود. این چنین چیزها را چندان قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخُشد و بفروشد و در بازار در میان خلق، ستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.»

پیام اصلی متن : ترک رهبانیت، نکوهش زهد منفی و انزوا و عزلت از خلق

نیست باز آمدن از فکر و خیال تو مرا با رفیقان موافق سفر دور خوش است

(صائب تبریزی)

درس هفتم

عنوان: باران محبت

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: آفرینش انسان
 قالب متن: نثر بینابین

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام متن درس
- ۲- بازگردانی برخی از عبارات به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (کنایه، تشبیه، تلمیح، تشخیص، جناس، مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات منثور غنایی (مرصاد العباد) (علم)
- ۲ خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تفکر و تعمق در آفرینش انسان و باور قلبی پروردگار (باور و ایمان)
- ۴ توانایی درک مفاهیم و معانی متن درس (عمل)
- ۵ کاربرست برخی از آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۶ شناختن برخی از واژگان مهم املائی و دریافت معانی لغات مهم درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه، تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مرصاد العباد، انتخاب آیات قرآنی مرتبط با متن درس، استفاده از لوح‌های فشرده صوتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ ارزش میراث صوفیه. عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۴۴. تهران: آریا.
- ۲ پیوند سیاست با عرفان در مرصاد العباد نجم‌الدین رازی. جهانگیر صفری و ابراهیم طاهری. ۱۳۸۹. نشریه مطالعات عرفانی. شماره ۱۲. صص ۹۹-۱۲۰.
- ۳ جامعه‌شناسی ادبیات صوفیانه. مهدی شریفیان. ۱۳۸۶. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ۴ شرح اصطلاحات تصوف. صادق گوهرین. ۱۳۶۷. تهران: زوار.
- ۵ عرفان و سیاست. حمید پارسانیا. ۱۳۸۶. قم: بوستان کتاب.
- ۶ مرصاد العباد. نجم‌الدین رازی. به اهتمام محمدامین ریاحی. ۱۳۸۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷ مقایسه اندیشه‌های عرفانی خواجه یوسف همدانی و شیخ نجم‌الدین رازی، دکتر علی مؤذنی. ۱۳۸۱. نشر مجلات دانشگاه تهران. دوره ۱۶۴. شماره پیاپی ۱۰۰۸. صص ۲۹-۱۷.
- ۸ مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف. ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲. تهران: سمت.

باران محبت^۱

حق - تعالی - چون اصناف موجودات می آفرید، وسائط^۲ گوناگون در هر مقام بر کار کرد.^۳ چون کار به خلقت آدم^۴ رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ»^۵ خانه آب و گل آدم، من می سازم. جمعی را مُشْتَبِه^۶ شد، گفتند: نه همه تو ساخته ای؟

گفت: اینجا اختصاصی دیگر هست که^۷ این را به خودی خود می سازم بی واسطه^۸، که در و گنج معرفت^۹، تعبیه خواهیم کرد.

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل برفت، خواست که یک مشت خاک بردارد، خاک گفت: ای جبرئیل چه می کنی؟ گفت تو را به حضرت^{۱۰} می برم که از تو

۱- این متن از ص ۶۸ (باب دوم، فصل چهارم) مرصادالعباد به اهتمام محمد امین ریاحی انتخاب شده است. پیش از این نیز درس بیست و سوم ادبیات فارسی^۳، شاخه نظری به استثنای رشته ادبیات و علوم انسانی بوده است.

۲- قلمرو زبانی: وسائط: (وسایط) ۱- ج واسطه. در تداول فارسی ج «واسطه» گرفته شود. ۲- در اصطلاح تصوف، اسبابی که به تعلق کردن آن به مراد رسند... (فرهنگ فارسی، وسایط)

۳- قلمرو فکری: در هر جایگاهی و رتبه ای که می آفرید از انواع موجودات، از اسباب و واسطه های گوناگون بهره گرفت. (مراد این نیست که حق تعالی در آفرینش موجودات، نیازمند اسبابی است بلکه منظور صورت و شیوه آفرینش است که حق تعالی بدان گونه آنها را می آفرید و شیوه آفرینش انسان البته با همه آنها متفاوت بود.)

۴- قلمرو زبانی: آدم: «در اصل کلمه عبری است به معنی خاکی یا سرخ رنگ» (دایرةالمعارف) آدم طبق نص قرآن مجید و کتاب مقدس نخستین انسانی است که خداوند از خاک آفریده است. (آل عمران، ۵۹ و سفر تکوین، باب اول، ۸۰) «وی را از آن رو آدم خواندند که از «ادیم» زمین یعنی روی زمین آفریده شد.» (تاریخ کامل ابن اثیر ۲۹/۱)

به القاب و اسامی گوناگون خوانده شده است: ابوالبشر، خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری، ابو محمد، معلم الاسماء. (لغت نامه) در پیامبر بودن او میان مفسران بحث است ولی اشارتی در قرآن مجید هست که بعضی دال بر پیامبری او گرفته اند. سورة بقره، آیه ۲ (نقل از حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۴۴)

آدم از خاک است: تراب: نُطْفَه: عَلَقَه: مُضْغَةٌ مُّخَلَّقَةٌ وَ غَيْرُ مُخَلَّقَةٍ. / خاک: آب نطفه: خون بسته: پاره گوشت تمام و ناتمام. نیز ن. ک. آیه ۵، سورة حج/ ۲۱. / سُلاَلَةٌ مِّنْ طِینٍ: نطفه: علقه: مضغه: عظام: لحم: خلقاً آخر. / گل خالص: نطفه و در جای آرام (رحم): خون بسته: گوشت پاره: استخوان: گوشت: خلق تمام (مومنون، ۱۲/۲۳ و ۱۳ و ۱۴)

۵- سورة ص، ۳۸، آیه ۷۱. می خواهیم بشری از گل بیافرینیم.

۶- قلمرو زبانی: مُشْتَبِه: اسم فاعل از ماده اشتباه. «آنکه در اشتباه است... در تداول جملاتی نظیر «فلان امر مشتبه شده» به صورت اسم مفعول به کار می رود در صورتی که در عربی نیامده است. (فرهنگ فارسی، مشتبه)

قلمرو ادبی: خانه آدم: استعاره از جسم و قالب انسان /

۷- قلمرو فکری: گفت اینجا اختصاصی دیگر است که اگر آنها به اشارت «کُن» آفریدم این را ...

۸- قلمرو فکری: این را تنها و تنها به دست خود و بی واسطه می سازم.

۹- قلمرو ادبی: گنج معرفت: اضافه تشبیهی. این اصطلاح از کلید واژه های درس است. / قلمرو فکری: گنج معرفت، فلسفه

حیات را با خود دارد؛ یعنی ما برای «معرفت» شناخت» امکان حیات یافته ایم.

۱۰- قلمرو زبانی: حضرت: حضور، پیشگاه، درگاه (درگاه باری تعالی).

خلیفتی^۱ می‌آفرینند. خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی^۲ حق که مرا مَبَرّ که من طاقت قُرب ندارم و تاب آن نیارم؛ من نهایت بُعد اختیار کردم که قربت را خطر^۳ بسیار است. جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت^۴. گفت: خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد.^۵

... عزرائیل پیامد و به قهر، یک قبضه^۶ خاک از روی جمله زمین برگرفت بیاورد آن خاک را میان مکّه و طائف فرو کرد؛ عشق حالی دو اسبه می‌آمد.^۷

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجّب در دندان تحیر^۸ بمانده که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواهد^۹ و این سرّ با دیگری در میان نهاد.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ ملایکه^{۱۰} فرومی‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۱} شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها در پیش است؟ معذورید، که شما را سر و کار با عشق نبوده است.^{۱۲}

۱- قلمرو ادبی: خلیفت: جانشین. تلمیح دارد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

۲- قلمرو زبانی: ذوالجلال: صاحب بزرگی و شکوه.

۳- قلمرو زبانی و فکری: خطر: دشواری، آسیب، بیم از بین رفتن. / را: فک اضافه: خطر قربت / چون طاقت قرب ندارم بنابراین درگاه حق تعالی برای من سخت و دشوار خواهد بود و بیم ناپودی است.

۴- قلمرو فکری: جبرئیل چون ذکر سوگند شنید...: در تحلیل این نکته باید دقت کرد که ملائک مقرب خداوند به تمامی، وجودی پاک دارند و به اصطلاح ناخالصی ندارند و نمی‌توانند که داشته باشند که از عنصر و گوهر پاک ساخته و آفریده شده‌اند؛ بنابراین دروغ و هر آنچه مظهر پلیدی و ناپاکی است برای آنها نامفهوم و غیر قابل پذیرش است. با توجه به این شاخصه، چون زمین او را سوگند می‌دهد، و سوگند هم برای او مقدس تعریف شده است، پس نمی‌تواند از سوگند زمین برگردد. نکته دیگر، مقدس بودن سوگند در باور ماست که شکستن آن گناه و بزه نابخشودنی است.

۵- قلمرو ادبی: تن دادن: کنایه از تسلیم شدن، پذیرفتن.

۶- قلمرو زبانی: قبضه: آنچه را با انگشتان یا مشت گیرند؛ یک مشت از هر چیز؛ واحد طول، مشت. هر گز ۶ قبضه و هر قبضه چهار انگشت است. (فرهنگ فارسی، قبضه)

۷- قلمرو ادبی: دو اسبه: کنایه از به تاخت و با سرعت و اشتیاق بسیار. / قلمرو فکری: اشاره دارد به اینکه: چون آدم به دست حق تعالی و بی‌واسطه ساخته شد پس تعشقی در میان بود که هر لحظه بر آن می‌افزود. دو بیت پسینی که در متن مرصاد آمده، مفسّر همین نکته است:

خاک آدم هنوز نایخته بود	عشق آمده بود و دل آویخته بود
این بادچو شیرخواره بودم، خوردم	نی نی می و شیر با هم آمیخته بود

پس رابطه بین آدم و حق، رابطه عاشق و معشوقی است که بر پایه آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحْيِيهِمْ» نیز قابل تفسیر است.

۸- قلمرو زبانی: انگشت تعجب و دندان تحیر: هر دو ترکیب، اضافه اقترانی است. / قلمرو ادبی: انگشت در دندان ماندن: کنایه از متعجب شدن

۹- قلمرو زبانی: اعزاز: گرامی شمردن / مذلت: خواری. / قلمرو فکری: ... به ترک او نگفت و دیگری را به جای او نخواند.

۱۰- قلمرو فکری: سرّ ملایکه: باطن و قلب..

۱۱- قلمرو ادبی: تضمین: سوره ۲، آیه ۳۰. من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.

۱۲- قلمرو زبانی: سر و کار شما با عشق نبوده است؛ «را» فک اضافه. / قلمرو ادبی: کنایه با عشق آشنا نیستید.

روزی چند صبر کنید، تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون^۱ ببینید. اوّل نقش، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

پس از ابر کرم^۲، باران محبت^۳، بر خاک آدم بارید و خاک را گِل کرد و به يدِ قدرت در گِل از گِل، دل کرد^۴ عشق، نتیجه محبت حق است.^۵

از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد^۶

سر نشتر عشق بر رگِ روح زدند^۷ یک قطره فرو چکید، نامش دل شد^۸

جمله، در آن حالت متعجب وار می‌نگریستند^۹ که حضرت جلّت^{۱۰} به خداوندی خویش، در آب و گِلِ آدم، چهل شبا روز^{۱۱} تصرف می‌کرد و در هر ذره از آن گِل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و با ملایکه می‌گفت: «شما در گِل مَنگرید، در دل نگرید.»^{۱۲}

گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ دلی سوخته بیرون آرم^{۱۳}

اینجا عشق، معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن،

۱- قلمرو زبانی: بوقلمون: گوناگون، رنگارنگ. در اصل «دیبای رومی که رنگ آن متغیر نماید...». قلمرو ادبی: آینه: استعاره از وجود انسان. / قلمرو فکری: چند روز معدود صبر کنید من قدرت خود را در این مشت خاک به شما نشان دهم تا شما در وجود انسان جلوه‌های گوناگون و نقش‌های رنگارنگ ببینید. / قلمرو ادبی: دستکاری کردن: کنایه از نشان دادن قدرت

۲- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: کرم: مشبه/ ابر: مشبه به.

۳- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: محبت: مشبه/ باران: مشبه به.

۴- قلمرو فکری: و به قدرتی که در گِل به کار بست، از گِل، دل را ساخت. دل آدمی به ظاهر از گل است اما در حقیقت آن قدرت و آن عشق الهی است که دل را ساخته است (از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد).

۵- قلمرو ادبی: تلمیح دارد به آیه «يُحْيِيهِمْ وَيُخَيِّتُهُمْ» که پیش از این آوردیم. اگر عشق در وجود انسان هست، بدان جهت است که حق به بنده‌اش محبت و عشق ورزیده است.

۶- قلمرو فکری: در آفرینش انسان، خاک آدم را با عشق گِل کردند، به همین دلیل غوغایی در جهان حاصل شد.

از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد

(فخرالدین عراقی)

۸- قلمرو فکری: عشق، در روح نفوذ کرد و دل، حاصل حکومت و استیلای عشق بر روح است. از بریدن رگ روح قطره‌ای چکید و نام آن دل شد. / قلمرو ادبی: سرنشتر عشق: اضافه تشبیهی/ رگ روح: اضافه استعاری، تشخیص/ مراعات نظیر: رگ، روح و دل.

۹- «در مجموعه‌های رباعیات خواجه افضل الدین کاشانی (از آن جمله مصنفات، ص ۷۶۴، رباعی ۱۴۳) ... به نام او آمده است... (رباعی ۱۳۸۶، ۵۸۱)

۱۰- قلمرو فکری: جمله ملأ اعلی کزویی و روحانی در آن حالت ... همه موجودات عالم بالا، عرش الهی با تعجب

۱۱- قلمرو زبانی: جلّت: در اصل فعل ماضی است یعنی جلیل است که در فارسی به تأویل صفت می‌رود.

۱۲- قلمرو زبانی: شبا روز: شب و روز، شبانه روز.

۱۳- قلمرو فکری: جناس ناهمسان اختلافی: گِل، دل.

۱۴- قلمرو فکری: اگر من به نظر عنایت بر سنگ بنگرم، از همان سنگ، انسانی عاشق خلق می‌کنم.

چه بود که اوّل می‌گریختی و این، چیست که امروز در می‌آویزی؟
آن روز گِل بوم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.
همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری در نهاد او تعبیه می‌کردند، تا هر چه از نفایس خزاین غیب بود، جمله در آب و گِلِ آدم دفین کردند.

چون نوبت به دل رسید، گِلِ دل را از بهشت بیاوردند و به آبِ حیات ابدی بسرشتند و به آفتاب نظر^۲ پیورددند. چون کار دل به این کمال رسید، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست^۳، الا حضرتِ ما، یا دلِ آدم. آن، چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت^۴ تعبیه کرده بودند و بر مُلک و ملکوت^۵ عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود^۶ و به خزانه‌داری آن، جانِ آدم شایسته بود.

و از نشان^۷، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: آیا این چه نقش عجیب است که می‌نگارند؟

آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من، اسامی شما را یک به یک برشمارم.^۸

هر چند که ملایک در او نظر^۹ می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است، تا ابلیس پُر تلبیس^{۱۰} یکبارگی گرد او طواف می‌کرد. پس چون ابلیس گردِ جملهٔ قالبِ آدم برآمد، هرچیزی را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی^{۱۱} یافت؛ هرچند کوشید که راهی باید تا در اندرون دل رود، هیچ راه نیافت.

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست؛ اگر ما را^{۱۲} وقتی آفتی رسد از این

۱- قلمرو فکری: همان مضمون است که در آغاز بدان پرداخته: آری، هر کس که عشق را منکرتر بود، چون عاشق شود، در عاشقی، غالی‌تر گردد. قلمرو ادبی: دست در دامن کسی آویختن: کنایه از متوسل به او/ تضاد: در آویختن و گریختن/ دل و گل: جناس/ اشتقاق: بگریزد و می‌گریختی.

۲- قلمرو ادبی: آفتاب نظر: اضافهٔ تشبیهی.

۳- قلمرو زبانی: را: فک اضافه: هیچ خزانه لایق آن نبود.

۴- گوهر محبت و صدف امانت معرفت: اضافهٔ تشبیهی. / تلمیح دارد به آیهٔ ۷۲ از سورهٔ احزاب.

۵- قلمرو ادبی: مُلک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً تمام آفرینش.

۶- قلمرو زبانی: رای فک اضافه. دلِ آدم لایق خزانگی آن بود. قلمرو ادبی: گوهر: استعاره از عشق.

۷- قلمرو فکری: و از ایشان: منظور ملائکه مقرب.

۸- در ادامه توضیح می‌دهد که: «چه از جمله آن جواهر که دفین نهاده است یکی علمِ جملگی اسماست و «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

۹- قلمرو زبانی: در اصل: نفرس می‌کردند. نفرس: دانستن چیزی به علامت و نشان؛ به فراست دریافتن، ادراک.

۱۰- قلمرو زبانی: تلبیس: نیزنگ، پنهان کردن حقیقت.

۱۱- قلمرو ادبی: دل به کوشک تشبیه شده است.

۱۲- قلمرو زبانی: ما را: رای حرف اضافه در معنی به.

شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند داشت.» با صد هزار اندیشه، نوید از در دل^۱ بازگشت. ابلیس را^۲ چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

مرصاد العباد مِنَ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمَعَادِ، نجم رازی^۳ (معروف به دایه)^۴

کارگاه متن پژوهی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌شوند (چه فارسی و چه عربی و غیرعربی باشند). با الف «ا» تنها نوشته می‌شوند، مانند: ابر، اسب، اخذ، اکید، اجر، الفت، اخوت، اردو، اداره.

کلمات مختم به «همزه» با حرف «ء» بدون کرسی نوشته می‌شوند: به شرط آنکه حرف قبل از همزه ساکن باشند؛ مانند: شیء/ سوء/ جزء.

کلمات آغازین و میانی که دارای همزه هستند با گرفتن مصوت /آ/ به شکل «آ» نوشته می‌شوند. آجل، قرآن، الآن، آخر.

کلمات همزه‌دار میانی و پایانی ما قبل مفتوح با کرسی الف نوشته می‌شوند؛ مانند: تأسف، تأثر، متأثر، تأکید، رأفت، مأیوس، منشأ، ملجأ، مبدأ، خلا.

کلمات همزه‌دار ساکن ما قبل مضموم «ُء» به شکل «ؤ» نوشته می‌شوند؛ مانند: مؤسس، رؤسا، سؤال، لؤلؤ، تالؤلؤ، مؤانست، مؤثر.

جز موارد یاد شده، کلمات همزه‌دار میانی و پایانی با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ مانند: ائتلاف، جرئت، مسئله، نئون، مسئول، رئوف، متأللی، اشمئزار، مرئوس، نشئت.

کلمات زیر به دو شکل نوشته می‌شوند و هر دو شکل درست است. البته شکل اول کلمات (یعنی با کرسی ی) ترجیح داده می‌شود. «هیأت/ هیئت/ مسأله/ مسئله/ جرأت، جرئت/ رئوف/ رؤوف/ مسؤول، مسئول/». علت اینکه در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند: آسان کردن آموزش و تعمیم دادن این ویژگی الفبای فارسی است. مانند پروتین، نئون و

۱- قلمرو ادبی: در دل: اضافه استعاری.

۲- قلمرو زبانی: ابلیس را: به ابلیس: رای حرف اضافه.

۳- عبدالله بن محمد نجم رازی (۵۷۰-۶۵۴ ق).

۴- مؤلف این کتاب را در بحبوحه حمله مغول در سال ۶۱۸ نگاشته و در آن به بررسی مهم‌ترین مسائل عرفانی پرداخته است. اثر کتاب روان و گیراست و برخی اصطلاحات عرفانی، تفسیر، آیات و احادیث، احوال، سخنان و اشعار بزرگان در آن بیان شده است.

آفتاب حُسن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست^۱ بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حُسن، برون آ، دمی ز ابر کان چهرهٔ مُشعشع^۲ تابانم آرزوست
گفتی ز ناز^۳، «بیش مرنجان مرا، برو» آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر^۴ دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
۵ دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کز دیو و دَد ملولم و انس‌انم آرزوست^۵
گفتند یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما گفت: «آنکه یافت می‌نشود آنم» آرزوست^۶
۱۰ پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها ازوست آن آشکار صنعتِ پنهانم^۷ آرزوست
غزلیات شمس، جلال الدین محمد مولوی^۸

۱- قلمرو زبانی: که: زیرا که (حرف ربط تعلیل)/ قلمرو ادبی: تشبیه مضمری دارد: آرزوی رخ و دیداری را دارد که مانند باغ و گلستان است؛ همچنین است در مصراع دوم که آرزوی شنیدن سخن معشوق را دارد که مانند قند شیرین است. «گلستان» نماد خوشحالی و شادابی نیز هست، چنان که در این بیت حافظ می‌بینیم:

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور.

۲- قلمرو زبانی: مُشعشع: «درخشان، تابان» سابقهٔ مشعشع او موجب شهرت وی گردید» ضح. به این معنی از ترکی وارد فارسی شده (ن ک قزوینی بیست مقاله ج ۲، ج ۲: ۲۷۶) «فرهنگ فارسی، مشعشع) و منظور چهرهٔ شمس مراد مولانا است. / قلمرو ادبی: آفتاب حُسن: تشبیه/ مراعات نظیر: آفتاب، تابان، ابر.

۳- قلمرو زبانی: از روی ناز گفتی. «ز روی ناز» قید حالت.

قلمرو فکری: از روی ناز گفتی مرا پیش از این می‌آزار، باز دلم می‌خواهد که آن سخن را از دهان تو بشنوم.

۴- قلمرو زبانی و فکری: سست عناصر: با «سست رگ» و «سست ریش» و «سست بنیاد» مترادف است؛ یعنی ضعیف و تنبل، زیون، بی‌حمیت، بی‌درد. هم از این رو در تقابل با آن، شیر خدا (علی علیه السلام) و رستم دستان را آورده است.

۵- قلمرو ادبی: این تلمیح نیز معروف است؛ این شیخ، همان دیوژن یا دیوجانس (Diogene) (۳۲۳-۴۰۴ ق.م) است. در بی‌اعتنایی او به مردم گفته‌اند: وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن می‌گردید، سبب پرسیدند، گفت: انسان می‌جویم. «حکایات بسیار از رفتار و گفتار او نقل کرده‌اند از جمله اینکه در ترک اسباب دنیوی کار را به جایی رسانید که در خُم، منزل کرده و تنها یک کاسه برای آب نوشیدن داشت: روزی جوانی را دید که با مشت از نهر آب می‌نوشید، پس کاسه را انداخت که معلوم شد در دنیا به این هم نیاز نیست...»

و نیز وقتی ابناء وطنش او را تبعید کردند، کسی به طعن گفت: همشهریان، تو را از شهر راندند، گفت: نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم.

و معروف است که اسکندر کبیر در حالی که بالای سر او ایستاده و میان او و خورشید حایل شده بود، گفت: از من چیزی بخواه، گفت: می‌خواهم سایهٔ خود را از سرم کم کنی.»

۶- قلمرو زبانی: «م» در آنم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر)

۷- قلمرو فکری: آشکار صنعتِ پنهان: صانع جهان، آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده‌ها پنهان است. قلمرو زبانی: «م» در پنهانم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر) / قلمرو ادبی: تلمیح به آیهٔ ۳۰۳ سورة انعام اشاره دارد: «لا یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند.

۸- غزل ۴۴۱، کلیات شمس تبریزی. این غزل در اصل ۲۴ بیت دارد.

فصل چهارم: ادبیات پایداری

درس نهم
آغازگری تنها

درس هشتم
در امواج سند

کارگاه متن پژوهی

کارگاه متن پژوهی

شعرخوانی
تا غزل بعد...

گنج حکمت
چو سرو باش

درس هشتم

نمایه درس

عنوان: در امواج سند

نوع ادبی: ادبیات پایداری
درونمایه: پایداری در برابر بیدادگری و تجاوز به میهن
قالب: چهار پاره

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن
- ۳- دریافت ارتباط معنایی

قلمرو ادبی

- ۱- قالب چهار پاره
- ۲- تمرین بازیابی آرایه‌های ادبی (کنایه، استعاره و ...)

قلمرو زبانی

- فرایندهای واجی
- ۱- افزایش
 - ۲- کاهش

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با ادبیات پایداری (علم)
- ۲ تقویت نگرش مثبت نسبت به ناپایداری و سختی‌های مقاومت (اخلاق)
- ۳ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۴ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۵ توانایی کاربرد آموزه‌های سه قلمرو (عمل)
- ۶ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس قضاوت عملکرد، کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار دکتر حمیدی شیرازی، نوار صوتی، عکس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با حملات مغول به ایران، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و....

منابع تکمیلی

- ۱ تأثیرپذیری مهدی حمیدی شیرازی از شاعران پیشین. مهدی ماحوزی؛ مصطفی عرفانی. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. مجله بهار ادب. دوره ۶. شماره ۱. صص ۳۳۱-۳۵۵.
- ۲ تحلیل و بررسی اشعار غنایی مهدی حمیدی شیرازی با تکیه بر اشک معشوق و سال‌های سیاه. احمد ولی‌زاده. ۱۳۹۰. پایان‌نامه. وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه سیستان و بلوچستان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۳ دکتر حمیدی شیرازی در آینه آثارش. مریم زارع. ۱۳۸۹. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رفسنجان.
- ۴ دیوان اشعار. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۵ فنون شعر و کالبدهای پولادین آن. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۶ مهدی حمیدی. شاعر ملی نامیرا در دور دست‌ها. منوچهر برومند. سپتامبر ۲۰۱۳. پاریس. فرانسه.
- ۷ نقد و بررسی تأثیر شعر غربی در شعر «مرگ‌قو»ی حمیدی شیرازی. میر جلیل اکرمی. ۱۳۹۳. نشریه زبان و ادب فارسی تبریز. سال ۶۷. شماره ۲۲۹.

در امواج سند^۱

به مغرب، سینه مالان قرص خورشید
نهان می‌گشت پشت کوهساران^۲
فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ
به روی نیزه‌ها و نیزه داران^۳

نهان می‌گشت روی روشن روز
به زیر دامن شب در سیاهی^۴
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان
فروغ خَرگه^۵ خوارزمشاهی

اگر یک لحظه امشب دیر جنبد
سپیده دم جهان در خون نشیند^۶

۱- در حمله جنگیز به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد، به جزیره آیسکون (واقع در دریای مازندران) می‌گریزد و همان جا می‌میرد. پسر شجاع او، جلال الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند. قلمرو ادبی: شعر در قالب دوبیتی‌های به هم پیوسته یا چهارپاره سروده شده است.

۲- قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز/ صفت فاعلی مرکب مرخم / قلمرو ادبی: تشخیص: سینه خیزرفتن خورشید / قرص خورشید: می‌تواند استعاره از عظمت و جاه و جلال حکومت خوارزمشاهیان باشد.

قلمرو فکری: قرص خورشید به آرامی و سینه خیز، در پشت کوه‌ها پنهان می‌شود؛ یعنی خورشید عظمت حکومت خوارزمشاهیان رو به نابودی بود. خورشید هنگام غروب پرتو زرد و بی‌رمق خود را بر روی نیزه‌ها و نیزه‌داران می‌پاشید. این بند، براعت استهلال این داستان است. با تصویر غروب خورشید، زمینه فراهم می‌شود برای روایت داستانی که به پایان می‌اندرشد. اگرچه شاعر می‌کوشد و انصافاً هم توانسته است، غروب قهرمانش را به طلوعی نو بدیخش ببیند. این دقیقاً آن نکته‌ای است که دانش‌آموز ما پس از پایان تدریس باید بدان برسد و خارخاری است که درس باید در اقلیم وجود او بی‌رورد.

هدف ادبیات پایداری هم، البته غیر از این نیست که بگوید این پایداری‌ها برای زنده نگه داشتن امید در جان وطن است، اینکه پیروزی واقعی و جاودانگی برای آنهایی است که در راه حق ایستادگی می‌کنند.

۳- قلمرو ادبی: گرد زعفران رنگ: استعاره از آفتاب زردرنگ / گردی زعفران رنگ در واقع تشبیه دارد، گردی همانند زعفران.

۴- قلمرو ادبی: روی روز: اضافه استعاری و تشخیص/ روز مجازاً خورشید به علاقه لازمی/ دامن شب: اضافه استعاری و تشخیص.

قلمرو فکری: صورت روشن روز در زیر دامن شب پنهان می‌شود؛ یعنی هوا کم‌کم تاریک می‌شود.

۵- قلمرو زبانی: خرگه: خرگاه، خیمه بزرگ، سرپرده. / قلمرو ادبی: خرگه در اینجا مجاز از تخت و قدرت پادشاهی است به قرینه «خوارزمشاهی» و در حقیقت به قرینه تصویری که از غروب و احاطه شب ارائه می‌دهد.

قلمرو فکری: همانگونه که خورشید در تاریکی شب پنهان می‌شود، قدرت و عظمت خوارزمشاهیان نیز به پایان می‌رسید.

۶- قلمرو ادبی: در خون نشستن: کنایه از کشته شدن/ جهان: مجاز از ایران/ قلمرو فکری: جلال الدین با خود فکر می‌کند اگر امشب یک لحظه دیر جنبد و جلوی فتنه مغولان را نگیرد تا هنگام سپیده‌دم، جهان نابود خواهد شد.

به آتش‌های تُرک و خون تازیک^۱ ز رود سند تا جیحون^۲ نشیند

به خونا ب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید^۳
در آن دریای خون^۴، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد^۵
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد^۶

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز^۷ می‌گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت

۱- قلمرو ادبی: آتش: مجاز از ویرانگری و کشتار. / قلمرو زبانی: ترک: مغول. / «و» را در اینجا باید واو مقابله گرفت تا معنی درک شود. / تازیک: تازیک، تاجیک، غیر تُرک، ایرانی. (فرهنگ فارسی)

۲- قلمرو زبانی: سند: «رودی بزرگ که از دره میان هیمالیا و قره‌قوروم سرچشمه می‌گیرد و از دره تاریخی میان هند و افغانستان گذشته، در آنجا رودخانه کابل از افغانستان وارد آن می‌گردد، اینجا پنج رودخانه (چیناب، راوی، ستلج، بیاه، جیلم) از سمت مشرق در آن می‌ریزد و به همین جهت آن را «پنجاب» خوانند. رود سند در پایان به دریای عمان ریزد. طول آن قریب ۳۱۸۰ کیلومتر است» (فرهنگ فارسی).

جیحون: آمو دریا که از کوه‌های شمال افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به دریاچه آرال می‌ریزد.

قلمرو ادبی: سند و جیحون: مجاز از مغولستان و ایران است.

قلمرو فکری: یعنی با ویرانگری و کشتار مغولان و در مقابل آن خونی که از ایرانیان ریخته می‌شود، این خون از رود سند تا جیحون را فرا می‌گیرد.

۳- شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید/ خونا ب شفق: اضافه تشبیهی.

قلمرو فکری: جلال الدین بانگاه کردن به شفق، ایران شکوهمند را خون آلود می‌بیند.

۴- قلمرو ادبی: دریای خون: استعاره از «شفق»، / غروب آفتاب خویشتن را دیدن: کنایه از رو به نابودی رفتن؛ یعنی فضای سرخ‌رنگ و غروبی که جلال الدین در آن می‌نگریست و تأمل می‌کرد.

قلمرو فکری: با نگاه کردن به خورشید در حال غروب و شفق غروب عمر خود را می‌بیند.

۵- قلمرو ادبی: به خون دیده‌تر شدن: کنایه از به شدت گریستن.

قلمرو فکری: کسی نمی‌دانست که آن لحظه، به چه می‌اندیشید که گریست.

۶- قلمرو ادبی: شاعر ابتدا جلال الدین را به آتش تشبیه می‌کند و بعد او را از آتش سوزنده‌تر می‌داند و این تشبیه تفضیل است. / بیت اغراق هم دارد.

قلمرو فکری: همانند آتشی سوزان بلکه سوزنده‌تر از آتش به میان سپاه مغول افتاد و به کشتار آنها پرداخت.

۷- قلمرو ادبی: تشبیه: باران تیر و برق پولاد / شام رستاخیز: استعاره از میدان نبرد. وجه شباهتش را باید در خون ریزی و کشتار دید. آن چنان که گویی قیامت شده بود. / دریای خون: اضافه تشبیهی. / دنبال سر کسی گشتن: کنایه از نابود کردن. /

قلمرو فکری: ... در میان انبوه کشته‌شدگان و خون آنها دنبال سر چنگیز می‌گشت.

بدان شمشیر تیز عافیت سوز^۱
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت

میان موج می‌رقصید در آب
به رود سند می‌غلتید بر هم

خروشان، ژرف، بی پنهان، کف آلود
از این سد روان در دیده شاه

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی
در آن سیماب گون امواج لرزان

شبی آمد که می‌باید فدا کرد
به پیش دشمنان استاد و جنگید

- ۱- قلمرو زبانی : عافیت سوز : برنده و کشنده. / صفت فاعلی مرکب مرخم.
- قلمرو فکری : جلال الدین با شمشیر برنده و کشنده‌اش در میان لشکریان مغول کار مرگ را می‌کرد و هر چه از مغولان را می‌کشت دو برابر کشته‌شدگان، سرباز مغول جای آنها را می‌گرفت و عرصه را بر او تنگ می‌کردند.
- ۲- قلمرو ادبی : اخترهای انبوه می‌رقصیدند : تشخیص. / رقص مرگ : اضافه استعاری.
- قلمرو فکری : تصویری از ستارگان که در آب افتاده و امواج ملایم آب، آنها را در هیئت رقص می‌نمایاند، برای شاعر الهام بخش است و وی از تقارن این تصویر با تصویر کشتار و به زمین افتادن سپاهیان ایران، تصویر شاعرانه‌ای ساخته است که گویی این رقص ستاره‌ها، رقص مرگ است.
- ۳- قلمرو ادبی : بر پایه همان تصویر در بیت اول این چهارپاره، امواج گران، مجاز از حمله است و کوه مجاز از سپاهیان ایران است که به صورت پشته و انبوه در خاک می‌افتادند و گویی کوه‌ها جابه‌جا می‌شدند.
- ۴- قلمرو ادبی : دل شب : اضافه استعاری / در مصراع اول : تنسيق الصفات. / دل شب دریدن : کنایه از پیش رفتن در تاریکی.
- ۵- قلمرو ادبی : سد روان : استعاره از رود سند و آرایه متناقض نما نیز دارد. سد روان نمی‌تواند باشد. / دیده : مجاز از چشم. / نیش دردیده رفتن : کنایه از آزار دیدن / تشبیه : موج (مشبه) / نیش (مشبه به)
- قلمرو فکری : سد روان : منظور رودخانه سند است که سد راه جلال الدین شده بود. رود سند خوشان و خروشان، عمیق، کف آلود و امواج دل سیاه شب را پاره می‌کرد و جلو می‌رفت و جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می‌دید؛ [زیرا مانع فرار او و خانواده‌اش بود].
- ۶- قلمرو ادبی : بنای زندگی : اضافه تشبیهی / بنای زندگی بر آب دیدن : کنایه از ناپایدار دیدن زندگی، پادشاهی. / سیماب گون امواج لرزان : امواج لرزان به سیماب (جیوه) تشبیه شده است. / قلمرو فکری : جلال الدین به شدت گریه می‌کرد و زندگی‌اش را نابود شده می‌دید و با نگاه کردن به امواج متلاطم و لرزان رود سند، فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.
- ۷- قلمرو ادبی : اهریمن : استعاره از دشمن بداندیش و شیطان صفت. / در مقابل کسی ایستادن : کنایه از مقاومت کردن. / قلمرو زبانی : استاد : مخفف ایستاد. / قلمرو فکری : اکنون وقت آن است که زن و فرزند را در راه آزادی کشور و سرزمین فدا کنیم و در مقابل دشمن اهریمن صفت مقاومت کنیم تا وطن را از اسارت نجات دهیم.

ز تن‌ها سر، ز سرها خُود افکند
چو کشتی، بادپا در رود افکند^۱

از آن دریای بی پایاب^۲، آسان
که گر فرزند باید، باید این سان^۳

چنین بستند راه ترک و تازی
بدانی قدر و بر هیچش نبازی^۴

چه بسیار است، آن سرها که رفته!
خدا داند چه افسرها که رفته!^۵

مهدی حمیدی شیرازی^۶

شبی را تا شبی با لشکری خُرد
چو لشکر گرد بر گردش گرفتند

چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار
به فرزندان و یاران گفت چنگیز

بلی، آنان که از این پیش بودند
از آن، این داستان گفتم که امروز

به پاس هر وجب خاکی از این مُلک
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک

آگاهی‌های فرامتنی

چهارپاره

دکتر رضا اشرف زاده، از استادان بزرگ دانشگاه مشهد، مقاله‌ای دارد با عنوان «مسمط و تحول آن» (از چهارپاره تا چارپاره) که در آن سیر تحول «چهارپاره» را بررسی کرده است؛ در اینجا قسمتی از مقاله ایشان را

۱- قلمرو زبانی: شبی را تا شبی: یک شبانه‌روز/ خود: کلاه خود،/ بادپا صفت جانشین اسم (اسب بادپا)/ قلمرو ادبی: تشبیه: اسب به کشتی تشبیه شده. / قلمرو فکری: جلال‌الدین یک شبانه‌روز با لشکری اندک می‌جنگید و سرهای زیادی را همراه با کلاه خودهایشان از تن جدا می‌کند و وقتی سپاه مغول او را محاصره کردند، اسب خود را مانند کشتی به رود انداخت و فرار کرد.

۲- قلمرو زبانی: بی پایاب: عمیق. پایاب: جایی از رود یا دریا که کم عمق باشد و پا به تهِ آب برسد.
۳- قلمرو فکری: وقتی پس از آن جنگ سخت و طولانی به راحتی از رود عمیق سَندگذشت، چنگیز خان به فرزندان و یارانش گفت: اگر فرار است، انسان فرزندی داشته باشد آن فرزند در دلاوری باید این گونه باشد.

۴- قلمرو فکری: آری گذشتگان ما این گونه مبارزه کردند و راه نفوذ بر کشور را برترک و غیر ترک بستند. من این داستان را گفتم که قدر وطن را بدانی و آن را خوار نداری و به راحتی از دست ندهی.

۵- قلمرو زبانی: ملک: سرزمین. / قلمرو ادبی: سرها: مجاز از سربازان شجاع/ افسر: تاج مجاز از سرسرداران. / سر رفتن: کنایه از کشته شدن. / سر، هر: جناس ناهمسان اختلافی.

قلمرو فکری: برای حفظ هروجب خاک از این سرزمین، چه بسیار سربازانی که جان خود را از دست دادند و خدا می‌داند که به خاطر عشق به وطن و حفظ هر تکه از این سرزمین چه پادشاهان و سردارانی جان خود را فدا کردند.

۶- (۱۳۶۵-۱۲۹۳ ه.ش)

می‌آوریم^۱: «... این تحولات در قالب مسمط – به هر نوعی – ایجاد می‌شد تا اینکه نیما منظومه مشهور «افسانه» خود را سرود... بعد از نیما یوشیج شاعران چهارپاره گو به دو گونه چهارپاره روی آوردند، گاهی با توجه به مسمط دهخدا، دو مصراع اول هر بند چهارپاره را با همه هم قافیه آوردند و مصراع‌های دوم را نیز با هم، مثلاً:

مادر، قسم به حق حقیقت که سیر شد	از جان خویش، مایه امید جان تو
مادر! ببین چگونه ز اندوه پیر شد	نادیده کام دل ز جوانی، جوان تو؟

سعیدی

اما شیوه دیگر – که اغلب شعرای معاصر، از نیما گرفته تا فروغ و اخوان ثالث و نادر نادرپور و حتی شاملو، به این قالب توجه کرده‌اند – چهارپاره‌هایی است که از پیوند معنوی تعدادی چهارمصراعی تشکیل شده که مصراع‌های دوم آنها با هم، هم قافیه‌اند، در این گونه شعر، نادرپور – چه از جهت تعداد شعر و چه از جهت شوق به این قالب – از همه مشهورتر است. نمونه‌ای از آن:

بر ستون بسته

در آن شهر تاریک از یاد رفته	که ویران شد از فتنه روزگاران
شبی «بر ستون بسته» ای دید (سعیدی)	که نامش نپرسید از رهگذاران
چو ماری که بر دوش ضحاک خفته	گره خورده زنجیر بر بازوانش
عطش، آتش افشاند در تار و پودش	لرزه افکنده در زانوانش...

بدین گونه است که قالب مسمط، در حقیقت از چهارپاره شروع می‌شود و با تحولات و دگرگونی‌هایی به چهارپاره می‌رسد و خود را زنده می‌دارد، همان گونه که شاعران اخیر نیز در این قالب طبع آزمایی کرده‌اند و اشعار زیبایی نیز سروده‌اند.

«شاید نخستین شاعری که این قالب را به عنوان قالب اصلی شعر خود انتخاب کرد، فریدون تولی بود و پس از وی نادر نادرپور، فریدون مشیری، فروغ فرخ‌زاد، حسن هنرمندی و شرف‌الدین خراسانی قالب چهارپاره را به کار بردند.»

منصور رستگار فسایی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم: فرایندهای واجی

نامطابق‌های املایی: منظور واژه‌هایی که بین صورت ملفوظ و املائی آنها مطابقت وجود ندارد. یکی

۱- اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرمان سرایده وصال (۲۵ مقاله در مورد شاعران و نکات دیرپاب شعر). مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

از شکل‌های نامطابق‌های املایی فرایندهای واجی است.

صورت نوشتاری بعضی از کلمات با صورت گفتاری آنها معادل نیست. این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است و در طول زمان اتفاق می‌افتد و تبدیل آوایی آنها منجر به تبدیل املایی نمی‌شود. این گونه دگرگونی‌ها را «فرایندهای واجی» می‌نامند.

فرایندهای واجی به چهار شکل در زبان فارسی دیده می‌شوند؛ ۱: کاهش؛ ۲: افزایش؛ ۳: ابدال؛ ۴: ادغام در این درس دو نوع «کاهش و افزایش» بررسی می‌شود:

۱ کاهش: در تلفظ واژه، کاهش آوایی رخ می‌دهد. ترکیب و تلفظ واج‌های هر زبان تابع دستگاه آوایی آن زبان است. در این صورت:

(الف) هرگاه واج‌های /س/ و /ت/ در کنار هم بیایند، واج /ت/ به تلفظ در نمی‌آید.

می‌خوانیم: ماس‌بند، دس‌یار، درس‌کار، مُش‌زنی، پُس‌چی، دس‌بند.

می‌نویسیم: ماست‌بند، دستیار، درستکار، مشت‌زنی، پست‌چی، دست‌بند.

(ب) در پایان واژه‌های عربی پس از مصوت بلند «ا» همزه آورده نمی‌شود؛ مانند: انشاء، املاء، اجراء، استثناء.

(پ) حذف واج «د» و همزه آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره گفتار؛ مانند: قند شکن = قن شکن، برافتاد = بُرُفتاد، بازآمد = باز آمد.

۲ افزایش: هرگاه برای آسان شدن تلفظ میان دو مصوت، یک صامت اضافه کنیم. از فرایند واجی افزایش استفاده کرده‌ایم که به دو شکل زیر کاربرد دارد:

(الف) افزایش واجی که تنها در تلفظ و گفتار است؛ مانند: سیاست، بیا، بیابان، خیابان، زانوان، بانوان

(ب) افزایش واجی در نوشتار؛ تمام کلماتی که واج میانجی دارند؛ مانند: نامه‌ای (ا)، جامگی (گ)، فضای آرام (ی)

در زبان فارسی هرگز دو مصوت کنار هم قرار نمی‌گیرند و با هم تلفظ نمی‌شوند بلکه نیاز به صامتی است که بین دو مصوت قرار گیرد. به آنها واج میانجی گویند. انواع واج‌های میانجی عبارتند از:

گ: در تشنگان، پختگی، پرندگان: تشنه+گ+ا+ن/ پخته+گ+ی/ پرنده+گ+ان

ک: در نیاکان، پلکان: نیا+ک+ان/ پله+ک+ان

ج: در سبزیجات، ترشیجات: سبزی+ج+ات / ترشی+ج+ات

(همزه): در نکته‌ای، خانه‌ای: نکته+ا+ی / خانه+ا+ی

ی: در دانایان، سخن‌گویان و روستایی: دانا+ی+ان سخنگو+ی+ان روستا+ی+ی واج میانجی

«ی» در برخی از ترکیب‌ها فقط نمود آوایی دارد؛ مانند: کشتی {ی} نوح

توجه: در زبان فارسی برخی از کلمات به گونه‌ای نوشته و تلفظ می‌شوند که تشخیص واج میانجی

در شکل نوشتاری آنها به راحتی امکان‌پذیر نیست. در سؤالات کنکور هنگام شمارش واج نیز باید به آنها

بسیار دقت کرد. در این کلمات مصوّت‌های کوتاه پایان واژه، قبل از پیوستن به پسوند تبدیل به مصوّت کوتاه می‌شوند و در تلفظ یا گفتار آشکار می‌شوند؛ مانند : گیسوان = گیسُ + و + ان یا بانوان = بانُ + و + ان

آموزه دوم : دو بیتی‌هایی به هم پیوسته یا چهارپاره

چهارپاره از قالب‌های جدید شعری است که پس از مشروطیت و همزمان با رواج شعر نو در ایران به وجود آمده است. چهارپاره مجموعه‌ای از دوبیتی‌هایی است با معنای منسجم که در کل سازنده یک شعر هستند با این تفاوت که برخلاف قالب دو بیتی، قافیه معمولاً در مصراع‌های دوم نیز رعایت می‌شود. پس در قالب چهارپاره :

هر بند دو بیت است اما شاعر در آوردن تعداد این بندها، محدودیتی ندارد.

محتوا و درون مایه، اجتماعی و غنایی است.

محدودیت وزنی وجود ندارد بلکه به وزن‌های مختلف سروده می‌شود.

شکل گرافیکی قالب چهارپاره

* *

* *

+ +

+ +

کنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند : «چندین درخت نامور که خدای عزّوجلّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. درین چه حکمت^۱ است؟»

گفت : «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد^۲

۱- قلمرو زبانی و فکری : حکمت : «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنان که باشد، و قیام نمودن به کارها چنان که باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد.» (اخلاق ناصری : ۳۷) در اینجا منظور نکته ظریف و دقیق و قابل تأمل.

۲- در دیباجه آورد : آنچه نباید، دلبستگی را نشاید.

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد^۱
گلستان، سعدی

تحلیل متن

آزاد در این تعریف سعدی؛ یعنی آنکه بر یک صفت، پایدار باشد و رنگ عوض نکند. به گفته حافظ :
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
حافظ

۱- قلمرو فکری : نخل چون نمر دارد، کریم است و سرو که رنگ عوض نمی کند و هیچ گاه نیز پژمرده نمی گردد و همیشه بر یک صفت می ماند، آزاد است.

درس نهم

نمایش درس

عنوان: آغازگری تنها

نوع ادبی: پایداری
درونی‌نمایه: دفاع از وطن، ارزشمندی پیشرفت علم و صنعت
در سایه علم اخلاق، بیان شجاعت و دلاوری

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه‌های
(تشبیه، تشخیص و کنایه)

قلمرو زبانی

وابسته‌های پیشین اسم :
صفات (اشاره، مبهم، عالی،
پرسشی، شمارشی) اصلی و
ترتیبی، تعجیبی و شاخص

هدف‌های آموزشی

- ۱ تقویت روحیه شجاعت و دلاوری در نوجوانان (اخلاق)
- ۲ آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
- ۳ باور اعتقادی به پیشرفت علمی در سایه علم اخلاق (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس پرسش و پاسخ
- روش تدریس بحث گروهی
- روش قضاوت عملکرد
- روش تدریس کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب عباس میرزا آغازگری تنها از مجید واعظی، عکس‌های مرتبط با محتوای متن درس، فیلم و اسلایدهای نمایشی مرتبط با جنگ همخوان با متن درس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و

منابع تکمیلی

- ۱ عباس میرزا آغازگری تنها. مجید واعظی. ۱۳۹۵. مؤسسه فرهنگی برهان.
- ۲ عباس میرزا و آذربایجان. امینه پاکروان و دیگران. ۱۳۸۸. انتشارات پینار.
- ۳ عباس میرزا. علی اکبر ولایتی. ۱۳۹۱. تهران: امیر کبیر.
- ۴ کمین عباس میرزا. مهدی میرکیایی. ۱۳۹۰. تهران: امیرکبیر کتاب‌های شکوفه.

عبّاس میرزا، آغازگری تنها

قلمرو زبانی : اسبی سینه فراخ : در اینجا یعنی اسبی قوی هیکل و کوه پیکر ولایتعهدی : وندی – مرکب. ولایت (حکومت کردن، امارت) + عهد (عهددار شدن) + ی (مصدری) : شغل و مقام ولیعهدی. / نوجوان، میان بالا، خوش تراش : مرکب.

دارالسلطنه : پایتخت، مرکز حکومت

قلمرو ادبی : دست درازی : کنایه از تجاوز و حمله به خاک یک کشور

قلمرو زبانی : اعطای نشان ولایتعهدی : دادن نشان جانشینی شاه

اذن : اجازه

ولیعهد : جانشین شاه

تدبیر ملک : چاره اندیشی برای به سامان کردن کارهای کشور، اندیشه در امور کشورداری

رعیت پروری : مردم داری

بختکوار : کابوس وار، کابوس مانند

درایت : دانایی، آگاهی، دریافت

سفیر : بانگ، صدادار السلطنه : سرای سلطنت. در دوره قاجاریه، تبریز ولیعهد نشین بود؛ یعنی جانشین سلطنت در تبریز اقامت می کرد و اداره امور آنجا هم البته با وی بود.

تدبیر مُلک : حکومت داری، اداره مملکت. سرسپردگی، خودفروختگی، خانگی

رسیدن به حکومت ولایات : ج ولایت. مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره شود.

تحت الحمایگی : مستقل نبودن و تحت حمایت کشور دیگری بودن و امتیاز دادن برای برخورداری از تحت الحمایگی

زنبرک : در دوره صفویه و قاجاریه به نوعی توپ کوچک می گفتند که به شتر می بستند.

– اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است... تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد... : اروپا : مجاز از مردم اروپا. / شهر : مجاز از مردم شهر.

– اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است.

قلمرو ادبی : تشبیه / پهلوی این کشور : استعاره مکنیه و تشخیص.

— قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب دوخته بود.

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه، تشخیص. / نگاه دوختن : کنایه از انتظار.

— موج های سنگین و افسار گسیختهٔ ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه/ افسار گسیخته : کنایه از رها و شتابان/ سدوار : مانند سد : تشبیه.

— گنجه با واپسین نفس هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می کشید.

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه، تشخیص. / سقفی از دود و غبار : تشبیه.

— صبح حرکت فرارسید، آفتاب داشت تیغ می کشید؛ گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود؛

شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حملهٔ روس درهم رفته بود، با تماشای

شکوه سپاه شکفته می شد. عباس میرزا... دل از ناظران می برد.

قلمرو ادبی : تیغ کشیدن آفتاب : کنایه از طلوع خورشید. / گرد و غبار آسمان... بود : اغراق. / شور...

تنوره می کشید : استعارهٔ مکنیه. / در هم رفتن چهره ها : کنایه از غم و ناراحتی. / شکفتن چهره ها : استعارهٔ

مکنیه. / کنایه از شادمان شدن. / دل بردن : کنایه از علاقه مند کردن.

— عباس میرزا... همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند.

قلمرو ادبی : تشبیه عباس میرزا به معبد، گذشته از تصویر زیبایی که ساخته، از دیدگاه نویسنده، نوعی

تقدس بخشیدن به کار عباس میرزا نیز هست؛ اینکه وی، برای دفاع از وطن می رفت و گویی مردم او را برای

این کار می پرستیدند.

— جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش کشوری بزرگ با ارتش کشوری

نامنسجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود....

قلمرو فکری : منظور گوینده، پیشرفته و به روز بودن جنگ افزارهای کشور روس و ابتدایی و فرسوده

بودن سلاح های کشور ایران بوده است.

— گر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود. صدای مهیب

توپ ها و گلوله های دشمن ما را از خواب قرن ها بیدار کرد؛... از این بیماری درون مرزی پنهانمان خبر

نداشتیم....

قلمرو فکری : منظور از بیماری درون مرزی پنهان، ایستایی و عقب ماندگی است و نویسنده تأکید دارد

که با بیداری و آگاهی می توان پیشرفت کرد و بی خبری، آدمی را به هدفی نمی رساند. جنگ با دشمن بیرونی

و جنگ با افکار کهنهٔ مخالفان پیشرفت، دو جبهه ای است که با عشق و شجاعت باید از پس آن برآمد.

— مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند.

قلمرو فکری : مردمی که به سنت ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده اند، از نوگرایی و پیشرفت و

ارتباط با جهان گریزانند.

ریزپیام‌های درس

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

نویی و جوانی هرچند آلوده به پستی‌ها و زبونی‌ها باشد، غالباً پیروز میدان است.
اگر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود.
پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک بعدی باشد ...
مردمی که به خانه‌های تاریک و بی دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.

کارگاه‌متن‌پژوهی

وابسته‌های پیشن اسم

خواندیم که گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته پیشین و پسین تشکیل می‌شود. در مثال «دانش‌آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را نوشتند.» «دانش‌آموزان» و «تمرین» را در گروه اسمی هسته می‌گوییم و بقیه واژه‌ها (کلاس، پنجم، ریاضی و خود) وابسته‌اند. وجود هسته در گروه الزامی است اما آمدن وابسته‌ها در گروه اختیاری است. هسته گروه اسمی، اسم است.

۱ مهم‌ترین عضو گروه اسمی، هسته است. «این دو جلد کتاب»

۲ هسته اولین کلمه‌ای است که در گروه نقش نمای اضافه گرفته است. «این دو شهر بزرگ ایران»

۳ اگر فقط اسم باشد و ساختار گروهی نداشته باشد، همان یک اسم هسته است. «کتاب خواندنی

است.» وابسته‌های پیشین اسم عبارت‌اند از :

(الف) صفت اشاره : این شهر مرزی به آذربایجان نزدیک است. / آن کتاب داستانی را دوستم هدیه کرد.

(ب) صفت پرسشی : کدام رمان را خوانده‌ای؟ / چه کار در این هفته انجام داده‌ای؟ / چند سفر علمی تاکنون رفته‌ای؟

(پ) صفت تعجبی : عجب طبیعت بکری! / چه هوای پاک!

(ت) صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی) : بیست و هشتمین جشنواره فیلم فجر برگزار گردید. / یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت.

(ث) صفت مبهم : هر روشی را لازم بود، به کار گرفتیم. / هیچ عمل نیکی بدون پاداش نمی‌ماند.

(ج) صفت عالی : با وجود سخت‌ترین تحریم‌ها ایران از موضع خود عقب نشینی نکرد.

چ) شاخص

شاخص‌ها عناوین و القایی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم یا بعد از اسم می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته هستند و خود اسم یا صفت‌اند که می‌توانند هسته گروه اسمی قرار بگیرند. در صورت هسته واقع شدن دیگر شاخص محسوب نمی‌شوند؛ شاخص‌ها مانند: استاد، مهندس، کدخدا، سرگرد، آقا، خان و... در نمونه‌های «خان کاکا/جواد خان- آقا محسن/عیسی خان بهادری و... مثال‌ها: ۱) مرحوم عیسی خان بهادری فرزند موسی خان و نواده علی بزرگ از فرزندان بیگلرخان بود.

۲) دکتر دادبه در روز سخنرانی، چند غزل حافظ را بررسی کرد.

روان خوانی

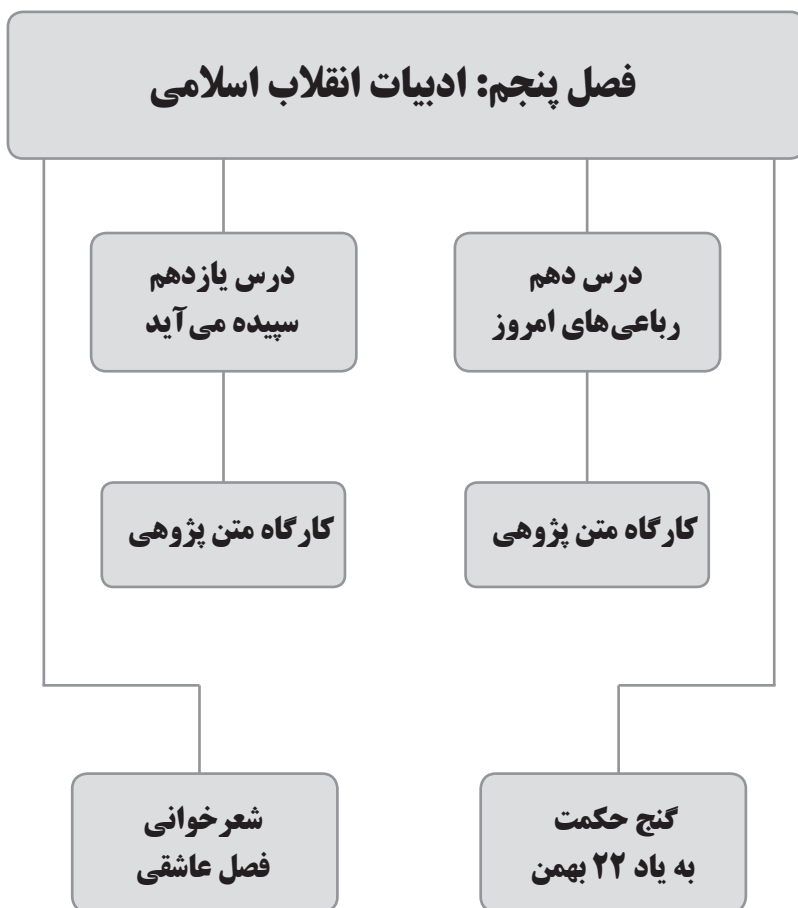
تا غزل بعد...

زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزی

از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
همراه تو فرسنگ به فرسنگ بمیریم
لایق که نبودیم در این جنگ بمیریم
بس بود که با آن غزل آهنگ بمیریم
در غیرت ما نیست که از ننگ بمیریم
بد خاطره‌ای نیست اگر لنگ بمیریم
شاید که خدا خواسته دلتنگ بمیریم

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم
ما آمده بودیم که تا مرز رسیدن
ما را بکش و مثله کن و خوب بسوزان
یک جرئت پیدا شدن و شعر چکیدن
فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد
پای طلب و شوق رسیدن همه حرف است
تقصیر کسی نیست که این گونه غریبیم

توضیح: دو بیت از این غزل در متن درس آمده و دیگر ابیات جهت آگاهی آورده شده است.



درس دهم

نمایه درس

عنوان: رباعی‌های امروز

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی
 درونمایه: بیان شجاعت، حقیقت‌جویی، از خودگذشتگی، جوانمردی،
 آزادی‌طلبی و دفاع از وطن

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم و معانی
بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

- ۱- آموزش رباعی
- ۲- بررسی کاربرد آرایه‌ها
(تشبیه، استعاره، تشخیص
کنایه و...)

قلمرو زبانی

- تمرین ساختمان واژه و
 رابط‌های معنایی واژه

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با قالب رباعی برای سرودن مضامین اجتماعی و انقلابی (علم)
- ۲ آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
- ۳ تقویت روحیه شجاعت و از خودگذشتگی در نوجوانان (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶ توانایی تشخیص قالب رباعی از دیگر قالب‌های شعری (عمل)
- ۷ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های پژوهش یا روش تدریس واحد کار، تدریس کارایی گروه، پرسش و پاسخ و... روش پژوهش : دبیر گرامی بعد از معرفی مراحل روش پژوهش (تعیین موضوع، هدف، ارائه طرح، نحوه اجرا) چند موضوع در باره رباعی و سرایندگان آن پیشنهاد می‌کند تا به دلخواه دانش‌آموزان یکی از آنها را انتخاب کنند. بعد از انتخاب موضوع، دانش‌آموزانی که موضوع مشترک برگزیدند، یک گروه پژوهشی را تشکیل دهند و با تقسیم مطالب مربوط به آن موضوع (مثلاً دانش‌آموزی نام سرایندگان رباعی معاصر را همراه با برخی اشعارشان جمع‌آوری می‌کند. دانش‌آموز دیگر همان گروه از نظر محتوایی کار می‌کند و دیگری نیز به صورت تطبیقی با یک اثر دیگر و...) کار پژوهشی خود را تکمیل و برای ارائه به کلاس آماده می‌کنند.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب رباعیات (سرایندگان رباعیات متن درس)، نوار صوتی خوانش متن، نرم‌افزارهای آموزشی مناسب با درس و....

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی. لیدا نیک آیین. پاییز ۱۳۹۴. نشریه زیبایی شناسی ادبی. دوره ۵. شماره ۲۵. صص ۱۴۲-۱۲۳.
- ۲ چشم انداز شعر معاصر ایران، سید مهدی زرقانی. ۱۳۸۴. چاپ دوم. تهران : نشر ثالث.
- ۳ تحول موضوع و معنا در شعر معاصر. محمد ناصر. ۱۳۸۲. تهران : نشر میانه.

۴ عاشورا در آیینۀ شعر معاصر: بررسی و تحلیل شعرهای عاشورایی. نرگس انصاری. ۱۳۹۰. تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا.

تحلیل متن درس

رباعی‌های امروز

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا می‌رفت بی‌تاب نظیر جوشش چشمۀ دور	همراه سحر به فتح فردا می‌رفت این رود به جست‌وجوی دریا می‌رفت ^۱ سلمان هراتی
رازی که خطرکنندگان ^۲ می‌دانند با بال شکسته پر گشودن هنر است	در بازی خون ^۳ ، پرندگان می‌دانند این را همه پرندگان می‌دانند! ^۴ مصطفی علیپور
ای، کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش جز تو که فرات، رَشحه‌ای از یمِ توس	وز تشنگی‌ات فُرات در جوش و خروش ^۵ دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش ^۶ محمدعلی مجاهدی (پروانه)

۱- قلمرو زبانی: می‌رفت: فعل ماضی استمراری/ چون: مثل، حرف اضافه/ بی‌تاب: قید پیشونددار، مشترک با صفت/ نظیر: حرف اضافه/ پیچ و تاب، جست‌وجو: از نظر ساختمان ونّی- مرکّب./ قلمرو ادبی: سیل، چشمه، رود، دریا: مراعات نظیر/ این رود: استعاره از شهید و مبارز/ جو سیل: تشبیه./ نظیر جوشش: تشبیه/ همراه سحر: اضافه استعاره و تشخیص/ واج آرایی: صامت «ف و ت»/ به فتح فردا رفتن: کنایه از پیروزی./ دریا: استعاره از وحدت الهی، وجود ازلّی، شهادت./ قلمرو فکری: مبارز مانند سیل، عاشقانه از میدان نبرد می‌گذشت تا همراه سپیده، ظلمت را بشکافد و به صبح پیروزی برسد. و مانند چشمه بر موج به پیش می‌رفت تا به دریا برسد؛ یعنی می‌رفت تا به خدا برسد.

۲- قلمرو زبانی: خطرکنندگان: آنها که از جان و مال خود می‌گذرند.

۳- قلمرو زبانی: بازی خون: جنگ، که در آن احتمال از دست دادن جان است. قلمرو فکری: درگذشتن از جان، رازی است که به این راز تنها کسانی پی می‌برند، که در جنگ برنده باشند؛ یعنی یا بر دشمن بیرونی پیروز می‌شوند و یا بر دشمن درونی (نفس خود) غالب می‌آیند و شهید راه وطن می‌شوند.

۴- قلمرو ادبی: با بال شکسته پرگشودن هنر است: متناقض نما/ واج آرایی: «گ، د، ن»، بال، پرندگان و بال گشودن: مراعات نظیر/ پرندگان: استعاره و مجاز/ می‌تواند نماد آزادگان باشد./ با خون بازی کردن: کنایه از جان فشانی و شهادت./ بازی و رازی/ پرندگان، پرندگان: جناس ناهمسان اختلافی/ بال شکسته: کنایه از معلول./ قلمرو فکری: با وجود معلولیت جسمی باز می‌جنگد و عاشق شهادت است. دو بیت به آرمان خواهی و شهادت طلبی اشاره دارد و اینکه مبارزان عاشق شهادت بودند و تا پای جان استقامت کردند.

۵- قلمرو زبانی: فعل است به قرینه معنوی در هردو مصراع بیت اول حذف شده است. / کشد: مضارع التزامی، بکشد. / قلمرو ادبی: داغ و ماتم: مراعات نظیر/ ای کعبه: تشخیص و استعاره/ واج آرایی: صامت «ش» و «د»/ هردو مصراع حسن تعلیل دارند. کعبه به دلیل ماتم تو نیلی پوش است./ نیلی پوش ایهام: ۱- رود نیل ۲- رنگ نیلی/ مصرع دوم بیت دوم: تلمیح/ قلمرو فکری: ای کسی که کعبه در سوگ عروج عاشقانه تو در ماتم است و سیاه پوش شده است. (اشاره به جان فشانی حضرت عباس)

۶- قلمرو زبانی: یم: دریا/ رَشحه: قطره، چکّه ج. رَشحات/ قلمرو ادبی: یم: استعاره از معرفت و جوانمردی.

از چنبر نفس، رسته بودند آنها
بت‌ها همه را شکسته بودند آنها^۱
پرواز شدند و پر گشودند به عرش
هرچند که دست بسته بودند آنها^۲
مصطفی محدثی خراسانی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم: رباعی

یکی از قالب‌های شعر فارسی به معنی چهارتایی یا چهارگانی است که در فارسی به آن ترانه نیز می‌گویند. این قالب، یک قالب شعر ایرانی است، که در زبان‌های دیگری، مانند عربی و ترکی و اردو نیز مورد استفاده قرار گرفته است. وزن آن هم وزن عبارت «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است. اما عروض دانان ایرانی و خارجی، برای رباعی دو یا یک وزن اصلی قائل‌اند. عروض دانان قدیم، وزن رباعی را در دو شجره‌اخر و اخرم قرار داده‌اند که از آن ۲۴ وزن منشعب می‌شود. دکتر شمیسا، برای رباعی یک وزن برشمرده و معتقد است از آن یازده وزن فرعی به دست می‌آید.

رباعی، ساخت‌مندترین قالب شعر فارسی است و از منظر ارتباط مضمونی و ساختی و هم از دید کوتاهی و ابجاز به «هایکو» شبیه است. پیام اصلی شاعر در این قالب نیز معمولاً در مصراع آخر نهفته است. گویی مصراع‌های اول تا سوم در حکم مقدمه سخن شاعرند. درونمایه آن بیشتر عشق، عرفان و فلسفه است.

در مورد منشأ رباعی، در کتاب‌های تاریخی دو روایت متفاوت درج شده است. روایت اول، رودکی را واضع این نوع شعر می‌دانند و گویند که وزن آن را از ترانه‌ای که کودکان به هنگام بازی می‌خواندند، اقتباس کرده است. در روایت دوم، یعقوب لیث را واضع رباعی می‌دانند و شعرای دربار او این وزن را اختراع کرده‌اند. رباعی متشکل از دو بیت (چهار مصراع) است. رعایت قافیه در مصراع‌های نخست، دوم و چهارم الزامی و در مصراع سوم اختیاری است. شعرای اولیه، به گفتن رباعیات چهار قافیه‌ای گرایش داشتند، اما به تدریج و از اوایل قرن ششم هجری، شکل سه مصراع‌ی قافیه در رباعی رایج شد.

معروف‌ترین رباعی‌سرا در تاریخ ادب فارسی حکیم عمر خیام نیشابوری است که مجموعه اشعار وی به رباعیات خیام مشهور می‌باشند. رباعیات عطار، مولوی، اوحدالدین کرمانی و باباافضل کاشی نیز شهرت دارند. در دوران معاصر، نیما یوشیج به سرودن رباعی اشتیاق تمام از خود نشان داد و بیش از ۱۸۰۰ رباعی

۱- قلمرو زبانی: چنبر: دایره/ رسته: رها شده/ عرش: آسمان/ نفس: دل‌بستگی، تعلق/ رسته بودند و شکسته بودند: فعل ماضی بعید/ همه: صفت مبهم/ هرچند که: حرف وابسته مرکب/ بت‌ها همه را: همه بت‌ها: فک اضافه/ قلمرو ادبی: پر، پرواز، عرش: مراعات نظیر/ چنبر نفس: اضافه تشبیهی/ از چنبر نفس رستن: کنایه از ترک تعلقات/ بت‌ها: استعاره/ پر گشودن: کنایه از ترک تعلقات/ دست بسته: کنایه از نیازمند، فقیر/ رسته و بسته: جناس دارد./ دست بسته پر کشیدن: تناقض.

۲- دست بسته بودن آنها اشاره دارد به شهادت اسرا و به ویژه آن غواصان دریادل که همگی پس از آنکه عملیاتشان لو رفت و پس از اسیر شدن در گور دسته جمعی دفن شدند.

از او به جای مانده است. بعد از نیما، سایر شاعران نوپرداز همچون سیاوش کسرایی و منصور اوجی به این قالب توجه ویژه داشتند. در دوران انقلاب، رباعی احیای مجدد یافت و شاعرانی چون سید حسن حسینی و قیصر امین پور در احیاء آن نقش داشتند.

اوزان رباعی: برابر عروض علمی، اساس وزن رباعی بر «مستفعل مستفعل مستفعل فع» نهاده شده است که با استفاده از دو قانون اختیارات وزنی شاعری، به ۱۲ وزن تبدیل می شود:

ابدال = که از مستفعل (— U U)، مفعولن (— — —) حاصل می شود.

قلب = که از مستفعل (— U U)، فاعلات (— U —) به دست می آید.

مفعولن را می توان در هر سه رکن به کار برد. اما فاعلات فقط در رکن دوم می تواند به کار رود. به این

ترتیب در ۱۲ وزن می توان رباعی سرود؛ که چنین اند:

۱ مستفعل مستفعل مستفعل فع: — U U — / — U U — / — U U — / تقدیر که بر کشتنت آزم نداشت

۲ مفعولن مستفعل مستفعل فع: — — — / — U U — / — U U — / خاقانی را طعنه زنی چون دم تیغ

۳ مستفعل مفعولن مستفعل فع: — — — / — U U — / — U U — / خرسند همی بودم در دام تو من

۴ مستفعل مستفعل مفعولن فع: — U U — / — U U — / — — — / امروز تو را دسترس فردا نیست

۵ مفعولن مفعولن مستفعل فع: — — — / — — — / — U U — / با یارم میگفتم در خشم مرو

۶ مستفعل مفعولن مفعولن فع: — U U — / — — — / — — — / گفتم که سرانجامت معلوم شد

۷ مفعولن مستفعل مفعولن فع: — — — / — U U — / — — — / تا بتوانی خدمت رندان می کن

۸ مفعولن مفعولن مفعولن فع: — — — / — — — / — — — / گفتا دارم گفتم کو؟ گفت اینک

۹ مستفعل فاعلات مستفعل فع: — U U — / — U — / — U U — / هنگام سپیده دم خروس سحری

۱۰ مفعولن فاعلات مستفعل فع: — — — / — U — / — U U — / عمرت تا کی به خود پرستی گذرد

۱۱ مستفعل فاعلات مفعولن فع: — U U — / — U — / — — — / راز از همه نا کسان نهان باید داشت

۱۲ مفعولن فاعلات مفعولن فع: — — — / — U — / — — — / تا با من از دلت سخن می گویی

از این گونه های دوازده گانه رباعی، همه کاربرد یکسانی ندارند؛ اوزان ۲ — ۳ — ۶ — ۷ کم کاربردترین هستند و اوزان ۵ — ۸ عملاً کاربردی ندارند و اوزان ۱ — ۴ — ۹ — ۱۱ — ۱۰ — ۱۲ به ترتیب پر کاربردترین

اوزان رباعی هستند. (ن. ک. وزن و قافیۀ شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، ص ۵۳ — ۵۴)

آموزۀ دوم: حسن تعلیل

حسن تعلیل در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است. در اصطلاح ادبی، حسن تعلیل صنعتی است که در آن شاعر دلیلی ادعایی برای پدیده ها می آفریند یا بین دو پدیده رابطه علت و معلول تخیلی ایجاد می کند. در شعر فارسی این صنعت از آغاز، ظهور و نمود داشته است. حسن تعلیل به گفته استاد شمیسا، «از مباحث مهم ادبیات است و یکی از مختصات سبک ادبی، تعلیل ادبی است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱) حسن تعلیل در

شعر فارسی جایگاه رفیعی دارد؛ به نحوی که می‌توان این صنعت را از صناعات محبوب شاعران کهن فارسی به شمار آورد. شمیسا درخصوص این آرایه می‌گوید: «مقدمتاً باید دانست که اگر تعلیل در اثری لطیف نباشد یا جنبه علمی داشته باشد، نمی‌توان آن را ادبی دانست. پس تعلیل در ادبیات اسلوب خاصی دارد و باید جنبه اقناعی و استحسانی داشته باشد نه برهانی و علمی و مبتنی بر تشبیه باشد که خود تشبیه مبتنی بر کذب است. تعلیل بر دو نوع است:

(الف) علتی که ذکر می‌شود، واقعی و حقیقی است، اما در ربط آن به معلول، ظرافت و لطافتی است و این به وسیله تشبیه (مضمر و تمثیل) صورت می‌گیرد.

(ب) علت ادعایی: علتی که برای معلول ذکر می‌شود، حقیقت ندارد، بلکه شاعر بر اثر تشبیهی که در ذهن او صورت گرفته است چنین ادعایی می‌کند و این از نوع قبلی هنری‌تر است. گاهی علت ادعایی امر غیرممکن را ممکن جلوه می‌دهد (با تشبیه و تشخیص) گاهی برای اموری که عرفاً احتیاج به توجیه و تعلیل ندارد، توجیه و تعلیلی تخیل می‌کنند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۶۹) به مثال‌های زیر توجه کنید:

*کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(حافظ)

شاعر علت سر به زیر بودن گل بنفشه را به وجود آمدن گل می‌داند.

*باران همه بر جای عرق می‌چکد از ابر
پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد
(حافظ)

شاعر علت باریدن باران را عرقی می‌داند که ابر در برابر لطافت روی یار می‌ریزد.

*ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود
(حافظ)

شاعر علت طبیعی بالا رفتن ذرات معلق در فضا را از بلند همتی ذره می‌داند.

*من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
*چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(رودکی)

شاعر علت رنگ کردن موی خود را در هنگام پیری چنین ذکر می‌کند: چون در هنگام مصیبت، مردم لباس سیاه می‌پوشند، من هم از مصیبت پیری موی خود را سیاه می‌کنم.

گر شاهدان نه دینی و دین می‌برند و عقل
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند؟
(سعدی)

شاعر علت گوشه‌نشینی زاهدان را در امان بودنشان از دست شاهدان می‌داند که دنیا و دین و عقل را غارت می‌کنند.

*بید درخت عزیزی است اما همواره بر خود می‌لرزد. در شهرها و آبادی‌ها نیز بیمناک است، که هول کویر در مغز استخوانش خانه کرده است. (شریعتی)
نویسنده علت لرزش درخت بید را ترس از بودن در کویر ذکر کرده است.

کنج حکمت

به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می‌زد^۱ و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره^۲ را از هم باز می‌کرد. خورشید در جشنی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی^۳ را یکل می‌کشید^۴.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف‌گیر فرود آمد و در محوطهٔ آفتابی انقلاب ابدی شد و ما در سایهٔ خورشیدی‌ترین مرد قرن^۵ به بارِ عامِ رحمت الهی^۶ راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه‌هایی از تقدیر درخشانِ این نهضت به ملت ما لبخند زد. حلول این صبح روشن را بزرگ می‌داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسهٔ سترگ را — تا همیشه — در خاطرهٔ خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاءالدین شفیعی

تحلیل متن

متن، تثری ادبی است. تشبیهات دل نشین و لطیفی دارد و به تبع آن تصاویر دل نشینی ساخته است. تصویرهایی از این دست که از فجر انقلاب اسلامی ارائه شده، بسیار مانا ترند و گذشته از اینکه این گونه ترهای ادبی، مضامین مربوط به انقلاب اسلامی را مطبوع‌تر ارائه می‌کنند، در پرورش نیروی تخیل دانش‌آموزان نیز سهم به‌سزایی دارند.

- ۱- قلمرو ادبی: هفت دست گرم و پنهانی: استعاره از هفت سیاره. / دف زدن آسمان هم، تشخیص.
- ۲- قلمرو ادبی: کلاف ابرهای تیره: تشبیه ابر به کلاف، تشبیه لطیفی است.
- ۳- قلمرو فکری: منظور از جمهوری در نظام ما، جمهوری اسلامی است.
- ۴- قلمرو زبانی: یکل: هلهله شادی. کل زدن یا یکل کشیدن در اصطلاح مردمان غرب و جنوب ایران یعنی هلهله کردن زنان. صدایی که با حرکت تند زبان ایجاد می‌شود و هم‌زمان فاصله میان دو انگشت شست و سیابه بین دهان و بینی قرار می‌گیرد.
- ۵- قلمرو فکری: خورشیدی‌ترین مرد قرن: منظور امام خمینی علیه السلام است.
- ۶- قلمرو زبانی: بار عام: اجازه و رخصت عمومی. / قلمرو فکری: بار عام رحمت الهی راه یافتیم: رحمت الهی نصیب همهٔ مردم ایران شد. توضیح اینکه رحمت خداوند، جنبهٔ عمومی دارد و همهٔ هستی را شامل می‌شود.

درس یازدهم

نمایه درس

عنوان: سپیده می آید

نوع ادبی: انقلاب اسلامی
درون مایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی، حفظ میهن
قالب: غزل

قلمرو معنایی

- ۱- مفهوم ابیات
- ۲- مقایسه معنایی اشعار شاعران
- ۳- دریافت مفهوم کنایی

قلمرو ادبی

بررسی آرایه های ادبی
(استعاره، مجاز، تشبیه
و ...)

قلمرو زبانی

- صفت های بیانی
- ۱- ساده
 - ۲- فاعلی
 - ۳- مفعولی
 - ۴- لیاقت
 - ۵- نسبی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات انقلاب اسلامی و برخی از شاعران انقلاب، مانند نصرالله مردانی (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت رفتارهای دلیرانه و شهادت طلبانه در برابر ظلم و تجاوز دشمن (اخلاق)
- ۴ نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی (ایمان)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی (صفات بیانی)، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب‌درسی، نمونه اشعار نصرالله مردانی، عکس، نمایش فیلم‌های مطرح دفاع مقدس، اسلایدها و تصویرهایی مرتبط با نصرالله مردانی و آثار او و

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی تطبیقی و سبک‌شناسانه جلوه‌های پایداری در شعر نزار قبانی و نصرالله مردانی. محمد جعفر اصغری. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی سال ششم زمستان ۱۳۹۵. شماره ۲۴.
- ۲ بررسی حس آمیزی در اشعار نصرالله مردانی. علیرضا محمودی؛ فاطمه راشکی. زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز سال ۶۹. بهار و تابستان ۱۳۹۵. شماره ۲۳۳.
- ۳ بررسی موسیقی و صورخیال در شعر جنگ نصرالله مردانی. حسن صدقی. سال پنجم پاییز و زمستان ۱۳۹۲. شماره ۹.
- ۴ جریان‌شناسی شعر انقلاب اسلامی. سعید علایی. ۱۳۷۸. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵ سمند صاعقه. نصرالله مردانی. ۱۳۷۴. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۶ یادنامه نصرالله مردانی. (آن یار دلنواز). ۱۳۷۸. تهران: سوره مهر.

سپیده می‌آید

صدای سَم سمند سپیده می‌آید	یلی که سینه ظلمت دریده می‌آید ^۱
گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش	کسی که دوش به دوش سپیده می‌آید ^۲
طلوع برکه خورشید تابناک دل است	ستاره‌ای که ز آفاق دیده می‌آید ^۳
بهار آمده با کاروان لاله به باغ	به دشت ژاله، گل نو دمیده می‌آید ^۴
به سوی قلّه بی‌انتهای بیداری	پرنده‌ای که به خون پر کشیده می‌آید ^۵
در آن کران که بود خون عاشقان جوشان	شهید عشق سر از تن بریده می‌آید ^۶

۱- قلمرو زبانی : سمند : نوعی اسب مایل به رنگ زرد / یل : پهلوان ، شجاع.

قلمرو ادبی : سمند سپیده : اضافه تشبیهی / یل : استعاره از امام خمینی/ سینه ظلمت : اضافه استعاره و تشخیص/ واج آرای : صامت «س و د»/ سم، سمند : مراعات نظیر/ واج آرای : صدای کسره - : صدای سم سمند سپیده/ سینه ظلمت دریدن : کنایه از نابودی ظلمت./ سپیده، ظلمت : تضاد. / قلمرو فکری : صدای سم اسب سحرگاه پیروزی به گوش می‌رسد. پهلوانی که ظلمت را نابود کرده است؛ یعنی همان موعود می‌آید.

۲- قلمرو زبانی : بیرق : پرچم. / دوش به دوش : همراه. / بیرق تابان : ترکیب وصفی/ بیرق عشق : ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی : بیرق عشق : اضافه تشبیهی. / دوش به دوش سپیده : تشخیص. / واج آرای : صامت «ش و د»/ بیرق به دوش گرفتن : کنایه از جلودار بودن. / قلمرو فکری : او که همراه سپیده آزادی می‌آید، همان جلودار عشق است که عاشقانه هدایت می‌کند. منظور آن است که امام خمینی علیه السلام با عشقی که به مردم داشتند، آمدند و رهبری را به عهده گرفتند.

۳- قلمرو زبانی : برکه : آبگیر. استخر. / تابناک : درخشان، نورانی/ آفاق : ج افق، کرانه‌های آسمان. / مصراع اول جمله سه جزئی با مسند. / مصراع دوم جمله دو جزئی با فعل ناگذر. / برکه خورشید : ترکیب اضافی/ خورشید تابناک : ترکیب وصفی/ آفاق دیده : ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی : برکه خورشید تابناک دل : دو تشبیه است : تشبیه خورشید به برکه و تشبیه دل به خورشید. خورشید تابناک : استعاره از عشق و معرفت / ستاره : استعاره از اشک شوق / آفاق دیده : اضافه استعاره. / واج آرای : صامت «د»/ مصرع اول : واج آرای صدای کسره/ مراعات نظیر : خورشید، طلوع، تابناک، ستاره، آفاق. / قلمرو فکری : اشک چون ستاره، نشانه‌ای است از درخشش عشق در دل‌های منتظران؛ دل‌هایی که برای این عشق به سان برکه‌اند.

۴- قلمرو زبانی : نودمیده : تازه/ هردو مصراع دو جزئی با فعل ناگذر/ کاروان : واژه دو تلفظی.

قلمرو ادبی : بهار : استعاره از پیروزی انقلاب اسلامی/ کاروان لاله : استعاره از شهیدان/ باغ : استعاره / گل نودمیده : استعاره/ مراعات نظیر : بهار، لاله، باغ، دشت، ژاله، گل/ واج آرای : صامت «ب و د».

قلمرو فکری : انقلاب اسلامی با شهادت مبارزان به پیروزی رسیده است.

۵- قلمرو ادبی : قلّه بیداری : اضافه تشبیهی / پرنده به خون پرکشیده : استعاره از شهید/ به خون پر کشیدن : کنایه از شهادت/ مراعات نظیر : پرنده ، پر/ واج آرای : صامت «ب»/ مصرع اول : واج آرای

قلمرو فکری : انسان‌های مبارز با شهادتشان به سمت قلّه بی‌انتهای بیداری پرواز می‌کنند.

۶- قلمرو زبانی : کران : کناره، حاشیه / سر از تن بریده : قید. وندی- مرکب.

قلمرو ادبی : شهید عشق : استعاره از امام حسین علیه السلام/ واج آرای : صامت «د و ش»/ مراعات نظیر : خون، شهید، سر از تن بریده. / سر از تن بریده : کنایه از کشته شده. / عاشقان، عشق : اشتقاق/ جوشان بودن خون : استعاره مکنیه.

قلمرو فکری : در کرانه‌هایی که خون عاشقان می‌جوشد، سر از تن جدا شده‌ای می‌آید که در راه عشق به شهادت رسیده است.

به پاسداری آیین آسمانی ما گزیده‌ای که خدا برگزیده می‌آید^۱
نصرالله مردانی

کارگاه متن‌پژوهی

صفت‌های بیانی

در ترکیب‌های وصفی اگر صفت بعد از موصوف بیاید، یا شمارشی خواهد بود یا بیانی. صفت بیانی برای توضیح و وصف یک واژه به کار می‌رود، یعنی موصوف؛ مانند: خورشید تابناک
پرکاربردترین انواع صفت‌های بیانی عبارت‌اند از:
الف) ساده: خوب، روشن، زلال، تیره، ناهنجار، بی‌تدبیر.
ب) فاعلی: الف) بن مضارع + تنده، ا، ان = خورنده، گویا، دوان/گیرنده، گیرا، روان.
ب) بن مضارع یا ماضی + گار: آموزگار، آفریدگار.
پ) مفعولی: بن ماضی (مصدر بدون نَ) + ه = گداخته، شکسته، شکفته.
ت) لیاقت: مصدر + ی = خوردنی، پوشیدنی، خواندنی.
ث) نسبی: اسم + ی = آسمانی، مذهبی، عرفانی.
اسم + ین = زرین، سنگین.
اسم + ینه = زرینه، سیمینه.
اسم + انی = روحانی.
اسم + انه = مردانه، زنانه، کودکانه.

۱- قلمرو ادبی: واج آرایی: «ا و د»/ گزیده و برگزیده: اشتقاق/ مصرع اول: واج آرایی صدای کسره -
قلمرو فکری: برای نگاهبانی از آیین الهی، برگزیده و ویژه خدا، امام زمان ظهور خواهد کرد.

فصل عاشقی

بیا عاشقی را رعایت کنیم
 از آنها که خونین سفر کرده‌اند
 از آنها که خورشیدِ فریادشان
 چه جانانه چرخ جنون می‌زنند
 ۵ به رقصی که بی پا و سر می‌کنند
 هلا! منکر جان و جانان ما
 بزن زخم، این مرهم عاشق است
 مگو سوخت جان من از فرط عشق
 ببین لاله‌هایی که در باغ ماست
 ۱۰ بیا با گل لاله^۶ بیعت کنیم
 ز یاران عاشق حکایت کنیم
 سفر بر مدار خطر^۱ کرده‌اند
 دمید از گلوی سحر زادشان^۲
 دف عشق با دست خون می‌زنند^۳
 چنین نغمهٔ عشق سر می‌کنند
 بزن زخم انکار بر جان ما
 که بی زخم مردن غم عاشق است^۴
 خموشی است‌هان! اولین شرط عشق^۵
 خموشند و فریادشان تا خداست^۶
 که آلاها را حمایت کنیم
 (حسن حسینی)

۱- قلمرو زبانی : خطر : در اینجا نیز - مثل درس دهم - به معنی گذشتن از جان و مال است؛ نیز به معنی سختی و دشواری و نزدیک شدن به هلاکت.

۲- قلمرو ادبی : خورشیدِ فریاد : تشبیه. فریاد مانند خورشیدی از گلوی آنها دمید (طلوع کرد). / قلمرو فکری : فریادی که نوید امید و پیروزی می‌داد.

۳- قلمرو ادبی : تلمیحی به سماع صوفیانه دارد که معمولاً این سماع (رقص) با دف زدن و اشعاری خاص خواندن و سپس از خود بی خود شدن (وجد) همراه بود.

۴- قلمرو زبانی : زخم : زخم عشق است که شیرین است. / قلمرو فکری : در عرصهٔ عشق و عاشقی هم باید زخمی خنجر عشق شد. ۵- اشاره دارد به این گفته‌ها از مولانا (مولوی ۱۳۷۱، ۵/ ۲۲۳۹-۲۲۴۰) :

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند
 هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

۶- قلمرو ادبی : خموشند و فریادشان تا خداست : پارادوکس. همچنین است مصراع دوم بیت بعد.

۷- قلمرو ادبی : گل لاله : استعاره از شهید/ آلاها : شهیدان

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس چهاردهم
حملة حیدری

کارگاه متن پژوهی

شعر خوانی
وطن

درس سیزدهم
درس آزاد
(ادبیات بومی ۲)

کارگاه متن پژوهی

درس دوازدهم
کاوه دادخواه

کارگاه متن پژوهی

کنج حکمت
کاردانی

درس دوازدهم

نمایه درس

عنوان: کاوه دادخواه

نوع ادبی: حماسه

درون مایه: مبارزه و هم قدمی مردم در برابر ظلم

قالب: نثر تحلیلی و اشعار در قالب مثنوی

قلمرو معنایی

۱- درک مفاهیم و پیام های متن و عبارت ها
۲- بازگردانی ابیات به نثر روان

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه های ادبی (استعاره، تشبیه جناس و اغراق)

قلمرو زبانی

وضعیت واژگان در گذر زمان

هدف‌های آموزشی

- ۱- آشنایی با نمونه‌ای از داستان‌های حماسی دوره پهلوانی شاهنامه فردوسی (داستان کاوه آهنگر) (علم)
- ۲- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۳- تقویت روحیه وحدت و هم‌قدمی در برابر ظلم (تفکر)
- ۴- تقویت نگرش مثبت نسبت به ارزش‌های اجتماعی چون دفاع از مظلوم (اخلاق)
- ۵- تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶- کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده، روش کشف مفاهیم، ایفای نقش، مطالعه گروهی و همیاری و ... روش کشف مفاهیم: دبیر محترم با ارائه تصویری روشن از اطلاعات طبقه‌بندی شده در ذهن، مانند تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس محتوا، شکل و قالب و ویژگی‌های حماسه، گروه‌های دانش‌آموزی را به مطالعه و تحقیق گروهی وامی‌دارد. برای استفاده بهینه از زمان، دانش‌آموزان می‌توانند اطلاعات جمع‌آوری شده گروهی را در دفتر یا پوشه‌ای جمع کنند و در همان جلسه آموزشی درس مربوط به دبیر خود تحویل دهند.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامه فردوسی، نوار صوتی، تهیه عکس‌های مربوط به رزم دو پهلوان توسط دانش‌آموزان، نمایش فیلم‌ها و پویانمایی‌های مطرح از داستان‌های مرتبط با رزم و ...

منابع تکمیلی

- ۱ از اسطوره تا حماسه. سجاد آیدنلو. ۱۳۸۰. تهران: نشر سخن.
- ۲ اژدها در اساطیر ایران. منصور رستگار فسایی. ۱۳۷۹. تهران: نشر توس.
- ۳ بررسی و مقایسه چهار دوره قهرمانی شاهنامه براساس نقد کهن‌الگویی. غلامعلی فالاح؛ نوشاد رضایی. پاییز ۱۳۹۴. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۹، شماره ۶۵. صص ۱۸۹-۱۶۱.
- ۴ بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. بهمن سرکاراتی. ۱۳۵۷. دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۱۲۵. صص ۶۱-۱.

- ۵ پژوهشی در اساطیر ایران. مهرداد بهار. ۱۳۶۲. تهران: نشر توس.
- ۶ تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ. محمدرضا امینی. ۱۳۸۱. مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز. دوره ۱۷. شماره ۲. پیاپی ۳۴. صص ۶۴-۵۳.
- ۷ جایگاه درفش کاویانی در شاهنامه فردوسی. محمد رضایی. بهار ۱۳۹۲. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۷. شماره ۵۵، صص ۲۰-۵.
- ۸ جستاری چند در فرهنگ ایران. مهرداد بهار. ۱۳۷۴. چاپ دوم. تهران: انتشارات فکر روز.
- ۹ جنبش‌های اجتماعی در تاریخ اساطیر ایرانی مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه. سید سعید زاهد زاهدانی؛ مهتا بذرافکن. پاییز و زمستان ۱۳۹۴، دوره ۷. شماره ۳. صص ۲۴-۱.
- ۱۰ حماسه ملی ایران، تئودور نولدکه. ۱۳۸۴، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات نگاه، تهران سرشت اساطیری افراسیاب.
- ۱۱ رؤیا، حماسه، اسطوره. میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۶. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۱۲ شاهنامه. ابوالقاسم فردوسی. ۱۳۸۵. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- ۱۳ کاوه آهنگر و درفش کاویانی. آرتور کریستین سن. ۱۳۸۴. ترجمه منیژه آخندزادگان آه‌نی. چاپ اول. تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۴ فریدون دهقان، کاوه آهنگر و ضحاک دیو. حمیدرضا اردستانی رستمی. بهار ۱۳۹۴. بوستان ادب شعرپژوهی. دوره ۷. شماره ۱. صص ۲۸-۱
- ۱۵ فردوسی پژوهی، منوچهر اکبری، ۱۳۹۰، تهران، خانه کتاب/ کاوه حلقه پیوند اسطوره و حماسه در شاهنامه. محمد بهنام فر؛ صدیقه رستمی. ۱۳۹۰. همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم شاهنامه. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۱۶ مازهای راز. میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۰. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۷ مبانی هویت ایرانی. قدیر نصری. ۱۳۸۷. تهران: مؤسسه مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
- ۱۸ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. آرتور کریستین سن. ۱۳۷۷. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: انتشارات چشمه.

کاوه دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش^۱ فراخواند، درفش^۲ بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی‌پناه بود ضحاک، مُعَرَّب اژی دهاک (=اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی. در اوستا موجودی است، «سه پوزه سه سر شش چشم»، دیوزاد و مایه آسب آدیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس را که مردی پاک دین بود، از پای در می‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد سپس در لباس خوالیگری^۳ چالاک، خورش‌هایی حیوانی بدو می‌خورد و خوی بد را در او می‌پرورد.^۴ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می‌روید و مایه رنج وی می‌شود.^۵ پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سیر آدیان است.^۶ ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد از کهتران و یا مهتر زادگان^۷ به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خورد تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت

۱- قلمرو ادبی: مجازاً: قیام.

۲- قلمرو زبانی: برجم، علم، بیرق.

۳- قلمرو زبانی: خوالیگر: آشپز، طبّاخ. این کلمه صفت شغلی است و از xali به معنی طعام به اضافه «گر» پسوند فاعلی و شغلی ساخته شده است.

۴- قلمرو فکری: این نکته باید برای دانش‌آموزان روشن شود که چرا خورش‌های حیوانی، خوی بد را در انسان می‌پرورد؟

۵- قلمرو ادبی: داستان ضحاک، داستانی کاملاً نمادین است و عناصر و مؤلفه‌های آن نقش‌های نمادین ایفا می‌کنند. بخشی از این نمادها در متن توصیف شده‌اند اما برای درک درست داستان ضحاک، نیازمند بازخوانی نمادهای آن هستیم. «دوش» نماد قدرت و اقتدار است و «بوسه» نشانه التذاذ و التصاق است؛ یعنی با بوسه ابلیس که بر دوش ضحاک می‌نشیند، تمامی اقتدار و قدرت وی از آن ابلیس می‌شود و از آن پس ضحاک، پیوسته ابلیس می‌شود و جز به اراده او رفتار نمی‌کند.

۶- قلمرو فکری: مغز: تأکید بر خرد انسان دارد؛ زیرا ابلیس برای در اختیار گرفتن اراده و قدرت انسان باید بر مغز (خرد و اندیشه) او چیره شود.

۷- قلمرو ادبی: اشاره دارد به اینکه باید مغز جوان باشد؛ جوان، نماد اراده و اقتدار جامعه است، قلمرو فکری: مغز نیروی محرک و به اصطلاح موتور جامعه است. هم از این رو، ابلیس می‌خواهد نیروی کار و تلاش جامعه را مختل کند و برای همین هم هست که هنر خوار می‌شود و جادویی ارجمند می‌گردد.

و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه^۱ را در این چند بیت هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی برانگیخت :

۱ چو ضحاک شد بر جهان شهریار	بر او سالیان انجمن شد هزار ^۲
نهان گشت کردار فرزنانگان	پراکنده شد نام دیوانگان ^۳
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند ^۴
برآمد برین روزگار دراز	کشید ازدهافش به تنگی فراز... ^۵
۵ چنان بد که ضحاک را روز و شب	به نام فریدون گشادی دو لب...
ز هر کشوری مهتران را بخواست	که در پادشاهی کند پشت راست ^۶
از آن پس، چنین گفت با موبدان ^۷	که‌ای پره‌ر با گهر بخردان
مرا در نهانی یکی دشمن است	که بر بخردان این سخن روشن است
به سال اندکی و به دانش بزرگ	گوی، بدترادی ^۸ ، دلیر و سترگ...

۱- کنایه از دوران اختناق. / پارادوکس.

۲- قلمرو زبانی : انجمن شدن : گرد آمدن (افراد، اشیا، زمان و غیره) انبوه شدن. / قلمرو فکری : یعنی هزار سال پادشاهی کرد.

۳- قلمرو زبانی : دیوانگان : مقابل فرزنانگان/ قلمرو فکری : بی‌خردان و نادانان. راه و رسم دانایان و فرهیختگان از بین رفت و جادوگران مشهور شدند. مفهوم : گوشه نشینی خردمندان و مقام یافتن بی‌خردان، چیرگی ظلم بر جامعه. / قلمرو ادبی : پراکنده شدن نام کنایه از «مشهور شدن، به قدرت و اعتبار رسیدن» / تضاد بین نهان گشتن و پراکنده شدن نام فرزنانگان و دیوانگان.

۴- قلمرو زبانی : چهار جمله است. / قلمرو فکری : جادویی در برابر هنر قرار می‌گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک، جادویی را رواج می‌دهد و این نشان می‌دهد که جادویی عملی اهریمنی است. ضحاک برای ادامه کار خود نیز نیازمند این است که همه عوامل خود را به راه جادویی بیاورد :

ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بر آن ازدهافش سپردندشان
ببروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کزی و بدخویی
ندانست جز کزی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن
	(ققنوس، ۴۵/۱)

۵- قلمرو فکری : ازدهافش : مراد ضحاک است. یعنی ضحاک در تنگنا افتاد. روزگارش به تنگی و تلخی گرایید.

۶- قلمرو ادبی : پشت راست کردن : کنایه از ثابت و مستقر شدن. قدرت یافتن.

۷- قلمرو زبانی : موبدان : موبد در اصل معنی روحانی بزرگ. و در اینجا بزرگان روحانی. این گروه همیشه یکی از ارکان حکومت بودند. البته در دوره‌هایی هست که برخی از پادشاهان خواستند از قدرت مغان کم کنند و حتی به قلع و قمع آنها پرداختند اما همیشه حضور آنها در حکومت سنگین بوده است.

۸- قلمرو زبانی : گو : پهلوان، دلیر و شجاع. / بدتراد : بزرگ‌زاده، از نژاد بزرگ. آقای دبیرسیاقی «بترزادی» ضبط کرده است که به معنی «عالی تبار و والانسب» است. (دبیرساقی، ۱۳۸۵، ۸۸/۱)

۱۰. یکی محضر^۱ اکنون بیاید نوشت
 ز بیم سپهد همه راستان
 بر آن محضر ازدها ناگزیر
 هم آنگه یکایک^۲ ز درگاه شاه
 ستم دیده را پیش او خواندند
 ۱۵ بدو گفت مهتر به روی دُرُم^۳
 خروشید و زد دست بر سر ز شاه^۴
 یکی بی زبان مرد آهنگرم
 تو شاهی و گر ازدها پیکری
- که: جز تخم نیکی، سپهد نکشت^۲
 بر آن کار گشتند هم داستان^۳
 گواهی نوشتند برنا و پیر
 برآمد خروشیدن دادخواه
 بر نامدارانش بنشاندند^۵
 که برگوی تا از که دیدی ستم
 که شاها منم کاوه دادخواه^۶
 ز شاه آتش آید همی بر سرم^۷
 بیاید بدین داستان دآوری^۸

۱- قلمرو زبانی: استشهدنامه.

۲- قلمرو فکری: محتوای استشهد نامه این باشد که سپهد (ضحاک) جز نیکی و خیرخواهی نکرده است. بیت پسینی که نیامده، کاملش می‌کند:

نگوید سخن جز همه راستی نخواهد به داد اندرون کاستی

۳- قلمرو فکری: گروهی افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند، از ترس با آن استشهدنامه موافقت کردند.

۴- یکایک: ناگهان. / قلمرو فکری: در آن لحظه ناگهان از دربار ضحاک، فریاد کاوه بلند شد.

۵- قلمرو فکری: چون بحث استشهدنامه است و ضحاک می‌خواهد خود را دادگر نشان دهد، هم از این رو کاوه را بر نامداران می‌نشاند و در آخر هم می‌بینیم که فرزندش را آزاد می‌کند.

۶- به روی دُرُم: خشمگینانه. / قلمرو فکری: ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در بی جبران؛ مصراع دوم بیت مؤید این نکته است. قلمرو ادبی: در مصراع دوم بین دو «که» جناس تام وجود دارد. اولی به معنای حرف ربط، دومی: چه کسی.

۷- قلمرو ادبی: دست بر سر زدن: کنایه از بیان حالت اندوه و تأسف. / قلمرو فکری: من از ستم شاه، ماتم زده‌ام.

۸- قلمرو فکری: «دادخواه» که پس از این ماجراها به صورت لقب و شهرت برای کاوه درمی‌آید، در اینجا به عنوان لقب نیامده است و بلکه در معنی شاک و متظلم است یعنی ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای دادخواهی و شکایت اینجا آمده‌ام. بیت پسینی هم - که نیامده - این نکته را تأیید می‌کند: بده داد من کامدستم دوان / همی نالم از تو به رنج روان (نسخهٔ دبیر سیاقی ۸۹/۱) در اینجا آیات دیگری هست که در برخی از نسخه‌ها آمده و جزئیات ماجرا را بیشتر توضیح می‌دهد:

ز تو بر من آمد ستم بیشتر	زنی هر زمان بر دلم بیشتر
ستم گر نداری تو بر من روا	به فرزند من دست بردن چرا
مرا بود هژده پسر در جهان	ازیشان یکی مانده است این زمان
ببخشای و بر من یکی در نگر	که سوزان شود هر زمانم جگر
شها من چه کردم یکی بازگوی	وگر بی گناهم بهانه مجوی

۹- قلمرو زبانی: یکی بی زبان مرد آهنگرم: سه ترکیب وصفی: یک مرد بی زبان آهنگر هستم. / قلمرو ادبی: آتش: استعاره از ستم. / مصراع دوم کنایه: اینکه از شاه بلا و ستم دیده‌ام.

۱۰- قلمرو زبانی: گر: به معنی یا است. / قلمرو فکری: اگر تو پادشاه هستی یا پادشاه ماردوشی، باید دربارهٔ سرگذشت من قضاوت نمایی.

چرا رنج و سختی همه بهر ماست^۱...
 شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید
 به خوبی بچُستند پیوند او^۲
 که باشد بر آن محضر اندر گوا
 سبک، سوی پیران آن کشورش،
 بریده دل از ترس گیهان خدیو^۳
 سپردید دل‌ها به گفتار او^۴
 نه هرگز براندیشم^۵ از پادشا
 بدزد و بسپرد محضر به پای^۶
 برو انجمن گشت بازارگاه
 جهان را سراسر سوی داد خواند^۷
 بیوشند هنگام زخم درای^۸،
 همانگه ز بازار برخاست گرد
 که‌ای نامداران یزدان پرست

که گر هفت کشور به شاهی تورااست
 ۲۰ سپهد به گفتار او بنگرید
 بدو باز دادند فرزند او
 بفرمود پس کاوه را پادشا
 چو برخواند کاوه، همه محضرش
 خروشید کای پایمردان دیو^۹
 ۲۵ همه سوی دوزخ نهادید روی
 نباشم بدین محضر اندر گوا
 خروشید و برجست لرزان ز جای
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
 همی‌برخروشید و فریاد خواند
 ۳۰ از آن چرم، کاهنگران پشت پای
 همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد
 خروشان همی‌رفت نیزه به دست

۱- قلمرو فکری: این بیت را باید از شاه بیت‌های ادبیات انتقادی به حساب آورد؛ می‌گوید: چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی‌اش بهره‌ما باشد.

شماریت با من بیاید گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
مگر کز شمار تو آید پدید	که نوبت به فرزند من چون رسید؟
که مارانت را مغز فرزند من	همی‌داد باید به هر انجمن

۲- پیوند کسی را جستن: اتحاد و اتصال و یگانگی او را جلب کردن. (دبیر سیاقی ۱/ ۹۰)

۳- قلمرو زبانی: پایمرد: دستیار. دیو: هر سرکش و متمرد، خواه از جنس انس و خواه از دیگر حیوانات و ابلیس که فارسیان اهرمن و دیو خوانند (آندراج)
 قلمرو ادبی: دیو، استعاره از ضحاک.

قلمرو فکری: دیو: دیوه Daiva (خدای دروغین، اهریمن) که بعدها دیو Dev و امروزه دیو Div شده است. کلمه‌ای است فارسی و بسیار قدیمی. نوعی از شیاطین، گمراه و کج اندیش، کج طبع و کنایه از قهر و غضب (برهان)

۴- قلمرو زبانی: گیهان خدیو: خدای جهان. / گیهان خدیو: ترکیب اضافی مقلوب. / قلمرو ادبی: دل از ترس بریدن: کنایه از ترسیدن / دل سپردن: کنایه از پذیرفتن / روی نهادن: کنایه از رفتن، گرایش / روی و او / دیو و خدیو: جناس ناهمسان دارند. / قلمرو فکری: ای حامیان ضحاک از خدای جهان نمی‌ترسید... موقوف المعانی با بیت بعد.

۵- قلمرو فکری: جای شما در جهنم است، چون مطیع فرمان‌های ضحاک هستید.

۶- قلمرو زبانی: براندیشم: براندیشیدن: ترسیدن، ملاحظه کردن. / نه: نه نفی است و برای تأکید اول جمله می‌آید.

۷- قلمرو زبانی: سپردن: در تداول سپردن. = سپاردن. در اینجا لگدمال کردن. از جمله معانی دیگر آن: انجام دادن؛ طی کردن: کاری که نه کار نوبست مسپار / راهی که نه راه نوبست مسپیر.

۸- قلمرو ادبی: داد، با توجه به «فریاد» ایهام تناسبی دارد: ۱- عدل و داد و ۲- داد و فریاد/ جهان: مجازاً مردم جهان.

۹- قلمرو زبانی: زخم: ضربه / درای: پتک آهنی. / همان چرمی که آهنگرها هنگام ضربه زدن با پتک با آن روی پای خود را می‌پوشانند. / پشت در مصرع، معنی ضد می‌دهد؛ یعنی روی.

دل از بند ضحاک بیرون کند^۱
 جهان آفرین را به دل، دشمن است...
 جهانی بر او انجمن شد، نه خُرد
 سراندرکشید و همی رفت راست
 بدیدندش آنجا و برخاست غَو^۲...
 جهان پیش ضحاک وارونه دید
 سری پر ز کینه، دلی پر ز داد...
 چه پیران که در جنگ دانا بدند^۳
 ز نیرنگ^۴ ضحاک بیرون شدند...
 ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی...
 بیامد فریدون به کردار باد
 بزد بر سرش تَرگ^۵ بشکست خُرد
 به کوه دماوند، کردش به بند
 جهان از بد او همه پاک شد
 شاهنامه، فردوسی

کسی کاو هوای فریدون کند
 بپوید^۶ کاین مهتر آهرمن^۷ است
 ۳۵ همی رفت پیش اندرون^۸، مرد گُرد
 بدانست خود کافریدون کجاست
 بیامد به درگاه سالار نو^۹
 فریدون چو گیتی بر آن گونه دید
 همی رفت منزل به منزل چو باد
 ۴۰ به شهر اندرون هرکه بُرنا بُدند
 سوی لشکر آفریدون شدند
 پس آنگاه ضحاک شد چاره جوی
 ز بالا چو پی بر زمین برنهاد
 بر آن گُرزه گاوسر^{۱۰} دست برد
 ۴۵ بیاورد ضحاک را چون نوند^{۱۱}
 از او نام ضحاک چون خاک شد

۱- قلمرو ادبی: دو کنایه متضاد: هوای کسی کردن ≠ سراز بند کسی بیرون کردن.

۲- قلمرو زبانی: بپوید: برخیزید، حرکت کنید. / حرف «را» فک اضافه است. دشمن جهان آفرین

۳- قلمرو زبانی: آهرمن: اهریمن. شیطان. قلمرو فکری: مصراع دوم تعریف آن است: اهریمن که دشمن جهان آفرین است. در دین زرتشتی، آفرینندهٔ بدی و پلیدی و زشتی و نادانی و ستم است. در دوران اسلامی معادل شیطان و ابلیس قلمداد شده است. اهریمن (اوستا aiwi. gatay) مهاجم، نابود کننده، مخالف و دشمن. (بندهش هندی، بهزادی، ص ۲۱۹)

اهریم در اوستا به صورت Angra-mainya است جزء اول به معنی «بد و خبیث» و جزء دوم همان است که در فارسی «منش» شده است مجموعاً یعنی خرد خبیث و پلید. (حاشیه برهان و نیز رزم نامه ص ۷۹) اهریمن در شاهنامه در مقابل انسان تعریف و شناخته می شود: انسان با خرد و اهریمن با جادو و بی خردی - چنان که در جای دیگری نیز بدان اشاره رفت. فریدون دو فرزند خود (سلم و تور) را اهریمن می خواند، چون از خرد انسانی پالوده اند:

بگوی آن دو ناپاک بیهوده را دو اهریمن مغز پالوده را

در شاهنامه، اهریمن و دیو به یک معنی آمده اند: در داستان «کیومرث»، دشمن او را اهریمن می نامد ولی بچهٔ اهریمن را «دیوبچه» می گوید.

۴- قلمرو زبانی: پیش اندرون: در پیش، پیشاپیش. قلمرو فکری: کاوهٔ پهلوان، پیشاپیش می رفت و سپاهی انبوه گرد او جمع شدند.

۵- قلمرو زبانی: سالار نو: امیر و پادشاه نو، و منظور فریدون است.

۶- قلمرو زبانی: غو: بانگ و فریاد.

۷- قلمرو فکری: در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ. (موقوف المعنی با بیت بعدی)

۸- قلمرو زبانی: نیرنگ: در اینجا یعنی طلسم و جادو؛ مکر و حيله. به لشکر فریدون پیوسته و از دام و مکر حکومت ضحاک رستند.

۹- گُرزهٔ گاوسر: گُرزی که سر آن به شکل سر گاو بود.

۱۰- تَرگ: (کلاه خود).

۱۱- نوند: اسب تندرو.

آگاهی‌های فرامتنی

گرز گاوسر فریدون و منشأ آن:

از آنجا که پهلوان شخصیتی است یگانه و استثنایی و کارنامه‌ای دارد از پیش پرداخته که سرنوشت او را از گاه زادش تا لحظه مرگ، از سرگذشت یک نواخت و پرادبار خیلِ عوام و انبوه مردمان جدا کرده و یل سرافراز را به سان مظهری آرمانی از یارستن و نریمانی و دیگر توانایی‌های سزاوار انسان شناسانده، به صورت شخصی بغانه و خدای گونه در مرز بین ایزدان و مردمان قرار می‌دهد، به همان ترتیب ساز و برگ‌ها و متعلقات پهلوان نیز اغلب ویژگی‌های خاص و استثنایی و خارق‌العاده دارند، به ویژه سلاح رزم او دارای مشخصاتی است که آن را از دیگر جنگ افزارها متمایز می‌کند. (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۶۴) یکی از پرکاربردترین سلاح گرز گاوسر است که ایزدان و پهلوانان هند و اروپایی از آن استفاده می‌کنند. این واژه در کهن‌ترین بخش اوستا یعنی گاهان، در «اهونودگاه یسنا ۳۲، بند ۹» به صورت vadra (پورداوود، ۱۳۸۲: ۸۲) و در اوستای جدید به صورت vazra آمده است که در فارسی با تبدیل شدن «واو» به «گاف» و قلب دو حرف «ر» و «ز» با یکدیگر، به صورت گرز درآمد است (همان: ۸۴).

در اخبار الطوال (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۰) آمده که فریدون با گرز آهنی، ضربتی بر فرق سر ضحاک زد. گاهی گرز فریدون به پتک آهنین (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۱۳) تشبیه شده که احتمالاً تحت تأثیر روایات کاوه آهنگر به این نام خوانده شده است. اما مشخصه‌ای که فریدون را از دیگر گرزوران هند و اروپایی جدا می‌کند، گاوسر یا گاو شکل بودن گرز اوست. در اوستا چنین مشخصه‌ای درباره گرز فریدون نیامده است. در متون پهلوی هم به جز یک متن، ویژگی گاوسری برای این گرز ذکر نشده است. در دادستان دینیگ (۸۳، ۳۶) در شرح بند گسستن ضحاک در هزاره اوشیدر، آمده است که سامان گرشاسب با گرز گاوسار gad gāwsār ضحاک را در هم می‌کوبد.

این گرز همان گرسی است که فریدون در نبرد با ضحاک از آن استفاده کرده بود. در شاهنامه نیز نخستین بار نام گرز گاوسر در داستان فریدون و ضحاک به میان می‌آید؛ آن قسمت از داستان که فریدون آماده نبرد با ضحاک می‌شود و نقش گرسی گاوسر را بر خاک می‌کشد و بدین ترتیب، شکل سلاحی را که می‌خواهد با آن به جنگ ضحاک برود، به آهنگران نشان می‌دهد. در نتیجه اختراع گرز گاوسر به فریدون نسبت داده شده و او اولین کسی است که از این سلاح استفاده می‌کند. علاوه بر این قسمت از شاهنامه، در داستان آنجا که می‌گوید سه چیز از فریدون به یادگار مانده، به گرز گاوسر اشاره می‌کند:

یکی تخت و آن گرزۀ گاوسار که مانده ست از او در جهان یادگار

سه دیگر کجا هفت چشمه کمر همی خواندی نام او دادگر

(ن. ک: گرز گاوسر فریدون و منشأ آن، محمود جعفری دهقی، مجید پوراحمد،

مجله ادب فارسی، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۵۷-۳۹)

کارگاه متن پژوهی

وضعیت واژگان در گذر زمان

معنای واژه‌ها ثابت و همیشگی نیست و در طول زمان دچار تغییر و تحوّل معنایی شده‌اند و برای هر واژه در گذر زمان یکی از چهار وضعیت زیر پیش می‌آید :

الف) واژگان متروک : به علل سیاسی، مذهبی، فرهنگی، یا اجتماعی واژگان زیر از فهرست واژگان حذف شده‌اند؛ مانند :

برگستوان (پوشش اسبان و جنگاوران)، سوفار (دهانه تیر)، خوازه (طاق نصرت)، خوان (سفره)، دستار (عمّامه، دستمال)، آزنداک (رنگین کمان)، ملطّفه (نامه)، چهار آینه (لباس جنگی)، خوالیگر (آشپز)، باره (اسب)

ب) کاربرد واژگان با تحوّل معنایی : با از دست دادن معنای پیشین معنای جدید پذیرفته‌اند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
دستور	وزیر، اجازه، مشاور	فرمان، دستور زبان
تماشا	راه رفتن، گردش کردن	نگاه کردن به چیزی یا کسی
کتیف	متراکم و انبوه	آلوده و ناپاک
سفینه	کشتی	وسیله‌ای برای فضاوردی
سوگند	گوگرد	قسم

پ) کاربرد واژگان بدون تغییر معنا : با حفظ معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهند؛ مانند :

گره، خنده، شادی، زیبایی، دست، پا، چشم

ت) کاربرد واژگان با گسترش معنایی : واژگان با حفظ معنای قدیم، معنای جدید پذیرفته‌اند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	یخچال‌های طبیعی زمین	وسیله‌ای برای سرد نگه داشتن غذا
زین	زین اسب	زین دوچرخه
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین
رکاب	حلقه آویخته از زین اسب	رکاب دوچرخه
پیکان	نوک تیر	نام اتومبیل

توجه: تغییر معنایی برای بیان معانی مفاهیم یا پدیده‌های جدید که در طول دوران گذشته وجود نداشته‌اند، همیشه سعی کرده است با تغییر ساختار فرهنگی و سیاسی همان دوره مطابقت داشته باشد.

کنج حکمت

کاردانی

کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی^۱ و رستم به دستان او زالی.
 با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر برستی^۲
 روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرّج بردند؛ ناگاه کشتی‌گیر از کناره‌ای درآمد و نبرد خواست، خلق در
 وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی!
 از هر طرف نفیر برآمد. در حال که کشتی‌گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم.
 گفتم: «علم در همه بایی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرّد^۳، جز حسرت‌روزگار نیست.»
 زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن^۴
 روضه خلد، مجد خوفی

تحلیل متن

متن، تأکید دارد بر اینکه «علم و مهارت» باید توأمان باشد؛ کاردانی و کامیابی هم به همراه بودن این دو است.

۱- قلمرو ادبی: بدر در میدان او هلالی بودی: بدر مجاز از تنومند و قوی هیکل. هلال: مجاز از لاغر و میان تهی.
 ۲- قلمرو ادبی: دست گشادن: سرشاخ شدن، کنایه از زورآزمایی کردن، کشتی گرفتن. / قلمرو فکری: گردون پیر: فلک که در زمین زدن نسل بشر، سابقه دارد. پیری در اینجا یعنی تجربه. آن کشتی‌گیر وقتی با جوانان کشتی می‌گرفت، از فلک پیر و باتجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می‌داد و بر آنها غلبه می‌کرد.
 ۳- قلمرو زبانی: استعداد مجرّد: استعداد به تنهایی.
 ۴- قلمرو فکری: نمی‌توان به آسانی ادعای زورمندی کرد، وقتی دانش استفاده درست از زور و توانایی خود را نداری.

درس سیزدهم

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

ادبیات بومی چیست؟

ادبیات بومی، خاص اقلیم ویژه است. در معنای خاص، ادبیاتی است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده و دارای شرایطی، چون وحدت اوضاع جغرافیایی، مشابهت وضع زراعی و معیشتی، وحدت گویش محلی، تشابه آیین و مراسم، اعیاد ملی و مذهبی، تشابه در مناسبات اقتصادی، نحوه سپری کردن اوقات فراغت، وحدت زبان و تاریخ و... باشد.

پیدایش داستان‌های اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران، با رمان «روز سیاه کارگر» (۱۳۰۵) از احمد خداداده کرد دینوری یا تیموری رقم می‌خورد و میرعابدینی آن را ردیف رمان‌های اجتماعی قرار می‌دهد و آن را یک پدیده‌ای استثنایی در رمان اجتماعی آن دوره می‌خواند (نک: میرعابدینی، ۱۳۸۷، صص ۲۴۴-۲۴۲). اما این رویکرد به طور جدی از دهه ۱۳۳۵ با قلم بزرگ علوی و اعتمادزاده آغاز می‌شود و در دهه چهل و پنجاه در آثار نویسندگانی چون، محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، علی‌اشرف درویشیان، غلامحسین ساعدی و... به شکوفایی می‌رسد. بحث بررسی و نقد ادبیات اقلیمی و تقسیم‌بندی آنها، پیشینه طولانی ندارد. نخستین بار محمدعلی سپانلو در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یک‌ساله انقلاب» (۱۳۵۸) از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر ادبیات داستانی سخن گفته است. او در مقالات مختلف خود با بررسی آثار داستانی بومی و اقلیمی و ذکر ویژگی‌ها و نمایندگان خاص هر یک، نام سبک بر آنها می‌نهد. (سپانلو، ۱۳۷۶، ش ۱۲۱-۱۲۲، صص ۶۴-۶۲).

حسن میرعابدینی نیز جزو منتقدینی است که در کتاب «صد سال داستان‌نویسی ایران» بدون نامگذاری سبکی یا مکتب مشخصی بخشی را با عنوان «ادبیات روستایی و اقلیمی» به نویسندگان بومی اختصاص داده‌اند. یعقوب آژند در مقاله «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب» (۱۳۶۹) و نیز قهرمان شیرازی در کتاب «مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران» (۱۳۸۷) به بررسی رمان‌های اقلیمی پرداخته‌اند.

بررسی ویژگی‌های رمان‌های اقلیمی از جهت داشتن یک محیط بومی، فرهنگ و معتقدات مردمی و آداب و رسوم، پوشش‌ها و زبان محلی می‌تواند، خواننده را به گفتمان مطرح دوره نزدیک سازد و سبک‌های بومی را بهتر بشناسد؛ چرا که جغرافیا سبک می‌آفریند (نک. سپانلو، ۱۳۵۸، س ۱، ش ۱، ص ۸).

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس چهاردهم

نمایه درس

عنوان: حمله حیدری

نوع ادبی: حماسه دینی

درون مایه: نبرد حضرت علی و توصیف قهرمانی های او در جنگ با عمرو بن عبدود

قالب: شعر، مثنوی

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت مفاهیم و پیام درس
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

- ۱- ویژگی های حماسه
- ۲- بررسی آرایه های ادبی (کنایه، اغراق و ...)

قلمرو زبانی

فرایند واجی ابدال

هدف‌های آموزشی

- ۱ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۲ آشنایی با محتوای شاهنامه‌های دینی و مصنوع (علم)
- ۳ باور و پذیرش برخی از آموزه‌های اخلاقی، مانند رشادت و داشتن روحیه پهلوانی (باور و اخلاق)
- ۴ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی (فرایند واجی)، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

مطالعه گروهی و همیاری تیمی، الگوی پیش سازمان‌دهنده، ایفای نقش و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامه فردوسی، نوار صوتی، خوانش متن، نمایش فیلم و ...

منابع تکمیلی

- ۱ باذل مشهدی. علی میرانصاری. ۱۳۶۸. مندرج در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران : دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۱. صص ۷۷-۷۹.
- ۲ بررسی عناصر سازنده شعر در حمله حیدری. محمدرضا صرifi. ۱۳۸۰. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران : صص ۴۲-۲۹.
- ۳ بررسی تأثیرات شاهنامه بر حمله حیدری باذل مشهدی. ۱۳۹۴. جستارهای ادبی. شماره ۱۸۹.
- ۴ بررسی سبک‌شناسانه حماسه‌های دینی در ادب پارسی. محبوبه شمشیرگرها. ۱۳۸۹. فصلنامه تاریخ ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۶۴/۳. صص ۱۶۰-۱۳۳.
- ۵ سبک‌شناسی حمله حیدری. محمود فضیلت. ۱۳۷۹. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران : صص ۳۸۰-۳۶۱.
- ۶ کلیات حمله حیدری در مناقب حضرت علی (ع). باذل مشهدی. ۱۳۳۶. تهران : کتاب‌فروشی اسلام.
- ۷ نقد زبان حماسی در حمله حیدری باذل مشهدی. مهدی ملک‌ثابت؛ اصغر شهبازی. اثر پژوهی ادب فارسی (ادب و زبان). بهار و تابستان ۱۳۹۳. دوره ۱۷. شماره ۳۵. صص ۳۷۹-۳۴۵.

حمله حیدری

دلیران میدان گشوده نظر	که بر کینه اوّل که بندد کمر ^۱
که ناگاه عَمَزُو ^۲ آن سپهر نبرد ^۳	برانگیخت آبَرش ^۴ برافشاند گرد
چو آن آهنین کوه آمد به دشت	همه رزمگه کوه فولاد گشت ^۵
بیامد به دشت و نفس کرد راست	پس آنگه باستاد همزم خواست ^۶
۵ حبیب خدای ^۷ جهان آفرین	نگه کرد بر روی مردان دین
همه برده سر در گریان فرو	نشد هیچ کس را هوس، رزم او ^۸
به جز بازوی دین و شیر خدا	که شد طالب رزم آن اژدها ^۹

۱- قلمرو ادبی: نظر: مجازاً چشم/ بندد کمر: کنایه است از آماده شدن برای انجام کاری،/ قلمرو فکری: پهلوانان همه منتظر بودند که دشمنی نبرد را چه کسی آغاز می‌کند.

۲- قلمرو زبانی: عمرو: عَمَزُو (عَمَزَ) و عَمَز در عربی هر دو اسم خاص هستند و برای اینکه شکل مکتوب آنها با هم اشتباه نشود به اولی یک حرف «و» اضافه می‌کنند؛ اما این واو تلفظ نمی‌شود. این نوع واو را واو تفریق می‌گویند که برای تشخیص و تفریق تلفظ در نوشته‌ها آورده می‌شود.

۳- قلمرو ادبی: سپهر نبرد: چندان ترکیب زیبایی به نظر نمی‌آید. صفت و طرف تشبیه مناسب برای یک پهلوان نیست. شاید اصطلاح ترجمه‌ای باشد و از زبان دیگری ترجمه شده باشد. / آسمان، طرف تشبیه بی‌کرانی و فراخانی هست اما در اینجا (در ادبیات حماسی) اندام و هیكل پهلوانی مورد نظر است. / برافشاند: کنایه از سریع رفتن اسب. / اغراق.

۴- قلمرو زبانی: اسبی که بر اندام او نقطه‌ها باشد. در اینجا مطلق اسب منظور است. / قلمرو فکری: ناگهان عمرو اسبش را به حرکت آورد و به میدان آمد و همه جا را پر از گرد و غبار کرد.

۵- قلمرو ادبی: آهنین کوه: استعاره از عمرو. اینکه عمرو خود چون کوهی از جنس آهن است، وارد میدان نبرد که می‌شود،/ قلمرو فکری: همه رزمگه کوه فولاد گشت: اندام عمرو که پوشیده از آهن و فولاد (لباس رزم) بود همه میدان جنگ را پر کرد. (اغراق)

۶- قلمرو زبانی: هم‌رزم: حریف، هم‌نبرد. / قلمرو ادبی: نفس کرد راست: کنایه از نفسی تازه کرد. / قلمرو فکری: آمد به میدان جنگ و لحظه‌ای ایستاد و نفسی تازه کرد و بعد ایستاد و حریف طلبید.

۷- قلمرو زبانی: حبیب خدا: حبیب‌الله از القاب پیامبر ﷺ است. آدم صفی‌الله، ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله، محمد حبیب‌الله.

۸- قلمرو فکری: همه از ترس عمرو سر خجالت فرو برده بودند و از شرمندگی و ترس هیچ کس به هم نپردی و هم‌رزم شدن با او، تمایل نشان نداد.

۹- قلمرو زبانی: اژدها: اژدها و اژدرها هر دو به یکی معنی است. «ها» در اژدرها و اژدها جزء کلمه است نه علامت جمع. اژدر در فارسی قدیم استعمال ندارد. مار بزرگ جثه با دهانی فراخ. دقیقی گفت:

یکی مصمصام فرعون کش عدو خواری چو اژدرها که هرگز سیر نیوَد وی ز مغز و از دل اعدا (لغت فارس، ص ۸، اژدرها)
 اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامن آن نجنبم ترسم آگه گردد اژدرهای من (دیوان خاقانی، سجادی، ص ۳۲۱)
 نفست اژدرهاست او کی مرده است از غم و بی‌آلتی افسرده است (مثنوی معنوی)

قلمرو ادبی: بازوی دین: استعاره از حضرت علی علیه السلام. اضافه استعاره/ شیر خدا: استعاره از حضرت علی علیه السلام/ اژدها: استعاره از عمرو. / قلمرو فکری: به جز حضرت علی علیه السلام، که خواهان جنگ با عمرو شد.

بر مصطفی بهر رخصت شتافت ازو خواست دستوری اما نیافت^۱

عمرو برای بار دوم مبارز می‌طلبد. پیامبر از لشکر می‌پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی علیه السلام کسی اعلام آمادگی نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی هشدار می‌دهد که او عمرو است. علی علیه السلام جواب می‌دهد: من هم علی بن ابی‌طالبم. و پس از گفت‌وگوی بسیار، از پیامبر اجازه نبرد می‌گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می‌کند؛ با این بهانه که نمی‌خواهم به دست من کشته شوی. اما علی علیه السلام در پاسخ می‌گوید: ریختن خون تو برای من از مُلک روی زمین بهتر است. عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می‌آید و:

به سوی هزیر ژیان ^۲ کرد رو	به پیشش برآمد شه جنگجو
دویدند از کین دل سوی هم	در صلح بستند بر روی هم
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ	بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ ^۳
نخست آن سیه روز و برگشته بخت	برافراخت بازو چو شاخ درخت
سیر بر سر آورد شیر اله ^۴	عَلَم کرد شمشیر آن اژدها
بیشرد چون کوه پا بر زمین	بخایید دندان به دندان کین ^۵
۱۵ چو نمود رخ شاهد آرزو ^۶	به هم حمله کردند باز از دو سو

۱- قلمرو زبانی: پر: پیش، زد/بهر: برای/دستوری: رخصت، اجازه/دستوری ندید: اجازه نداد، مصلحت ندید./قلمرو ادبی: بر و بهر: جناس ناهمسان افزایشی./قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام برای اجازه گرفتن از پیامبر با شتاب به سمت او رفت ولی پیامبر صلاح ندید که اجازه دهد.

۲- قلمرو زبانی: هزیر: شیر./ژیان: خشمناک/قلمرو ادبی: هزیر ژیان و شه جنگجو: استعاره از علی علیه السلام./کرد رو: کنایه: حرکت کرد.

۳- قلمرو زبانی: فلک: آسمان/سهم: ترس، بیم، نصیب/سهمگین: مهیب، خوفناک/قلمرو ادبی: شیر و پلنگ: استعاره از حضرت علی علیه السلام و عمرو./سهم در معنای تیر با جنگ ایهام تناسب دارد./فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ: تشخیص/شیر و پلنگ: مراعات نظیر./جنگ و رنگ: جناس ناهمسان اختلافی/این بیت حسن تعلیل دارد./رنگ باختن: کنایه از ترسیدن/واج آرای صامت «گ».

۴- قلمرو ادبی: اله با اژدها قافیه نمی‌شود، پس باید آن را «الا» خواند نظیر «پادشاه» که به ضرورت قافیه اغلب «پادشا» خوانده می‌شود./شیراله: استعاره از حضرت علی علیه السلام/اژدها: استعاره از عمرو./قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام سیرش را بالا آورد و مانع قرارداد، عمرو دوباره شمشیرش را بالا آورد.

۵- قلمرو زبانی: خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن./قلمرو ادبی: با بر زمین افشردن: خود را محکم کردن و آماده برای کاری شدن./دندان به دندان خاییدن: خشمگین شدن، بیان حالت خشم و عصبانیت.

۶- قلمرو ادبی: شاهد آرزو: تشبیه./رُخ نشان دادن، کنایه از خود را آشکار ساختن./قلمرو فکری: شاهد آرزو، رخ نشان نداد؛ یعنی آن دو به آرزوی خود که غلبه بر دیگری بود، نرسیدند.

نهادند آوردگاهی چنان
 ز بس گرد از آن رزمگه بردمید
 زره لخت لخت و قبا چاک چاک
 چنین آن دو ماهر در آداب ضرب
 ۲۰ شجاع غضنفر وصی نبی
 چنان دید بر روی دشمن ز خشم
 برافراخت پس دست خبیر گشا
 به نام خدای جهان آفرین
 چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ
 ۲۵ پرید از رخ کفر در هند رنگ

که کم دیده باشد زمین و زمان^۱
 تن هر دو شد از نظر ناپدید
 سر و روی مردان پر از گرد و خاک^۲
 ز هم رد نمودند هفتاد حرب^۳
 نهنگ یم قدرت حق، علی^۴
 که شد ساخته کارش از زهر چشم^۵
 بی سر بریدن بیفشرد پا^۶
 بینداخت^۷ شمشیر را شاه دین
 به سر کوفت شیطان دو دست دریغ^۸
 تپیدند بت خانه‌ها در فرنگ^۹...

۱- قلمرو ادبی: آوردگاهی: میدان جنگ، مجازاً جنگ و نبرد. / زمین: مجازاً اهل زمین/ زمان: مجازاً اهل زمان/ زمین، زمان: جناس ناهمسان اختلافی. / قلمرو فکری: چنان جنگی را به وجود آوردند که اهل زمین و زمان چنین جنگی را به خاطر ندارند.

۲- قلمرو زبانی: لخت لخت: باره باره. / قلمرو ادبی: سرو روی: مجازاً بدن، مراعات نظیر. قلمرو فکری: لباس آنها در اثر ضربات باره باره شده بود و سر و صورتشان پر از گرد و خاک شده بود.

۳- بیت ماقبل آن چنین است: ز باریدن تیغ کین متصل/ زمین گشت از آب شمشیر گل. قلمرو زبانی: ضرب: ضربه زدن، جنگیدن. / حرب: پیکار و جنگ. ج: حروب. در اینجا مجازاً یعنی حمله و ضربه حرب. (در درس پیشین «آلت حرب و نزاع مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...» معنی کرده‌اند. / قلمرو ادبی: ضرب و حرب: جناس ناقص اختلافی

قلمرو فکری: آن دو جنگجو آن چنان در آداب شمشیرزنی مهارت داشتند که بسیاری از ضربات سلاح‌های جنگی را از خود دفع کردند و به سلامت رستند.

۴- قلمرو زبانی: نبی: پیامبر/ یم: دریا/ قلمرو ادبی: غضنفر: شیر، استعاره از حضرت علی علیه السلام/ نهنگ یم قدرت حق: اضافه تشبیهی. / نهنگ، یم: مراعات نظیر. / قلمرو فکری: شیر شجاع، جانشین پیامبر و نهنگ دریای حق، حضرت علی علیه السلام (این بیت با بیت بعدی خود موقوف المعانی است).

۵- قلمرو ادبی: خشم و چشم: جناس ناهمسان اختلافی/ زهر چشم: نگاه تند، اضافه استعاری/ قلمرو فکری: چنان از روی خشم به چهره دشمن نگاه کرد که عمرو از زهر چشم کارش ساخته شد.

۶- قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد. / قلمرو ادبی: خبیر گشا: تلمیح دارد به جنگ خبیر، صفت برای دست. / بیفشرد پا: اصرار و ورزیدن. / قلمرو فکری: پس دست قدرتمند خود را بلند کرد و آماده شد برای کشتن او.

۷- قلمرو زبانی: بینداخت: بزد. / قلمرو ادبی: شاه دین: استعاره از حضرت علی علیه السلام/ قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام با نام خدای جهان آفرین شمشیر را زد.

۸- قلمرو ادبی: دو دست به سر کوفت: کنایه از اظهار تأسف و درماندگی. / سر و دست: مراعات نظیر. / قلمرو فکری: وقتی که حضرت علی علیه السلام بر دشمن شمشیر کشید شیطان دو دست افسوس بر سر کوبید و ناامید شد.

۹- قلمرو زبانی: تپیدند: بی قرار و مضطرب شدند/ قلمرو ادبی: رنگ از رخ پریدن: کنایه از ترسیدن، تشخیص/ کفر: مجازاً عالم کفر/ تپیدند بت خانه‌ها: تشخیص. / فرنگ و رنگ: جناس ناهمسان افزایشی/ قلمرو فکری: با آن ضربه حضرت علی علیه السلام، رنگ از کل عالم کفر پرید و تمام بت پرستی از هم پاشید.

دَم تیغ بر گردنش چون رسید
سرِ عمرو صد گام از تن پرید^۱
چو غلتید در خاک آن ژنده فیل
بزد بوسه بر دست او جبرئیل^۲
حمله حیدری، باذل مشهدی^۳

کارگاه متن پژوهی

فرایند واجی ابدال

برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های همدیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند.

□ ابدال در مصوّت‌ها

الف) تلفظ «ب» پیشین در واژه‌های بُرو - بُدو - بُکُش - به صورت «بُ» به علت وجود مصوّت /ـُ/؛ در حالی که «ب» پیشین در فعل‌های امر، معمولاً «بِ» تلفظ می‌شود.

مثل : بُشّین - بُزن - بُگیر - بُکُش

ب) تلفظ «ن» پیشین در واژه‌های نمی‌رود - نمی‌رفت - نمی‌آید - نمی‌شنید - به صورت «نِ» به علت وجود مصوّت «ی»؛ در حالی که «ن» پیشین در سایر ساخت‌ها «نَ» تلفظ می‌شود.

مثل : نَرَفَت - نَگفت - نَشنیده است - نیامد

□ ابدال در صامت‌ها

هرگاه دو واج «ن + ب» بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند، واج «ن» به «م» تبدیل می‌شود :

منبر ← ممبر / سُنبل ← سُمبل / شنبه ← شَمبه / پنبه ← پَمبه

در گذشته زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه‌های زیر اتفاق افتاده است :

واج پایانی «ا ~ ا ه» به «ا ~ ا ه» بدل شده است.

نامَه ← نامِه خانَه ← خانِه

۱- قلمرو زبانی : دم : لبه / تیغ : شمشیر / قلمرو ادبی : بیت اغراق دارد. / قلمرو فکری : وقتی که شمشیر بر گردن عمرو فرود آمد، سر از تن او جدا شد و صد قدم آن طرف‌تر فرود آمد.

۲- قلمرو زبانی : ژنده فیل : فیل بزرگ و عظیم الجثه، قلمرو ادبی : غلتید در خاک : کنایه از کشته شدن / ژنده فیل : استعاره از عمرو / بزد بوسه بر دست او جبرئیل : تشخیص / قلمرو فکری : وقتی عمرو قوی هیکل به دست حضرت علی علیه السلام کشته شد، جبرئیل بر دستان حضرت علی علیه السلام بوسه زد و او را تحسین کرد.

۳- نقل از ص ۱۰۳ حمله حیدری، میرزا محمد رفیع مشهدی، متخلص به باذل (م. ۱۱۲۴) چاپ ۱۳۳۶.

ابدال گاهی نمود نوشتاری نیز می‌یابد :

در کلمات فارسی : در کلمات عربی :

سپید ← سفید

لکن ← لیکن

پلیته ← فتیله

تخلیص ← تلخیص

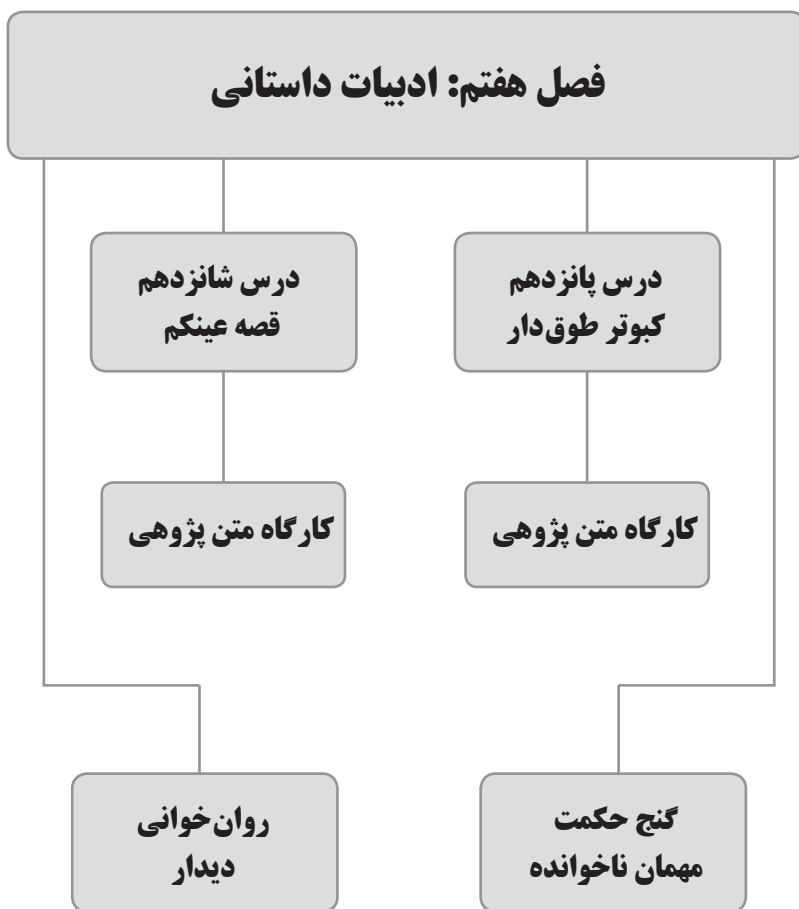
شعرخوانی

وطن

منم پورِ ایران و نام آورم ز نیروی شیران^۱ بود گوهرم
کنم جان خود را فدای وطن که با او چنین است پیمان من
دفاع از وطن، کیش فرزانی است گذشتن ز جان، رسم مردانگی است
کسی کز بدی، دشمن میهن است^۲ به یزدان که بدتر ز اهریمن است
۵ مرا اوج عزّت در افلاک توست به چشمان من، کیمیا خاک توست
رود ذره‌ای گر ز خاکت به باد به خون من آن ذره آغشته باد
نظام وفا

۱- قلمرو زبانی : پور : پسر، فرزند. / گوهر : نژاد و تبار. / قلمرو ادبی : شیران : استعاره از پهلوانان و دلیران و ...

۲- قلمرو زبانی : از بدی : از روی بدی و بد بودن.



درس پانزدهم

نمایه درس

عنوان: کبوتر طوق دار

نوع ادبی و قالب: داستان، نثر
 درون مایه: بیان حکمت‌های زندگی و نکته‌های اخلاقی با زبان تمثیلی، مانند
 وحدت و همدلی و کسب تجربه در هنگام بلایا و حوادث

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت درک و مفهوم متن
- ۲- بیان معنی و مفهوم عبارات متن
- ۳- درک ارتباط مفاهیم مشترک با متن‌های دیگر

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی (تشبیه، استعاره، کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- کاربرد و معنای افعال
- ۲- حذف شناسه فعل به قرینه
- ۳- فرایند واجی ادغام

هدف های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه ای از ادبیات داستانی - تمثیلی (کبوتر طوق دار از کلیله و دمنه) (علم)
- ۲ کاربست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۳ تقویت باور نسبت به آموزه های تربیتی، اخلاقی و فرهنگی متن درس (ایمان)
- ۴ تقویت نگرش مثبت نسبت به کاربست آموزه های محتوایی درس، در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۵ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته های کلیدی شعر (تفکر)

روش های یاددهی و یادگیری

روشن سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ...

رسانه های آموزشی

کتاب درسی، کتاب کلیله و دمنه، نوار صوتی خوانش متن، پویا نمایی های مرتبط با داستان متن درس، بهره گیری از پایگاه های اطلاع رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ درباره کلیله و دمنه. محمد جعفر محبوب. ۱۳۴۹. تهران: خوارزمی.
- ۲ عمل گرایی (پراگماتیسم) در کلیله و دمنه. محمد آهی؛ فاطمه مهربانی. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۸. شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۳. صص ۸۲-۶۳.
- ۳ کلیله و دمنه. نصرالله منشی. ۱۳۷۳. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ج ۱۲. تهران: امیر کبیر.
- ۴ کتاب شناسی کتاب کلیله و دمنه در زبان فارسی. مجتبی طاوسی؛ امین مجلی زاده. ۱۳۹۴. هشتمین همایش پژوهش های زبان و ادبیات فارسی.
- ۵ نقد اخلاق گرایی در کلیله و دمنه با نیم نگاهی به اندیشه های ماکیاولی. جواد دهقانیان؛ ناصر نیکوبخت. نقد ادبی. تابستان ۱۳۹۰. دوره ۴. شماره ۱۴. صص ۱۵۹-۱۳۳.

کبوتر طوق دار^۱

آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی^۲ خوش و مرغزاری تَرَه^۳ بود که از عکس رَیاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی^۴.

دِرَفشان^۵ لاله در وی، چون چراغی و لیک از دود او بر جاش داغی^۶
شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد، جام باده^۷

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن جا متواتر^۸. زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن^۹ خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست. ناگاه صیادی بدحال^{۱۰} حَشین جامه، جالی^{۱۱} بر گردن و عصایی در دست، روی بدن درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد^{۱۲} که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم^{۱۳} و می‌نگرم تا چه کند.

۱- نقل از کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ۱۵۸ (باب الحَمَامَةِ وَ الْمَطَوَّقَةِ و ...). در ضمن این درس پیش از این، درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری بوده است. در شرح و توضیح عبارات از حواشی استاد مینوی بهره برده‌ایم.

۲- قلمرو زبانی: متصدی: شکارگاه؛ اسم مکان.

۳- قلمرو زبانی: تَرَه: با صفا. / قلمرو فکری: حکایت کرده‌اند که در ناحیه کشمیر شکارگاهی خوش و چمنزاری با صفا وجود داشت که از تابش و انعکاس آن، پر سیاه کلاغ همانند دم طاووس زیبا به نظر می‌رسید و در مقابل زیبایی آن، دم طاووس به پر سیاه و زشت کلاغ شباهت داشت. / قلمرو ادبی: اغراق دارد.

۴- قلمرو زبانی: نمودی و مانستی: ماضی استمراری.

۵- قلمرو زبانی: دِرَفشان: به ضم و فتح دال، درخشان. درفش (به ضم و فتح دال) فروغ، نور و روشنایی.

۶- قلمرو فکری: «آلاله‌های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار] و از حسد و حسرت آن، دلش می‌سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه‌اش نمایان بود. سیاهی وسط شقایق و لاله، با تعبیر «داغ» در شعر فارسی کاربرد فراوان دارد؛ / قلمرو ادبی: تشبیه: لاله به چراغ/ حسن تعلیل: علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته. / داغ ایهام دارد: ۱- ماتم ۲- داغ و سیاهی/ لاله ایهام تناسب دارد با چراغ: ۱- گل لاله ۲- چراغدان/ حافظ گفته:

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم» (انزایی نزاد ۱۳۷۵، ۲۶۳)

۷- قلمرو فکری: شقایق بر روی ساقه خود چنان می‌نمود که گویی جام باده سرخ‌رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است. / قلمرو ادبی: تشبیه مرکب: شقایق بر یکی پای ایستاده (مشبهه) و ...

۸- قلمرو زبانی: اختلاف: رفت و آمد. صیادان بی در بی آنجا رفت و آمد می‌کردند.

۹- قلمرو زبانی: گشن یا گشین: دارای شاخه‌ها و برگ‌های بسیار و انبوه. (لغت فارس، چاپ عباس اقبال ص ۳۸۴ تا ۳۸۵)

۱۰- قلمرو زبانی: بدحال: بی‌اندام، درشت هیکل و بدلباس. (انزایی نزاد)

۱۱- قلمرو زبانی: جال: دام است که از ریمان بافتد به شکل توری از برای گرفتن مرغ و ماهی. (مینوی)

۱۲- قلمرو زبانی: را: حرف اضافه.

۱۳- قلمرو زبانی: جای نگه داشتن: به جای خود ماندن، و مجازاً به معنی زیادۀ تندی نکردن و تحمل داشتن و درنگ کردن.

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حیّه بینداخت^۱ و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران رسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مَطُوقَه^۲ گفتندی و در طاعت و مطاوعت^۳ او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد^۴ تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مَطُوقَه گفت: جای مجادله نیست، چنان باید که همگان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلَص خود شناسند^۵ و حالی، صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهائش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت^۶ و صیاد در پی ایشان ایستاد^۷، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن توانم بود و از تجارب برای دفع حوادث، سلاح‌ها توان ساخت^۸.

و مَطُوقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: این ستیزه‌روئ^۹ در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.^{۱۰} طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند^{۱۱} و صیاد بازگشت. مَطُوقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: فرود آید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند.

۱- دانه پاشید.

۲- قلمرو زبانی: مَطُوقَه: طوق‌دار. کبوتر طوقی. دارای گردنبد. فاخته و قمری را هم از مَطُوقَه‌ها گفته‌اند. / قلمرو فکری: ... رئیس آنان کبوتری بود که او را مَطُوقَه می گفتند.

۳- قلمرو زبانی: مطاوعت: کسی را فرمان‌بردار بودن. فرمان‌برداری کردن. / گذاشتندی: ماضی استمراری

۴- قلمرو فکری: گرازان به تک ایستاد: خرامان و از سر غرور شروع کرد به دویدن به سوی دام. ایستادن در اینجا: آغاز کردن و مبادرت ورزیدن. (انزایی نزاد ۲۶۴)

۵- قلمرو زبانی: همگان: جمع همه است و جمع این کلمه در کتب و اشعار قدیم جز بدین صورت نیامده است؛ همگان معنایی غیر از این ندارد. «چون بخواند همگان خیره مانند». (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۳۵) و این درست است چنانچه در ترجمه «جمیعاً» از آیه^{۷۰}، سوره^۴، همگان را آورده است: «ای شما که بگروید گانید، فراگیرید پرهیز شما [در جنگ] بیرون شوید گروه گروه، یا بیرون شوید همگان.» / قلمرو فکری: باید به گونه‌ای عمل کنید که همگان را بران را مهم تر از خلاصی خود بدانند.

۶- قلمرو زبانی: گرفت به جای گرفتند. حذف به قرینه لفظی. از ویژگی‌های سبکی زبانی است.

۷- قلمرو زبانی: ایستادن: در اینجا تقریباً به معنی مبادرت ورزیدن، اقدام کردن/ در مجمل التواریخ و القصص آمده: بنی اسرائیل همه اندر معاصی کردن ایستادند و بنی را همی پرسیدند...» (انزایی نزاد ۲۶۴)

۸- قلمرو فکری: پیام اصلی متن را باید در قالب این عبارت‌ها جست و همچنین است: «همگان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلَص خود شناسند». و از تجربه‌ها برای خود در مقابل حوادث می‌توان سلاح‌ها درست کرد.

۹- قلمرو زبانی: ستیزه‌روی: لجوج، گستاخ، پُرو، کینه توز.

۱۰- قلمرو ادبی و فکری: کتابه از دست از سر ما بر نخواهد داشت.

۱۱- راه بتافتند: راه خود را کج کردند. راه خود را تغییر دادند.

و آن موش را زیرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خبر و شَر احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هریک را در دیگری راه گشاده^۱ و تیمار آن فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشته. مَطَوَّقه آواز داد که: بیرون آی. زیرا پرسید که: کیست؟ نامِ بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دید، زَهْ آب^۲ دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکند؟ جواب داد که: مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.^۳ موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مَطَوَّقه بدان بسته بود. گفت: نخست از آن یاران گشای. موش بدین سخن التفات ننمود. گفت ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب^۴ اولی تر. گفت: این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نَفْسِ خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حَقّی نمی‌شناسی؟ گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران^۵ تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حَقّی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند و به مَعُونت و مَظَاهِر^۶ ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید^۷. و می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم – اگرچه ملالت به کمال رسیده باشد – اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیایی^۸، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فَرَاغِ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال وقیعت^۹ یابند.

موش گفت: عادت اهل مَکْرُمَت این است و عقیدت ارباب مودّت بدین خصلتِ پسندیده و سیرتِ ستوده

۱- قلمرو فکری: در آن جای‌ها برای فرار خود در روز حوادث صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک را در دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آنها مواظبت می‌نمود.

۲- قلمرو زبانی: زَهْ آب: «در لغت فرس (چاپ اقبال ص ۲۴) گوید: آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش از اندک و بسیار؛ بوشکور بلخی گوید: سوی رود با کاروانی گشین/ زَهْ آبی بدوی اندرون سهمگن. اینجا چشمه چشم را زَهْ آب خوانده است.» (مینوی) «زهاب، چشمه، جوی. ظاهراً این کلمه «زَه» با «زاییدن» هم ریشه است. (انزایی نزاد ۲۶۴)/ قلمرو ادبی: بند بلا: اضافه تشبیهی/ زَهْ آب دیده: اضافه تشبیهی/ بر رخسار جوی‌ها ...: اغراق است.

۳- قلمرو فکری: تقدیر آسمانی مرا در این گرداب افکند.

۴- قلمرو زبانی: مَعُونت: یاری./ مَظَاهِر: یاری رساندن، پشتیبانی کردن. چون آنها حق مرا با طاعت و پند و اندرزپذیری به جا آوردند و با پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم. ...

۵- قلمرو زبانی: به ادا رسانید: به قرینه «بیرون باید آمد»، به ادا باید رسانید؛ و رسانید هم مصدر مرخّم است.

۶- قلمرو فکری: می‌ترسم اگر اول گره‌های مرا باز کنی خسته شوی و بعضی از آنان گرفتار بمانند تا من بسته باشم؛ هر چند که خسته شده باشی هم سستی در حق مرا صحیح نمی‌دانی و دلت به آن راضی نمی‌شود.

۷- قلمرو زبانی: وقیعت: سرزنش، غیبت کردن، ملامت و عیب‌جویی./ قلمرو فکری: در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش‌کنندگان فرصت بدگویی پیدا می‌کنند.

در مولات تو صافی تر گردد^۱ و ثَقَب^۲ دوستان به کرم عهد^۳ تو بیفزاید. و آنگاه به جد و رغبت، بندهای ایشان تمام ببرید و مطوّقه و یارانش، مُطَلَق^۴ و ایمن بازگستند.

کلیله و دمنه : ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی

آگاهی‌های فرامتنی

«داستان‌های بیدپای» ترجمه دیگری از «کلیله و دمنه» عبدالله بن مقفع (روزبه پور دادویه) است که آن را محمد بن عبدالله البخاری ترجمه کرده است. تفاوت این ترجمه با ترجمه نصرالله منشی در آن است که وی بر اصل کتاب هیچ نیفزوده است و حال اینکه نصرالله منشی تنها کار ترجمه نکرده و بلکه دست به کار تألیف هم زده است، بماند تفاوت‌های دیگرش. برای درک این نکته هم می‌توانید به ترجمه همین داستان از بیدپای هم نگاه کنید و آن دو را با هم مقایسه کنید. (ن. ک ص ۱۵۳، داستان کبوتر حمایلی و زاغ و موش و سنگ پشت و آهو).

کارگاه‌متن‌پژوهی

فرایند واجی ادغام

هرگاه دو واج یکسان یا نزدیک به هم در کنار هم بنشینند و یکی از آنها کاسته شود یا به واج کناری‌اش تبدیل شود «ادغام» گفته می‌شود. این کار به دلیل یکسانی یا نزدیکی دو واج اتفاق افتاده است.

بدتر ← بتر شب‌پره ← شبیره زودتر ← زوتر

۱- قلمرو زبانی : اهل مکرمت : جوان مردان. / مولات : دوستی و پیوستگی. / قلمرو فکری : و باور دوستداران، با این خلق و خوی پسندیده‌ای که تو داری، در دوستی با تو صاف تر و خالص تر می‌شود.

۲- قلمرو زبانی : ثقت : اعتماد. / قلمرو فکری : اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان‌داری تو بیشتر می‌شود.

۳- کرم عهد : اصطلاحی است نزدیک به معنی «وفاداری و خوش خدمتی».

۴- قلمرو زبانی : مطلق : رها/ قلمرو فکری : آن وقت با جدیت و میل فراوان بند آنها را باز کرد و مطوّقه و دوستانش رها و آسوده برگستند.

مهمان ناخوانده

آورده‌اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:^۱

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر
چشم تر و نان خشک و روی تازه

مهمان چون نان بدید، گفت: «کاشکی با این نان، پاره‌ای پنیر بودی.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و به پیش مهمان آورد.

مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

تحلیل متن

گذشته از سودمندی‌های بسیارش و درون‌مایه طنزش، دو موضوع را به چالش می‌کشد: یکی «قناعت» و دیگری «دستاویز ساختن قناعت» یعنی شیادی و فریب‌کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی‌آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنزآمیزی به نتیجه نشسته که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می‌افزاید.

درس شانزدهم

نمایه درس

عنوان: قصه عینکم

نوع ادبی: ادبیات داستانی
درون مایه: خودباوری، اعتماد به نفس و

قلمرو معنایی

دریافت پیام و نکته های
اخلاقی داستان

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی عناصر داستان
(زاویه دید، شخصیت، نقطه
اوج)
- ۲- بررسی کاربرد آرایه های
ادبی
- ۳- ویژگی های برجسته نثر
متن

قلمرو زبانی

وابسته های پسین
(ی نکره، نشانه های جمع،
مضاف الیه، صفت شمارشی
ترتیبی و صفت بیانی)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات داستانی معاصر (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت ویژگی اخلاقی خودباوری و اعتماد به نفس در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۴ دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۵ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش قصه‌گویی مطابق با خواسته‌ها، نیازهای دانش‌آموزان امروز، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ... به دلیل موقعیت طنزآمیز داستان با روش ایفای نقش شخصیت‌های اصلی و با استفاده از طنز کلامی فضا و رویداد داستان برای دانش‌آموزان ملموس‌تر می‌شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مجموعه داستان «شلوارهای وصله‌دار» اثر رسول پرویزی، نوار صوتی، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی سبک زبانی، ادبی و روایی کتاب شلوارهای وصله‌دار با تکیه بر داستان‌های قصه عینکم و فرناز خیراندیش. ۱۳۹۳. اولین همایش ملی زبان انگلیسی. ادبیات و ترجمه در آموزش و پرورش.
- ۲ بررسی عناصر داستانی و طنز در قصه‌های رسول پرویزی. حسن انصاری. ۱۳۸۹. ویژه‌نامه ققنوس ۲. هفته نامه بیرمی.
- ۳ قصه‌های رسول. رسول پرویزی. ۱۳۸۷. تهران: انتشارات آینه جنوب.

تحلیل متن درس

قصه عینکم^۱

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز می‌درخشد.^۲ گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است.^۳ تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می‌کردم عینک، مثل تعلیمی^۴ و کراوات یک چیز فرنگی مآبی^۵ است که مردان متمدن برای قشنگی به چشم می‌گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که در تجدد افراط داشت، اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه دایی جان در واکس کفش و کارد و چنگال و کارهای دیگر فرنگی مآبان، مرا در فکرم تقویت کرد. گفتم هست و نیست^۶، عینک یک چیز متجددانه است که برای قشنگی به چشم می‌گذارند.

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم بزنیم. قد بنده به نسبت ستم همیشه دراز بود. ننه — خدا حفظش کند — هر وقت برای بنده و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل عَلم یزید می‌مانید. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان^۷، شوربا بیاورید. در مقابل این قد دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی‌دید. بی‌آنکه بدانم چشمم ضعیف و کم سوست، چون تابلو سیاه را نمی‌دیدم، بی‌اراده در همه کلاس‌ها به طرف نیمکت ردیف اول می‌رفتم.

در خانه هم غالباً پای سفره ناهار یا شام بلند می‌شدم، چشمم نمی‌دید؛ پایم به لیوان آب‌خوری یا بشقاب یا کوزه آب می‌خورد؛ یا آب می‌ریخت یا ظرف می‌شکست. آن وقت بی‌آنکه بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی‌بینم، خشمگین می‌شدند. پدرم بد و بی‌راه می‌گفت. مادرم شماتت می‌کرد، می‌گفت: «به شتر افسار گسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم بیل و هیل و هیو هستی^۸؛ جلو پایت را نگاه نمی‌کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن بیفتی.» بدیختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم کورم. خیال می‌کردم همه مردم همین قدر می‌بینند. در فوتبال ابداً و اصلاً پیشرفت نداشتیم؛ مثل بقیه بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم، نشانه می‌رفتم که به توپ بزنم

۱- این متن، درس بیست و چهارم زبان و ادبیات فارسی پیش نیز هست.

۲- قلمرو ادبی: مثل روز می‌درخشد: تشبیه (این حادثه: مشبه/روز: مشبه به). کنایه از وضوح و روشنی.

۳- قلمرو ادبی: خانه اول حافظه: اضافه تشبیهی (حافظه: مشبه/خانه: مشبه به)

۴- قلمرو زبانی: تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند.

۵- قلمرو زبانی: مآب: بازگشت، جای بازگشت. / فرنگی مآب: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها.

۶- هست و نیست: اصطلاح عامیانه است؛ بی‌برو برگرد؛ حتماً، جز این نیست که عینک یک چیز نوگرایانه است.

۷- قلمرو ادبی: مثل علم یزید و می‌خواهید بروید آسمان: کنایه از دراز بودن قد.

۸- قلمرو ادبی و زبانی: هر دم بیل و هر دم بیل (اصطلاح عامیانه و ترکی است)؛ بی‌نظم و بی‌ترتیب. / هیل و هیو: هیرو هیو؛ هیل هیو؛ هبله هیو؛ هبولی هبال؛ لاقید و لالابالی، هرج و مرج (معین) دست و پا چلفتی.

اما پايام به توپ نمی خورد؛ بور می شدم^۱؛ بچه ها می خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی خورد.^۲ بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت هایم را که ناشی از ناپیایی بود، حمل بر بی استعدادی و مُهملی^۳ و ولنگاری ام کردند. خودم هم با آنها شریک می شدم. با آنکه چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه ما شکل دهاتی اش را حفظ کرده بود. مهمانداری ما پایان نداشت. خدایش بیامرز، پدرم دریا دل^۴ بود؛ در لاتی^۵، کار شاهان را می کرد؛ ساعتش را می فروخت و مهمانش را پذیرایی می کرد.

یکی از این مهمانان، پیرزن [ی] کازرونی بود. کارش نوحه سرایی برای زنان بود. روضه می خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نَفّال هم بود. ما بچه ها خیلی او را دوست می داشتیم. چون با کسی رو درباستی نداشت، رُک و راست هم بود، زادالمعاد و کتاب دعا و کتاب جودی^۶ و هرچه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت. همه این کتاب ها را در یک بقچه می پیچید. یک عینک هم داشت، از آن عینک های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا^۷ به جای دسته فرام، یک تکه سیم سمت راستش چسبانده بود و یک نخ قند^۸ را می کشید و چند دور، دور گوش چپش پیچید. من فلا کردم^۹ و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه اش. اولاً کتاب هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه اش درآوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریخت مُضحک سر به سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.^{۱۰}

آه، هرگز فراموش نمی کنم. برای من لحظه عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. یادم می آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیر خورده تک تک می افتادند. من که تا آن روز از درخت ها جز انبوهی برگ در هم رفته چیزی نمی دیدم، ناگهان برگ ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار

۱- قلمرو زبانی و ادبی: بور: سرخ؛ بور شدن: شرمنده شدن، خجالت زده شدن.

۲- قلمرو ادبی: به رگ غیرتم برمی خورد: کنایه از اینکه به جوش می آمدم، ناراحت می شدم و یا تحریک می شدم برای حفظ آبرویم کاری بکنم.

۳- قلمرو زبانی: مهملی: احمال و سستی.

۴- قلمرو ادبی: دریادل: کنایه از بسیار بخشنده. تشبیه درون واژه ای. دریادل به معنی شجاع و دلیر نیز هست.

۵- قلمرو زبانی و ادبی: لاتی: این واژه را باید از اضداد بدانیم در ردیف واژه هایی چون عتّاری که در اصل به معنی جیب بری و راهزنی است اما معنی جوانمردی یافته است؛ لاتی نیز در اینجا یعنی جوانمردی. معنی کنایه جمله چنین می شود که در فقر و نداری، بخشنده بود.

۶- قلمرو زبانی: زادالمعاد و کتاب جودی: کتاب دعا از علامه مجلسی و عبدالجواد جودی دوره قاجار.

۷- قلمرو زبانی: کذا: مرکب از «ک» (مانند) و «ذا» (این). یعنی توصیف شده، آن چنینی.

۸- قلمرو زبانی: نخ قند: قسمی نخ که از الیاف کنف تهیه کنند. (به مناسبت اینکه سابقاً آن را در کله قند می پیچیدند، بدین نام شهرت یافته.) (معین)

۹- قلمرو زبانی: فلا کردن: کلک زدن، کمین کردن برای شیطنت.

۱۰- قلمرو ادبی: سر به سر کسی گذاشتن: کنایه از آزار و اذیت کردن و دهن کجی کردن: کنایه از مسخره کردن.

مقابل اتاقمان را یک دست و صافی می‌دیدم و آجرها مخلوط با هم به چشمم می‌خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک‌تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی‌دانید چه لذتی یافتم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده‌اند^۱. ذوق‌زده بشکن می‌زدم و می‌پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده‌ام.

عینک را درآوردم، دوباره دنیای تیره در چشمم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به ننه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند نی‌قلیان^۲ به سر و گردنم خواهد زد. می‌دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ما بر نمی‌گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم.

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته‌گویی بود. من که دیگر به چشم اطمینان داشتم. برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم. می‌خواستم چشمم را با عینک امتحان کنم. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می‌نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم مسلح، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه شرارتی که داشتم، اول وقت کلاس، سوءظن^۳ پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ‌چپ به من نگاه می‌کند.^۴ پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، بر خلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.^۵

بخه‌ها هم کم و بیش تعجب کردند، خاصه آنکه به حال من آشنا بودند. می‌دانستند که برای ردیف اول سال‌ها جنجال کرده‌ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط‌کشی کرد. یک کلمه عربی در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتنم شمردم؛ دست بردم و با دقت، عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [پشت] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

در این حال وضع من تماشایی بود. قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردن کش و دراز و عقابی‌ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه اینها به کنار، دسته‌های عینک، سیم و نخ، قوز بالا قوز بود^۶ و هر پدر مرده مصیبت دیده‌ای را می‌خنداند، چه رسد به شاگردان مدرسه که بی‌خود و بی‌جهت از ترک دیوار هم خنده‌شان می‌گرفت!

۱- قلمرو ادبی: دنیا را به کسی دادن: کنایه از شادی و خوشحالی فراوان.

۲- قلمرو زبانی: نی‌قلیان: نی‌ای که از آن قلیان سازند.

۳- قلمرو ادبی: چپ‌چپ به من نگاه می‌کند: کنایه: با تعجب و مشکوک به کسی نگاه کردن.

۴- قلمرو ادبی: نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد: کنایه از نقشه بدی کشیدن و آرایه تمثیل دارد.

۵- قلمرو ادبی: نخ قوز بالا قوز بود: مشکل را دو چندان کرده بود.

۶- قلمرو ادبی: سر از با نمی‌شناختم: کنایه از خوشحالی.

خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه‌ها تشخیص دهد، ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت‌زده گنج را انداخت و قریب به یک دقیقه بر و بر چشم به عینک و قیافه من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پا نمی‌شناختم.^۱ من که در ردیف اول با هزار فشار و زحمت، نوشته روی تخته را می‌خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می‌خواندم!^۲

مسحور کار خود بودم؛ ابداً توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم. بی‌توجهی من و اینکه با نگاه‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظن خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده‌ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم.

ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتفاقاً این آقای معلم لهجه شیرازی غلیظی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می‌آمد، با لهجه خاصش گفت: «به به! مثل قوَال‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟»^۳

تا وقتی که معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه، چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلم را شنیدند، شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه با خبر شوند. همین که شاگردان به عقب نگریستند، عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست. صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هر و هر^۴، تمام شاگردان به قهقهه افتادند، این کار، بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه انداخته‌ام. احساس کردم که خطری پیش آمده؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلم بلند شد: «دست زن؛ بگذار همین‌طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟»

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پام را گم کرده‌ام. گنگ شده‌ام؛ نمی‌دانم چه بگویم. مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و خیره‌خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من و چنین خطاب کرد: «پاشو برو بیرون!»
... آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند. بعد از چانه زدن بسیار تصمیم به اخراج

۱- قلمرو ادبی: آن را مثل بلبل می‌خواندم: به کنایه روان خواندن.

۲- قلمرو ادبی: روان می‌خواندم.

۳- قلمرو زبانی: قوَال: در اینجا بازیگر نمایش‌های دوره گردی. / قلمرو فکری: دسته هفت صندوقی: «گروه‌های نمایش دوره گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روی حوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند. پر جاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه نیز «قوَال» یا «قوَالک» می‌گفته‌اند.

۴- قلمرو زبانی: هر و هر و بر و بر که پیش از این آمد، در اصطلاح نام‌آواها هستند.

گرفتند. وقتی خواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، ماجرای نیمه‌کوری خود را برایشان گفتم. اول باور نکردند اما آن قدر گفته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد.

وقتی مطمئن شدند که من نیمه‌کورم، از تقصیرم گذشتند و آقای معلم عربی با همان لهجه گفت: «بچه، می‌خواستی زودتر بگی، جونت بالا بیاد، اول می‌گفتی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، بیا شاه چراغ^۱، دم دکون میز سلیمون عینک‌ساز.» فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفتِ دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در صحن شاه چراغ، دم دگان میرزا سلیمان عینک‌ساز. آقا معلم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و به چشم من گذاشت و گفت: «نگاه کن به ساعت شاه چراغ، بین عقربه کوچک را می‌بینی یا نه؟» بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم. بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه کوچک را دیدم. پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم.

شلوارهای وصله‌دار، رسول پرویزی

درنگی کوتاه در متن

ریز پیام‌های درس که باید در آنها درنگی داشت:

○ فرنگی مآبی.

در درس «ذوق لطیف» اندکی در این نکته درنگ کردیم که ما به جای گرفتن دانش رشد و توسعه غرب، گرفتار تقلیدی کوکوران‌ه از غرب شدیم، نتیجه اینکه غرب را در ظواهر فریبنده‌اش چون مد و تجدد دیدیم. ○ پدرم دریادل بود؛ ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

... ○

کارگاه متن‌پژوهی

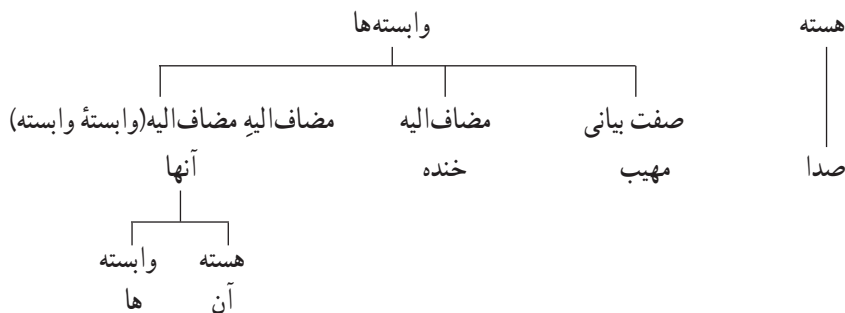
وابسته‌های پسین اسم

خواندیم که در یک گروه اسمی، هسته اجباری است و وابسته‌های پسین و پیشین اختیاری. وابسته‌های پسین اسم عبارت‌اند از:

نشانه نکره، نشانه جمع، صفت شمارشی ترتیبی، مضاف‌الیه، صفت بیانی.

۱- قلمرو زبانی: شاه چراغ: آرامگاه احمد بن موسی بن جعفر، فرزند امام موسی کاظم (ع) برادر امام رضا (ع). / میز سلیمون: شاخص. / قلمرو ادبی: جونت بالا بیاد: کنایه از سخن گفتن.

در گروه اسمی «صدای مهیب خنده آنها» صدا هسته است که سه وابسته پسین گرفته است :



ویژگی‌های برجسته متن

کاربرد کلمات محاوره‌ای و عامیانه، توصیف دقیق جزئیات، کاربرد جمله‌های کوتاه، استفاده از کنایه و ...

روان خوانی

دیدار^۱

سه دیدار^۲، نادر ابراهیمی

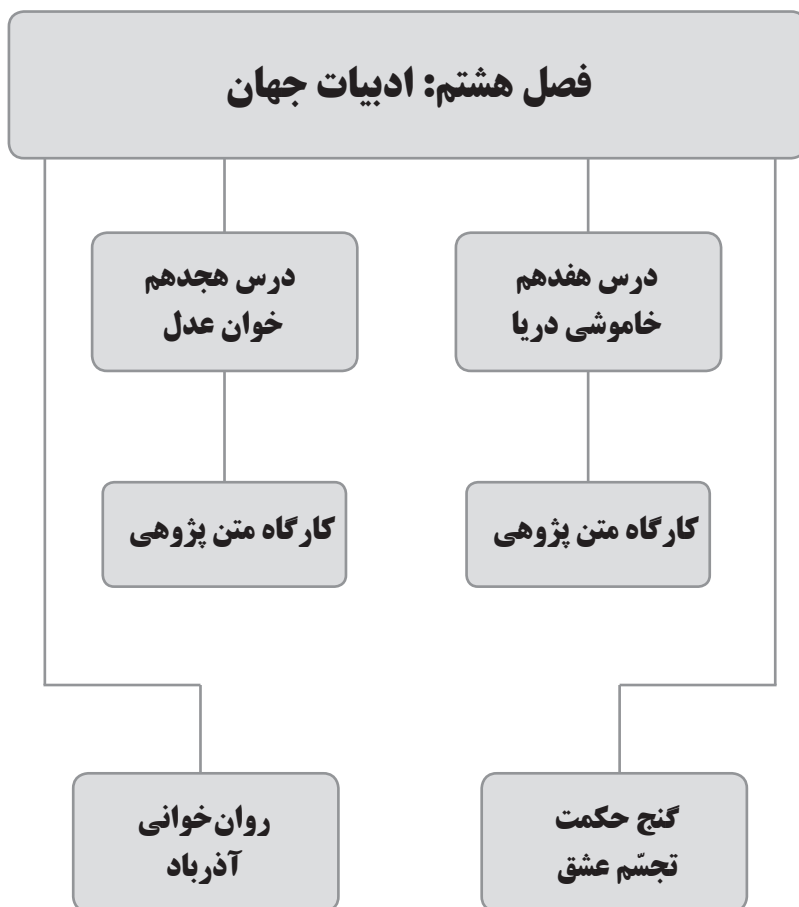
تحلیل متن

نکته محوری داستان، چگونگی مواجهه قهرمان داستان (روح الله) با حکومت و مسائل سیاسی است؛ یعنی نگاه یک روحانی به مسئله سیاست است. به گونه‌ای دیگر، نویسنده بر این باور است که اگر امام خمینی رحمته الله علیه توانستند در امر رهبری نهضت پیروز شوند، این بود که ایشان نگاه عالمانه‌تری به سیاست داشتند و نه اینکه شعاری با آن برخورد کنند.

این نکته را در مواجهه دو شخصیت داستان یعنی روح الله جوان با مدرس می‌توان دریافت. ایشان سخن مدرس را مورد نقد قرار می‌دهند که به رضاخان می‌گوید «غول بی‌شاخ و دم»؛ یعنی می‌خواهد بگوید که اگر در عالم سیاست اعتراضی داری و می‌خواهی سلطنت رضاخان را نقد کنی، بهتر است او را علمی تر نقد کنی و نه اینکه شعاری و عامیانه سخن بگویی.

۱- متن درس هفدهم ادبیات فارسی^۳، علوم انسانی.

۲- برگرفته از کتاب «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد». گزارش سه نوبت دیدار نویسنده با رهبر انقلاب اسلامی، آیت الله خمینی، که در سال‌های ۷۵ تا ۱۳۷۷ نوشته شده است.



درس هفدهم

نمایه درس

عنوان: خاموشی دریا

محتوا: ادبیات جهان، تصویر و متن (ماه نو و مرغان آواره)
درون مایه: قدردانی، تواضع، عشق به طبیعت و دوری از غرور

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت پیام‌های متن،
- ۲- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی
(تشبیه، استعاره، تشخیص
و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- رابطه معنایی واژه
(تضمن)
- ۲- تشخیص واو عطف
و ربط
- ۳- نقش واژه در جمله
(قید)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات جهان «رایبندرانات تاگور» (علم)
- ۲ تقویت فرهنگ مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- ۳ بهره‌گیری آموزه‌های اخلاقی و تربیتی از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- ۴ توانایی دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (عمل)
- ۵ توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی ایران و سنجش محتوای آنها با نمونه آثار جهان (تفکر)
- ۶ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس کارایی گروه
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب «ماه نو و مرغان آواره» از رایبندرانات تاگور، کتاب صوتی «ماه نو و مرغان آواره»، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ تاگور. وجدان بشر. رامین جهانگیرلو؛ ترجمه خجسته کیا. ۱۳۷۹. تهران : نشر نی.
- ۲ سروده‌های صوفیانه گیتانجالی و مروری در زندگی‌نامه رایبندرانات تاگور حسن شهباز. ۱۳۶۳. تهران : انتشارات علمی.
- ۳ سیری در زندگی و اندیشه رایبندرانات تاگور. آزاد مهر دانش فاطمیه. ۱۳۹۳. مجله عطف.
- ۴ شناخت‌نامه رایبندرانات تاگور. علی دهباشی. ۱۳۸۸. تهران : کتاب نشر نیکا.
- ۵ ماه نو و مرغان آواره. رایبندرانات تاگور. ۱۳۸۹. ترجمه علی پاشایی. تهران : نشر ثالث.

خاموشی دریا

از شعله
به خاطر روشنایی‌اش
سپاسگزاری کن
اما چراغدان را هم
که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستند
از یاد مبر^۱

گریه کنی اگر
که آفتاب را ندیده‌ای
ستاره‌ها را هم
نمی‌بینی.^۲

ماهی در آب خاموش است و
چاربا روی خاک هیاهو می‌کند و
پرنده در آسمان آواز می‌خواند.
آدمی، اما
خاموشی دریا و
هیاهوی خاک و

۱- قلمرو ادبی: شعله و چراغدان: مراعات نظیر. / روشنایی و سایه: تضاد. / شعله مجاز است از سود و برخورداری‌هاست و چراغدان استعاره از کسانی است که بیشترین فشارها را در عرضه و رسانیدن این سود متحمل می‌شوند، اما به چشم نمی‌آیند/ قلمرو فکری: در عرصه خدمت‌رسانی، معمولاً گروه سودرسان‌ها به چشم نمی‌آیند و ما سودها و خوشی‌هایی را که از آنها به ما می‌رسد، لمس می‌کنیم. پس آن‌گاه که بهره‌مند می‌شویم یادمان نرود این نور و روشنایی از چراغ‌هایی است که روشنایی‌اش را مدیون آنها هستیم.

۲- قلمرو فکری: چون آفتاب باشد، ستاره‌ها به چشم نمی‌آیند؛ شاعر از این تصویر و واقعیت علمی، معنا و مضمون زیبایی خلق می‌کند؛ می‌گوید: آنکه چشمانش را به واقعیتی بزرگ و آشکار ببوشت از دیدن واقعیت‌های کوچک‌تر از آن البته محروم می‌ماند. به نوعی یادآور بیت معروف مولاناست:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

قلمرو ادبی: آفتاب: استعاره از چیزهای با ارزش. / ستاره: استعاره از حقایق جزئی و کوچک

موسیقی آسمان را در خود دارد.^۱

هنگامی که

در فروتنی

بزرگ باشیم،

بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم^۲

ممکن

از ناممکن می‌رسد :

«خانه‌ات کجاست؟»

پاسخ می‌آید :

«در رؤیای یک ناتوان»^۳

ماه نو و مرغان آواره، رابیندرانات تاگور

ترجمه ع. پاشایی

۱- قلمرو فکری : اینکه انسان، مجموعه‌ای از همه مؤلفه‌هایی است که کائنات را شکل داده است (عصاره کائنات است). در مرصاد العباد «باب دوم، فصل اول» پس از بیان چهار آخشیح و خاصیت‌های آنها، در آفرینش آدم عليه السلام می‌گوید : «پس مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کند و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود ...» (نجم رازی، ۱۳۸۶، ۴۱)

قلمرو ادبی : ماهی و آب - چاربا و خاک - پرنده و آسمان : مراعات نظیر. / خاک ۱ : مجازاً خشکی. / دریا : مجازاً موجودات دریایی خاک ۲ : مجازاً موجودات زمینی. / خاموشی و هیاهو : تضاد.

۲- با اندکی تسامح، یادآور این ابیات در ادب فارسی است (بوستان، باب چهارم، در تواضع) :

بزرگان نکردند در خود نگاه	خدایینی از خویشان بین مخواه
تواضع سر رفعت افزادند	تکبر به خاک اندر اندازند
به گردن فند سرکش تندخوی	بلندیت باید، بلندی مجوی
به دولت کسانی سر افراختند	که تاج تکبر بینداختند
چو خواهی که در قدر والا رسی	ز شیب تواضع به بالا رسی
در این حضرت آنان گرفتند صدر	که خود را فروتر نهادند قدر
چو بشنم بیفتاد مسکین و خُرد	به مهر آسمانش به عیوق برد

۳- قلمرو فکری : از ناتوانی‌ها نباید سخن گفت. رویاهای ما باید پر از امید و توانایی باشد تا برکشنده ما باشند نه فروکشنده ما.

اگر گویی که بتوانم قدم در نه که بتوانی و اگر گویی که نتوانم برو بشنم که نتوانی

قلمرو ادبی : ممکن و ناممکن : تضاد. / پرسیدن و پاسخ : تناسب. / پرسیدن ممکن از ناممکن و ... : تشخیص.

قلمرو زبانی : در عبارت در رؤیای یک ناتوان، فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است.

آگاهی‌های فرامتنی

رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱م) از شاعران بزرگ جهان و از افتخارات هندوستان و مشرق زمین است. تاگور در کلکته چشم به جهان گشود. در کودکی با ادبیات هند آشنا شد. دوبار به انگلستان سفر کرد و پس از سفر دوم، به نهضت آزادی میهن خویش پیوست و مورد احترام گاندی، رهبر بزرگ هند قرار گرفت. اشعار او سرشار از ذوق عارفانه، ستایش آزادی و آزادی و الهام گرفته از صحنه‌های عادی و جزئی زندگی است. این نویسنده، شاعر و فیلسوف بزرگ، به دریافت جایزه ادبی نوبل نیز نایل آمد.

کنج حکمت

تجسم عشق

آنگاه برزیگری گفت: با ما از «کار» سخن بگو،
و او در پاسخ گفت:
من به شما می‌گویم که زندگی، به راستی تاریکی است؛ مگر آنکه شوقی باشد،
و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد،^۱
و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد،
و کار همیشه تهی است؛ مگر آنکه مهری باشد.
شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزید، و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رغبت به دوش کشید،
زنهار، دست از کار بشوید؛
زیرا آن که با بی‌میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استانده که انسان را تنها نیمه سیر کند.
کار، تجسم عشق است!

پیامبر و دیوانه، جبران خلیل جبران
ترجمه نجف دریابندری

۱- قلمرو فکری: شوق و علاقه به تنهایی کافی نیست، آگاهی و دانش هم باید باشد؛ یعنی دانش را باید پشتوانه‌ای برای اشتیاق خود قرار دهیم تا آن اشتیاق بتواند مؤثر باشد.

تحلیل متن

حیات بی نیروی تحرک و کار مفید، تهی است. تعریفی قرآنی است از انسان که می فرماید : «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». تمام ادیان آسمانی نیز همین تعریف را از انسان دارند. اما زیبایی هنر جبران خلیل جبران در فرمولی است که برای «کار» ارائه می کند : کار = عشق + دانش.

و این فرمول، یک الگوی اقتصادی نیز می تواند باشد؛ می گویند آنچه ژاپن را به این درجه از توسعه رسانده است، نوع نگاهی است که به «کار» دارند؛ آنها کار را هنر می دانند نه فقط یک تکلیف که برگزیده انسان سنگینی می کند.

درس هجدهم

نمایه درس

عنوان: خوان عدل

نوع ادبی: غنایی

درون مایه: فراگیر بودن نعمت‌های الهی، ستایش عدل خداوند، روح انسان متعالی و پاک و بالارونده است. سرخوشی حاصل از آزادی و آزادگی.

قلمرو معنایی

- ۱- پیام‌های متن
- ۲- تناسب معنایی با متن‌های مشابه فارسی

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی (تشخیص، استعاره و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- واژگان دارای اهمیت املائی
- ۲- قید

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از آثار ادبی جهانی و پی بردن به افکار و اندیشه‌های فرامرزی (علم)
- ۲ آشنایی با بخش دوم از دوازده بخش منظوم دیوان شرقی – غربی گونه (علم)
- ۳ توانایی و تقویت مهارت خوانش درست متون ادبی (عمل)
- ۴ توانایی پیوند سنت‌ها و طرز تفکر مندرج در متون ادبیات جهان با ادبیات ایران (تفکر)
- ۵ توجه به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی آثار برجسته جهانی (اخلاق و تفکر)
- ۶ به کارگیری الگوهای اخلاقی مطرح در آثار ادبیات جهانی و پیوند آنها با الگوهای ادبیات فارسی (عمل)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۸ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس اعضای گروه، روش بحث گروهی، روش پژوهش به شیوه مقایسه و روش پژوهش به شیوه مقایسه : پس از توضیح نکات مهم درس در فضای کتابخانه مدرسه کتاب‌هایی را انتخاب کنند که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند یا دبیر گرامی با خود چند کتاب ادبی ترجمه شده را به کلاس بیاورد و یا در صورت عدم دسترسی به کتابخانه مدرسه، می‌تواند جزئیات کار را به دانش‌آموزان توضیح دهد و دانش‌آموزان کار در طی هفته انجام دهند و چند اثر ترجمه شده را به صورت مقایسه‌ای گزارش کنند و ماحصل گزارش خود را به دبیر تحویل دهند تا در پوشه کار کلاسی قرار گیرد و مورد استفاده دانش‌آموزان واقع شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب «دیوان غربی – شرقی» از گوته، نوار صوتی خوانش متن، نمایش تئاتر «دیوان غربی شرقی» از کارگردان محسن حسینی و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی تأثیر عناصر تمثیلی اشعار حافظ در نمایشنامه فوست اثر گوته. رضا آتشی. ۱۳۹۴. وزارت علوم و تحقیقات. پایان‌نامه. دانشگاه هنر تهران.

- ۲ بررسی تطبیقی آرای گوته در کتاب رنگ با اندیشه اشراقی شیخ اشراق. محسن خلیلی قیدار. ۱۳۹۵. پایان‌نامه دولتی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دانشگاه هنر تهران.
- ۳ تأثیر غزل حافظ در دیوان شرقی - غربی. حسن نکوروح. ۱۳۸۹. ادبیات تطبیقی. شماره ۱/۱.
- ۴ گوته و شرق - ترجمه و تلخیص از کتاب دیوان شرقی و غربی گوته. ترجمه ن خواجه نوری. فصل‌نامه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. دوره ۱۷، شماره ۷۶، پاییز و زمستان ۱۳۴۴، صفحه ۵۰۷-۵۰۱.
- ۵ مقاله‌های همایش‌های ایران. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی. ادبیات ایران، مهدی زمانیان. جلد اول.

تحلیل متن درس

خوان عدل^۱

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز

آسوده در دستان خداست^۲

اوست که عادل مطلق است

و خوان عدل خود را بر همگان گسترده^۳

باشد که از میان اسماء صدگانه‌اش^۴

او را به همین نام بستاییم،

آمین

۱- این قطعه شعر در «دیوان شرقی گوته» با عنوان «طلسم» آمده است و شاعر در آن متأثر از سعدی و به ویژه دیباجه گلستان وی است و بسیاری از عبارات‌های آن گویی ترجمه‌ای از عبارات‌های گلستان است. / خوان عدل: اضافه تشبیهی. /

۲- قلمرو ادبی: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ... (بقره: ۱۱۵) / شرق، غرب، شمال، جنوب: مجازاً همه عالم. / بند شعر به صفات حافظ، علیم، ناظر بودن خداوند اشاره دارد. / در دستان خدا بودن: کنایه از تحت فرمان الهی بودن.

۳- قلمرو ادبی: «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.» / خوان عدل گستردن: کنایه از عدالت داشتن.

۴- در فرهنگ اسلامی، اسماء الحسنی ۹۹ تا است.

اگر فکر و حواسم^۱ این جهانی است،
 بهره‌ای والاتر از بهر من نیست
 روح را خاک^۲ نتواند مبدل به غبارش سازد،
 زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

هر نفسی را دو نعمت است :
 دم فرو دادن و برآمدش؛
 آن یکی مُمد حیات است،
 این یکی مفرَح ذات؛^۳
 و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است
 و تو، شکر خدا کن به هنگام رنج
 و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.^۴

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم
 تو در کلبه و در خیمه خود باز بمان
 بگذار که سرخوش و سرمست به دور دست‌ها روم،
 و بر فراز سرم هیچ، جز اختران نبینم.^۵

او اختران را در آسمان نهاده
 تا به بَر و بحر نشانمان باشند

۱- قلمرو ادبی : فکر و حواسم : مجزاً کل وجود.

۲- قلمرو ادبی : خاک : مجازاً جسم. / بهر، بهره : جناس ناهمسان اختلافی. / قلمرو فکری : افکار مادی هیچ بهره‌ای از معنویت نخواهد برد و روح والای انسانی چون متعالی است، جسم مادی نمی‌تواند آن را بی‌ارزش سازد.

۳- برداشت از دیباچه گلستان : هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. «(گلستان، دیباچه) / قلمرو زیبایی : ممد : یاری‌دهنده. / مفرح : شادی‌بخش. / قلمرو ادبی : فرودادن و برآمدن : تضاد

۴- قلمرو فکری : رضا و خرسندی و تسلیم در هنگام بلایا و خوشی‌ها.

۵- قلمرو زیبایی : خوش و سرمست به دور دست‌ها روم : خوش : قید. / مست : معطوف به قید. / قلمرو ادبی : پشت زین خود معتبر بمانم. مجازاً سیر و سیاحت. / هیچ اختر بر فراز سرم نبینم : اغراق.

قلمرو فکری : بند اشاره می‌کند که اعتبار و ارزش در متعالی شدن روح و اوج گرفتن است و آزادگی در سایه روح متعالی به وجود می‌آید.

تا نگه به فرازها دوزیم
تا از این ره لذت اندوزیم^۱.

دیوان غربی — شرقی، یوهان ولفگانگ گوته
ترجمه کوروش صفوی

روان خوانی

آذرباد

برنده‌ای به نام آذرباد، ریچارد باخ
ترجمه: سودابه پرتوی

تحلیل متن

پیام اصلی و محوری داستان، «جور دیگر بودن» است و نویسنده عقیده دارد، تنها در این صورت است که حیات معنای خود را می‌یابد.

در این راستا، نویسنده، خواننده خود را با این سؤال نیز مواجه می‌سازد که: «آیا جور دیگر بودن، سرپیچی از قوانین اجتماع است؟ و اگر هست، آیا این سرپیچی به سود اوست یا به ضررش؟» یعنی برای تکامل یا بهتر است بگوییم «شکوفایی توانمندی‌های خود» که فلسفه آفرینش را تعریف و تبیین می‌کند، آیا نیازمند سرپیچی یا عصیان از قوانین متعارف نیستیم؟

و به این نتیجه می‌رسد که طبیعت و جوهر ما، طبیعت و جوهر بی‌محدودیت است؛ و همین طبیعت خود به ما می‌آموزد که باید جور دیگر بود.

... و اینها آموزه‌هایی است که نویسنده برای جور دیگر بودن می‌پرورد:

— برای جور دیگر بودن باید هزینه کرد و تاوان داد؛

— ما تنها جسم نیستیم بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلندپروازی هستیم که با هیچ چیز محدود و مقید نمی‌شود؛

— هر یک از ما صورتی از آزادی مطلق هستیم؛

۱- قلمرو ادبی: پروین و بحر: تضاد. / مجازاً کل عالم. /

قلمرو فکری: جهان آفرینش مجموعه‌ای از نشانه‌های خداوند است تا وقتی به آیات او می‌نگریم، عظمت او را احساس کنیم. تدبیر در نشانه‌های آفرینش به ما درس توحید و خداشناسی می‌دهد. ۷۵ آیه قرآنی از پدیده‌های طبیعی به عنوان نشانه‌های خداوند یاد می‌کنند که یکی از آنها ستارگان است.

- هر چیزی که مارا محدود می‌کند، باید پشت سر گذاشت؛
- پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند تحقق‌پذیر باشد؛
- سرتاسر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛
- وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می‌گویند یا خداست یا شیطان؛
-

نیایش

الهی

الهی، ز عصیان، مرا پاک کن	در اعمال شایسته، چالاک کن
به عصیان، سراپائی آلوده‌ام	سراپا ز آلودگی پاک کن
دلم را بده عزم بر بندگی	نه چون بی‌غمانم هوسناک کن ^۱
به خاک درت گر نیارم سجود	مکافات آن بر سرم خاک کن
نشاطی بده در عبادت مرا	دل لشکر دیو، غمناک کن
به حشرم ^۲ بده نامه در دست راست	ز هولم در آن روز بی‌پاک کن
	ملا محسن فیض کاشانی - غزل ۷۵۰

آگاهی‌های فرامنتی

بخشی از مقاله نیایش در شاهنامه^۳

سپاس از جهاندارِ فریادرس

نگیرد به سختی جز او دستِ کس

(شاهنامه، ققنوس، ۹۶/۱، ب ۷۵۷)

این دستگیری خداوند در سختی، حاصل ارتباطی است که آن را نیایش می‌گویند، نیرویی درونی که نه جایی ویژه می‌خواهد و نه نیازمند آداب و ترتیب است بلکه این تنها نیاز است که نیایش را ایجاد می‌کند و

۱- قلمرو زبانی: بی‌غم: بی‌اعتنا. / هوسناک: آنکه در پی هوس‌های خود باشد. / ضمیر «م» بی‌غمانم نقش مفعولی دارد.

۲- قلمرو زبانی: حشر: روز قیامت. ضمیر «م» حشرم نقش اضافی دارد و جهش ضمیر یافته. نامه اعمالم را به دستم بده. / ضمیر «م» هولم نقش مفعولی دارد.

۳- نقل از رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره بیست و سوم، بهار ۸۹، شماره ۳. علی پورآقن.

تنها نیاز است که مایه پذیرش آن می‌شود؛ و معنی حقیقی «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مؤمن، ۴۰) نیز جز این نیست.

جز تو پیش کی برآرد بنده دست؟ هم دعا و هم اجابت از توست
هم ز اوّل تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا
اوّل و آخر تویی، ما در میان هیچ هیچی که نیاید در بیان
(مثنوی معنوی، ۳۴۹۹/۴-۳۵۰۱)

اگرچه می‌بینیم نیایش به تدریج، حالت رسمی و تشریفاتی به خود می‌گیرد که انجام نوعی تکلیف است و نیازمند آدابی خاص، چون نماز که در اوقات معین ادا می‌شود و آغاز نامه‌ها با نام و ستایش خداوند^۱ اما نباید نادیده انگاشت که باز یک نیاز است که در جریان است؛ نیاز به یک بی‌نیاز که می‌تواند این نیازها را به یک باور و عشق تبدیل کند و متعالی سازد؛ عشق در حالت متعالی، شناخت است از روی دیدار. ما این دیدارها را در نیایش‌های مولا علی (علیه السلام) می‌بینیم. همه ذرات وجودش متبلور می‌شود؛ منقطع از دنیا و متصل به خدا. اگر می‌گوید خدایی را که نبیند پرستش نمی‌کند از همین روح به پرواز درآمده اوست. و اگر امروز نیایش‌ها لقلقه زبانی برخی شده است و خرمهره بازار، دلیلش این است که کسی به دیدار نمی‌اندیشد و چون به دیدار نمی‌اندیشد از نیایش خود طرفی نمی‌بندد جز ریا و دستاویز.

اما نیایش، خود، لحظات پاک و معصومی است و در آن، آنچه جریان دارد جز زیبایی چیز دیگری نیست؛ یعنی که زیباترین سخن‌ها در زیباترین لحظه‌ها ادا می‌شوند؛ پس نیایش‌ها، عصاره سخنان متعالی آدمی است؛ در حقیقت، این جهان‌بینی انسان است که در قالب نیایش متبلور می‌شود. و آیا جز این است که به منش و شخصیت انسان‌ها، از راه جهان‌بینی آنها می‌توان پی برد؟ ...

نیایش چیست؟

نیایش را «عبادت»، «پرستش»، «دعا» و «درود و آفرین» معنی کرده‌اند، و آن از ریشه ایرانی باستان nighay، سنسکریت gayati (آواز خواندن) آمده است. (نیز ن. ک. حاشیه برهان قاطع. چاپ معین) در پهلوی nyayishn به معنی «پرستیدن» است. «در تفسیر پهلوی اوستا (زند)، کلمه "وَهْم" که به معنی دعا و نماز و ستایش است و کلمه «نِمْه» که همان نماز فارسی است، هردو به نیایش ترجمه گردیده است.» (اوشیدری، ج. ۱، دانشنامه مزدیسنا، ذیل نیایش)

مرحوم دهخدا در مورد این واژه می‌گوید: «نیایش اسم مصدر است و مصدر آن نیامده و هیچ مشتقی ندارد. به گمان من از نیا به معنی آبا و یشت به معنی پرستش است و این کلمه در اصل معنی پرستش آبا داشته و سپس به معنی مطلق پرستش آمده است.» (دهخدا. ع. ۱، لغت نامه، ذیل نیایش)

اما این نیایش چه تعریفی دارد؟ چه حالتی است و چرا بشر این حالت را دوست دارد؟ نگاهی گذرا به بخش‌های ششگانه اوستای کنونی به خوبی، مؤید این نکته است که بشر هم در آغاز، آنجا که خواسته است، خواست‌ها و نیازها و تألمات درونی خود را نشان دهد، آنها را به گونه نیایش آشکار ساخته است؛ یعنی نخستین سرودهای زرتشت، گاهان، کهن‌ترین نوشت مانده، به گونه نیایش هستند. چرا؟ چون در نیایش حالت فروتنی و بی‌پیرایگی ویژه‌ای است که بشر را به آرامش می‌رساند و آرامش هم که نیاز روحی بشر است. مرحوم زرین‌کوب در مورد همین حالت بی‌پیرایگی کلام زرتشت - که آیین او را از تازگی و استقبال عمومی برخوردار ساخته بود - می‌گوید: «بدون شک یک تازگی دیگر هم که در کلام زرتشت جلوه داشت لحن بیان ساده و بی‌پیرایه‌ای بود که در خطاب وی با خدای خویش انعکاس داشت و با توجه به قدرت تعبیری که در سرودهای وی جلوه می‌یافت این نکته به الهام وی رنگی از مکاشفات عرفانی می‌بخشید.» (زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ۵۶/۱)

بدین گونه تعریف نیایش از این میان خود را نشان می‌دهد؛ یعنی آن حالت بی‌پیرایه و معصومی که انسان برای خود فراهم می‌کند تا نیاز خود را بی‌هیچ واسطه‌ای با مونس خود و مایه آرامش خود در میان بگذارد؛ آنگاه در چنین فضایی سبکبال می‌شود و به معراج می‌رود.

بحثی پیرامون دعا^۱

یکی از بحث‌هایی که میان دانشمندان معمول است اینکه ما برای چه دعا می‌کنیم؟ آیا دعا کردن لازم است؟ مثلاً می‌گوییم: خدا یا! به ما سلامتی بده! یا در مقام نفرین می‌گوییم: فلان کس را ادب کن یا عذاب ده! این گفتن ما برای چیست؟ خدا که آگاه به همه اسرار است. عده‌ای می‌گویند که نیازی به دعا نیست، چرا که طرح دعا، در واقع نوعی شکایت است و خداوند شاید این را نپسندد. عده‌ای دیگر می‌گویند که دعا واجب است چون خودش دستور داده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مؤمن، ۴۰) (بخوانید مرا تا برآورده سازم نیاز شما را).

نکته بعدی اینکه پروردگار «عالم الغیب و الشَّهاده» است و از ضمیر دل‌بندگان خبر دارد. پس چه لزومی است به اینکه بنده نیازش را به زبان بیاورد؟

مولانا در «داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک» همین بحث را پیش می‌کشد:

شه، چو عجز آن حکیمان را بدید	پایرهنه، جانب مسجد دوید
رفت در مسجد، سوی محراب شد	سجده‌گاه، از اشک شه، پرآب شد
چون به خویش آمد، ز غرقاب فنا	خوش زبان بگشاد، در مدح و ثنا

۱- این بحث را با استفاده از گفته‌های جناب دکتر حلبی در درس مثنوی پیش کشیدیم و از گفته‌های ایشان بهره جستیم.

کای کمینه بخششت، ملک جهان من چه گویم؟ چون تو می دانی نهان
همیشه حاجتِ ما را پناه بار دیگر ما غلط کردیم راه
لیک گفتی: گرچه می دانم سِرَت زود هم پیدا کنش برظاهرت
(مثنوی معنوی، ۵۵/۱-۶۰)

«یعنی اگرچه گفتی من راز تو را و نیاز تو را می دانم ولی ای بنده من تو هم خواست دل خود را بر زبان آور و آن را آشکار کن. چرا؟ چون بر زبان آوردن نیایش آثار و برکاتی دارد از جمله: ذکر و یادآوری بر روح آدمی تأثیر می گذارد و مایه آرامش خود فرد می شود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

بر زبان راندن نیاز، اثبات بندگی است و بندگی یعنی نیاز به یک بی نیاز؛ و این خود تمام فلسفه حیات است. به گونه ای دیگر، بنده با نیایش به درگاه خداوند، علم پروردگار خویش را به مرتبه عین و ظهور می رساند؛ چرا که خداوند با آفرینش می خواست علم خود را آشکار سازد. مولانا در دفتر دوم (ب ۹۹۳-۹۹۵) به کنکاش همین مضمون می پردازد:

گفت پس از گفتِ من مقصود چیست چون تو می دانی که آنچه بود چیست
گفت شه حکمت در اظهار جهان آن که دانسته برون آید عیان
آنچه می دانست تا پیدا نکرد برجهان نهاد رنج طلق و درد

الکسیس کارل می گوید: «انسان به میزان برخورداری هایی که در زندگی دارد، انسان نیست بلکه درست به اندازه نیازهایی که در خویش احساس می کند، انسان است. سطح تعالی و درجه کمال هر انسانی را با درجه تعالی و کمال نیازهایی که دارد و کمبودهایی که در خود احساس می کند، دقیقاً می توان اندازه گیری کرد». (نقل از شریعتی، فلسفه نیایش، ص ۱۳)

نکته بعدی در ارتباط با دعا، این است که: اگر دعا به ناحق باشد، مؤثر می افتد یا نه؟ چنانچه ظالمی را به طول عمر دعا کنی. جوابی هم که باید به این پرسش داد اینکه داشتن صدق و حضور قلب از آداب دعاست. قشیری در رساله از پیامبر ﷺ نقل می کند: «خداوند، دعای بنده ای را که از دلِ لهو طلب برخیزد، نمی پذیرد.» مولانا خود در این زمینه می گوید:

خانه خود را شناسد خود دعا تو به نام هرکه خواهی کن ثنا
(مثنوی معنوی، نیکلسون، ۲۱۱۳/۳)

کتاب‌نامه

کتاب‌ها :

- ۱ قرآن کریم.
- ۲ ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۸۳) تاریخ کامل. برگردان : سید حسین روحانی. جلد اول. چ سوم. تهران : اساطیر.
- ۳ ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. (۱۳۴۹). مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴ ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴) ریشه‌شناسی (اتیمولوژی). تهران : ققنوس.
- ۵ اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۱۹) لغت فارس. به تصحیح عباس اقبال. تهران : مجلس.
- ۶ اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرم‌ان سراپرده وصال (۲۵ مقاله در مورد شاعران و نکات دیرپاب شعر). مشهد : انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.
- ۷ اکبر شلدره‌ای، فریدون؛ کجانی حصارى، حجت. (۱۳۹۱). تهران : انتشارات لوح زرین. چاپ دوم.
- ۸ انزایی‌نژاد، رضا. (۱۳۷۵) گزیده کلیله و دمنه. چ سوم. تهران : جامی.
- ۹ انوری، حسن. (۲۵۳۵) اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. تهران : کتابخانه طهوری.
- ۱۰ باخ، ریچارد. (۱۳۶۲) پرنده‌ای به نام آذرباد. ترجمه سودابه پرتوی. چ چهارم. تهران : انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱ باذل مشهدی، میرزا محمد رفیع. (۱۳۳۶) کلیات حمله حیدری. قم : انتشارات محمد حسن علمی.
- ۱۲ بخاری، محمد بن عبدالله. (۱۳۶۹) داستان‌های بیدپای. به تصحیح خانلری و روشن. چ دوم. تهران : خوارزمی.
- ۱۳ برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۴۲) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چ دوم. تهران : ابن سینا.
- ۱۴ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۵) تاریخ بیهقی. ج ۲. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ پنجم. تهران : مهتاب.
- ۱۵ _____ (۱۳۷۰) تاریخ بیهقی. به اهتمام غنی و فیاض. چ چهارم. تهران : انتشارات خواجهو.
- ۱۶ پرداودود، ابراهیم. (۱۳۸۲). زین ایزار. تهران. اساطیر.
- ۱۷ جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۳۷) مثنوی هفت اورنگ. به تصحیح و مقدمه آقامرئضی مدرس گیلانی. تهران : کتاب فروشی سعدی.
- ۱۸ _____ (۱۳۷۴) بهارستان. به تصحیح اسماعیل حاکمی. چ سوم. تهران : اطلاعات.

- ۱۹ حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۷. دیوان حافظ (آینه جام). تصحیح محمد قزوینی. چ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.
- ۲۰ خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۲). دیوان خاقانی شروانی. چ هفتم. مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات: ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- ۲۱ خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). حافظ نامه. جلد اول. چ هفتم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۲ دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۳ سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۷۲). لیلی و مجنون در قرن ششم هجری و لیلی و مجنون نظامی. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد نظامی گنجوی. جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۲۴ سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۲۵ _____ (۱۳۷۰). گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیب‌رهر. چ ششم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۲۶ شعار، جعفر؛ انوری، حسن. (۱۳۷۳). رزم‌نامه رستم و اسفندیار. چ چهاردهم. تهران: قطره.
- ۲۷ شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). نگاهی تازه به بدیع. چاپ ۱۴. تهران: فردوس.
- ۲۸ _____ (۱۳۸۷). بیان ویرایش سوم. تهران: میترا.
- ۲۹ صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴). گنج سخن. چ دهم. تهران: ققنوس.
- ۳۰ عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۵). تذکرة الاولیاء. از روی نسخه نیکلسون. چ پنجم. تهران: انتشارات بهزاد.
- ۳۱ غلامرضایی، محمد (۱۳۷۰). داستان‌های غنایی منظوم از آغاز شعر دری تا ابتدای قرن هفتم تهران. انتشارات فردابه.
- ۳۲ فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). شاهنامه. براساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو. چ دوم. تهران: ققنوس.
- ۳۳ _____ (۱۳۸۵). شاهنامه داستان‌های نامور نامه باستان. به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. چ چهارم. تهران: نشر قطره.
- ۳۴ _____ (۱۳۶۹). شاهنامه. چ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۵ فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی. چ سوم. تهران: معین.
- ۳۶ _____ (۱۳۷۴). ترجمه رساله قشیریه. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۷ فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۷). سیر حکمت در اروپا. چ دوم. تهران: زوار.

۳۸ قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). بیست مقاله قزوینی. چ دوم. به تصحیح عباس اقبال و پورداد. تهران : دنیای کتاب.

۳۹ مجد خوافی. (۱۳۴۵) روضه خلد. به کوشش حسین خدیو جم. تهران : زوار.

۴۰ محمد بن منور. (۱۳۷۱). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. شفیع کدکنی.

۴۱ _____ (۱۳۸۴). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. به اهتمام ذبیح الله صفا. چ دوم. تهران : فردوس.

۴۲ معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. چ نهم. تهران : امیرکبیر.

۴۳ مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۴) کلیات شمس تبریزی. چ هجدهم. تهران : امیرکبیر.

۴۴ _____ (۱۳۷۱). مثنوی معنوی. مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون. چ دوم، تهران : نگاه و نشر علم.

۴۵ وحشی بافقی، کمال الدین. (۱۳۹۲). دیوان وحشی بافقی. با مقدمه سعید نفیسی. تهران : ثالث.

۴۶ نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۶). مرصادالعباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. چ دوازدهم. تهران : علمی و فرهنگی.

۴۷ نجاتی. سکینه و دیگران. (۱۳۹۵). همگام با زبان فارسی ۳ (رشته علوم تجربی و ریاضی). تهران : انتشارات مدرسه.

۴۸ نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۸۳). کلیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چ بیست و ششم. تهران : امیرکبیر.

۴۹ نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۳). کلیات خمسه حکیم نظامی گنجه‌ای. چ ششم. تهران : امیرکبیر.

مقالات :

۵۰ جعفری دهقی، محمود و دیگران. (۱۳۹۲). گرز گاو سر فریدون و منشأ آن. مجله ادب فارسی. دوره ۳. شماره ۲. پاییز و زمستان.

۵۱ رضایی اردانی، فضل‌الله. (۱۳۹۱). بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی. مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دوره ۱، شماره ۱، پاییز.

۵۲ سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۶). داستان‌نویسی معاصر مکتب‌ها و نسل‌هایش. آدینه. شماره ۱۲۲-۱۲۱. صص ۶۴-۶۲.

۵۳ _____ (۱۳۵۸). گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب. اندیشه آزاد (نشریه کانون نویسندگان ایران). دوره جدید. سال اول. شماره ۱. صص ۹-۷.

